یگانه

(اسرار توحیدی)

*****

THE ONE

استاد علی اکبرخانجانی

بسم الله الرحمن الرحیم

عنوان کتاب : **یگانه**

مؤلف : **استاد علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف :1383**ه.ش**

تعداد صفحه:58

«حق آمد و باطل رفت و باطل قرار بود که برود»

خداوند

بسم الله الرّحمن الرّحیم

« یک و دو »

آنچه نزدیک آمدستی دور شد ظلمت اندر مطلق خود نور شد
چونکه ابلیس اهل بیت یار گشت گشت ملعون و ز یارش دور شد
اهل تقوی چون بپرهیزد از او قرب درگاه آمد و منصور شد
گر چه واصل در حضور دلبرست دل بداد و نزد او مهجور شد
شب چو کامل شد به ظلمت درسحر بهر فتح روز نو مأمور شد
کافران راوی و راه مؤمنند مؤمن اندر کافران مفطور شد
گر رهیدی زینهمه چون و چرا هر چه ناجورست با تو جور شد
این کنم یا آن کنم را چاره نیست در قبول اختیارش زور شد
فاسقان عاشق کشی فرزانه اند عاشق هم در فاحشی مجبور شد
اشک نوزاد از خروج گور بود تا به پیری جاری اندر گور شد
اشک وصل و هجر آب کوثر است جان را تطهیر خود هم شور شد
بس که شیرین آمده طعم فنا تلخی افیون و می مستور شد
چون شراب زنجبیلی آتش است توشهٔ اهل قبور کافور شد
چون زمان آمد به پایان شد روان اوّل و آخر یکی منظور شد
وصل وهجران در دم است و بازدم هر دو بر باد است پس یک جور شد
آنکه لبریز آمد از نور حیات راه روشن گشت و سوی طور شد
چونکه عقل آمد بجوش ازجهل خود سیر مجنونی او مفکور شد
تا که حوری آمد اندر دوزخی دیو گشت و تا ابد مخمور شد
یک نظر اغواء نمود ابلیس را آدمی ، تا خود چه سان دستور شد
ذرّهٔ نابود راز بودن است فیل از تنهائی جفتِ مور شد

تا که فرهاد آمد از شیرین بشور شوریِ شیرین جمال حور شد

چون چنین است سنّت جاوید یار عقل و دانش در برش معذور شد

اغنیائند زائران خانه اش عاشق رویش فقیر و کور شد

صور اسرافیل ما هست آسمان همچو نیلوفر به شبها صور شد

چون گنه براصل خود رجعت نمود اکمل معصیّت و مغفور شد

آنکه از خود رفت در آغوش یار در دل هر ذرّه ای مذکور شد

غرقِ یادِ یار هم خود یار گشت بوالعجب کم حافظی ویجور شد

چون صمد آمد وجود آدمی اینچنین دریوزه کیش و بور شد

علم باشد راوی جهل و فسون ظلمت اندر واژه ها منشور شد

چنگ خنیاگر چو بر قلبش کشید بحر شورش بستر ماهور شد

بی نظر باشد عزیز ماوراء چون نظر بر دون کرد منظور شد

شب چو روز آمد حریم افتراست ظلمت از شرم و حیا منفور شد

بس که اضدادش رفیق وهمدم است معنی یکتائیش مستور شد

نظم جادوئی این رزم کبیر بس که مقبول آمده منثور شد

شهد انگوری ز غوره سر زده تلخی باده هم از انگور شد

تلخی و شیرینی و ترشی و شور حاصل کارخانه ای از نور شد

بس که پیر ست و قدیم این یار ما شد جوان و اینچنین مشهور شد

مطلقِ مختار این هستیِ مست زینهمه چون و چرا معذور شد

مطلقِ مردانگی است و ولی دختر مکّاره ای مسطور شد

هرچه سهلت می نماید شد محال مطلق ناممکنت میسور شد

لذّت و شیرینی عشرت تو را زهر اندر باده و وافور شد

هر که لای چرخ این اضداد مُرد امر درویشیِ وی مقدور شد

هیچ تکراری در این عالم مبین تارهای زلف او سنتور شد

منکرِ عشق رفیقی بی ریا در میان فاسقان مزدور شد

شرق از نورش سیه روئی شده غرب از کم نوری او بور شد
هر که آمد در طریق عاشقی در گروه فاسقان محصور شد
رنج او شد صحّت و مستی ما هر که زان بگریخت خود رنجور شد
ذرّه ذرّه چون علفها را چرید ذرّه ذرّه در خم ساتور شد
آنکه خود در چاه نیامد با خلوص قهر چاه اسفلین مقهور شد
آنکه پا بر هر دو عالم زد عجب در دو عالم اهل عیش و سور شد
این خبرها نِی مرا از مکتب است صوت اسرافیل اندر صور شد
من چه گویم زین فسونگر ای پدر چون پدر شد خصم پور و پور شد
آنکه فارغ آمد از بالا و پست وه زمین بر آسمان مزبور شد
عدل یارم چون به مطلق سر کشید ظلمت اندر نور اعلاء نور شد
هر کجا هستی همانجا دلبرست حال را دریاب فردا دور شد
هرکه دلتنگ است و ناراحت ز یار چونکه آمد نزد ما مسرور شد
غصّه را گو نزد من آ ای عزیز غصّه ها در قصّه ام غم سور شد
چرخ در تابست و تابت اندکی هستیِ کم تاب چون بلغور شد
چونکه نور مستقیم رهزن شده هم بشر در صُنع آباژور شد
یار من چون ساکن چشم من است صورتم در صورتش مسحور شد
چون دوچشمش هست درهر صورتی نیم نگاهش در دو معنا تور شد
سحر چشمش چون سحرگه شد جلی همچو موسی هستی ام من – کور شد
عاشقش در شب شکار چشم اوست چشم خفّاشی ما شبکور شد
چون جمادی در فراق یار سوخت جوهر حیوانی در کربور شد
یک نظر بنموده بر حال لجن آن یکی عیسی و این تیمور شد
صورت قلبیِ برگِ هر گیاه صنعت جذب حیات از نور شد
قلب ها عکّاس روی دلبرند صورت هر کس چنین فیگور شد
بت پرستی سنّت یار آمدست زین نظر از بهر ما مقدور شد

چونکه تخت یار ما بر آب بود   آن رخ بیتای او مجذور شد
زان تجلّی قامت یارم شکست   زین شکستن نیستی مکسور شد
چونکه بشکست قامتم در قامتش   قلب ظلمت را شکست و نور شد
قامت بشکسته اش در آبِ رو   صورت آدم از آبش تور شد
گر نبودی آنچنان بشکستنی   آدمی کِی اینچنین مغرور شد
در قیام قامتِ آن راست پی   آدم کژ از رخش معذور شد
آنکه بیند راستیِ قامتش   همچو سروی قامتش مکسور شد
اینچنین بشکستگی و راستی   در سجود حیدری معمور شد
سِحر سبحان است این زیبایِ ما   این غزل هم لاجرم مسحور شد
عقل اضدادیِ ما هم شد شهید   تا ابد با واحدش محشور شد
بس که شاهد غرق شرم است وحیا   هستیِ مشهود لخت و عور شد
مُهر ختم غنچهٔ لب های یار   بر لبانم در جهان مشهور شد
کام ما اندر دو حالت شد بکام   یا که نزدیک آمده یا دور شد
چونکه می گوید:بگو، لب برلب است   تا که گفتا هان مگو، مسطور شد
کار ما دلداد گی و دلبریست   غیر از اینش کِی مرا منظور شد
تا که او ختم کلام آورد پیش   ناله های عاشقان در صور شد
خادمان عشق باشند فاسقان   دوست و دشمن هم چنین ، یکجور شد
چونکه شاهد واحد است و بی نظر   چشم مشهودی او مجذور شد
فرق چشمان تو آمد چون بسر   پس علی از قاتلش مسرور شد
آنکه زلفِ پیش از او برکنده ای   فرق بی فرقی بر او دستور شد
چون دو چشمت مات شد اندر اَحَد   این زمین و آسمان محشور شد
در شهادت مات می گردد نگاه   زین نگاه یکتائی اش مأمور شد
گر چنین است آن طریق مستقیم   جمله عالم سر بسر مغفور شد
شرح مطلق بود و سلطان غزل   کلّ قرآن زین اثر منصور شد

بسم الله الواحد القهّار

۰- ... اینست یگانگی

۱+۰- دوست ، دشمن است . متّحد ، متضاد است . شک ، یقین است . خالق ، مخلوق است . خویش ، غیر است . دنیا، آخرت است . باید ، نباید است . علّت ، معلول است . راست ، دروغ است . مرگ ، زندگیست . خیر ، شرّ است . تن ، روان است . مادّه ، معناست . یکی ، دوتاست . بود ، نبود است . ... آنچه که هست ، نیست و آنچه که نیست ، هست... اینست یگانگی !

۱+۱+۰- « زندگی ارزش زیستن ندارد » : آنکه چنین می گوید درست در همان حال و بسیار شدیدتر از مخاطبش زندگی را می پرستد . درست به همین دلیل مخاطب را می خنداند . و لحظه ای بعد خود نیز می خندد. او حتّی ممکن است فردای آن روز خود را حلق آویز کند . درست به همین دلیل همهٔ اطرافیانش وی را لعن می کنند از فرط اینهمه حقّه بازی و رذالت . هرچند که جملگی در دلشان او را بخاطر اینهمه شهامت و جنون می ستایند... اینست یگانگی !

۱+۲+۰- هیچکس جز خود را دوست نمی خواهد حتّی ذرّه ای . همنشینی با دیگران فقط به این منظور است که انسان بتواند خودش را دوست بدارد و نه دیگران را . آنکه در این امر کاملاً توفیق یافت و در دوست داشتن خود به یقین رسید انزوا می گزیند ... اینست یگانگی !

۱+۳+۰- هرگاه که مقدّسات ، مسخره شد و مسخره گی ، قداست یافت ، گریه خنده آور شد و خنده مبدّل به گریه گشت عدالت رخ نموده است و مقتول راضیست... اینست یگانگی !

۱+۴+۰- انسان تا خود را باور نکرده ، در میان است. آنکه خود را باور کرد دیگر دیده نمی شود ... اینست یگانگی !

۱+۵+۰- در کنار هر چیز و واقعه ای و نیز هر کسی ، یک ایستاده است و کمی آنطرف ترش یک صفر در هاله ای از مه و غبار در انتظار است... اینست یگانگی !

۱+۶+۰- بود و نبود هر کسی و هر چیزی ، بهمان شدّت گریه آور و خنده آور است ،امید بخش و مأیوس کننده . این بدان دلیل است که وجود ، غرق در عدم است و آنچه که نیست به آنچه که هست می خندد ... اینست یگانگی !

۱+۷+۰- انسان آرزوی نابودی کسی یا چیزی را می کند که شدیداً دوستش دارد . به همین دلیل خداوند ، نابوده است . و درست به همین دلیل انسانها می میرند . زیرا هیچکس نیست که محبوب نباشد . این سرّ تباهی و فناست ... اینست یگانگی !

۱+۸+۰- هر چیزی مورد بی نهایت نظر قرار دارد . این نظرها از هستی جاودانه تا نابودی ابدی را برای آن چیز آرزو می کنند و بدینگونه هر چیزی از بود تا نبود در جریان است ... اینست یگانگی !

۱+۹+۰- از مادّه تا معنای هر چیزی همان درجات بود تا نبود آن چیزند . هر معنائی جلوه ای از عدمِ وجود آن چیز است... اینست یگانگی!

۱+۱۰+۰- فهم یگانگی هر چیزی همان فهم پوچی و نیستی آن چیز است . به همین دلیل یگانگان و یگانه پرستان و یگانه گویان محکوم به عدم می شوند ... اینست یگانگی !

۱+۱۱+۰- کافران ، خدا را خالصانه تر می پرستند . به همین دلیل اکثریّت قریب به اتّفاق مردمان، کافر آفریده شده اند. افسوس که این کافران بر اخلاص خود آگاه نیستند ... اینست یگانگی !

۱۲+۱+۰- خود- آگاهی ، دشمن عشق است . عاشقان جملگی دیوانه اند ... اینست یگانگی !

۱۳+۱+۰- کار جهان اگر فقط به عقل و علم می بود جهان هستی غرق در سکون و انجماد مطلق می بود و جاودانگی صور . ولی اگر فقط به عشق می بود اصلاً چیزی وجود نمی یافت . کار با هر دو است ... اینست یگانگی !

۱۴+۱+۰- اگر انسان صادق می بود هیچکس از اطرافیانش را زنده نمی گذاشت و نهایتاً خودش را . بدینگونه است که هیچکس زنده نیست به باطن . این حاصل صدق باطنی (ریاکارانه) بشر است ... اینست یگانگی !

۱۵+۱+۰- آدمی بظاهر هر چه هست به باطن ضدّ آنست ... اینست یگانگی !

۱۶+۱+۰- انسان اگر بخواهد به یکباره راست بگوید هیچکس را یارای تحمّل کسی نخواهد بود . بلکه اندک اندک راست می گوید و آخرین حرف راستش را با مرگش می گوید ... اینست یگانگی !

۱۷+۱+۰- دو نوع خویشتن داری وجود دارد : کافرانه و مؤمنانه ! عاشقانه و عاقلانه ! بی ادّعا و با ادّعا ! در خفا و آشکارا ! این دو روش از رابطه است بر حسب دو شرایط متفاوت . آنکه خویشتن داری از هر دو نوع است تنهای تنهاست ، خداست ... اینست یگانگی !

۱۸+۱+۰- همه ریاکارند یعنی اهل رؤیت و نمادند چون وجود دارند . بزرگترین آرمان ذاتی بشر نامرئی بودن است ... اینست یگانگی !

۱۹+۱+۰- « بزرگترین توهّم و دروغ همانا تغییر است » : پارمنیدز ... اینست یگانگی !

۲۰+۱+۰- هراکلیت بانی فلسفه تغییر و تحوّل و مرگ و فنا بود . او معروف به حکیم گریان بود . آیا او احمق نبود ؟ از چه رو فلسفه ای گریه آور بنا نهاده بود ؟... اینست یگانگی !

۲۱+۱+۰- مسیح از عشق خود به مردم بالاخره پس از دوهزار سال پشیمان شد و از زبان کسی بنام نیچه، خود را به باد سرزنش گرفت ... اینست یگانگی !

۲۲+۱+۰- «کسی که خود را شناخت خدا را شناخت » . آیا بهتر نبود که می گفتند «هرکسی خودش خداست» . در این صورت در نبرد خدایان همه به قتل می رسیدند و فقط یک خدای بیخود باقی می ماند . ولی حالا هر کسی تا به آخر عمرش مشغول اثبات خدائیت خویش است به دیگران . این اشتغال همان راز استمرار بشر بر روی زمین است ... اینست یگانگی !

۲۳+۱+۰- اگر خود- مسخره گی نمی بود همه خود کشی می کردند ... اینست یگانگی !

۲۴+۱+۰- دو دسته از مردم کشته می شوند : دلقکها و جدّی ها ! ... اینست یگانگی !

۲۵+۱+۰- بیچاره ترین انسانها ناجی می شوند ... اینست یگانگی !

۲۶+۱+۰- فقط مسیح ها و چنگیزها محبوبند ... اینست یگانگی !

۲۷+۱+۰- درست ترین نظریات و باورها همانا قدیمی ترین و جاهلانه ترین آنهاست . مثل مرکزّیت زمین در عالم هستی . اگر هیچ موجودی جز انسان در جهان نیست که ستارگان را تماشا کند پس زمین ، مرکز عالم است . این یک مرکزّیت روحانی وجودی است ... اینست یگانگی !

۲۸+۱+۰- وقتی که به جهل خود دربارۀ چیزی معترف می شویم به تازگی در سرآغاز معرفت قرار داریم... اینست یگانگی !

۲۹+۱+۰- « براستی دوزخی جز بی معرفتی نیست » علی(ع) . ولی با معرفت بودن هم بهشت نیست بلکه برزخی لامتناهی است . و مردمان درحال اشتغال را ترجیح می دهند زیرا بهشت نیز چیزی جز بیکاری و بیعاری نیست . پس بهشت اکثر مردمان دوزخ است... اینست یگانگی !

۳۰+۱+۰- عُلما همواره یک مرحله عقب تر از جایگاه خود قرار دارند و عوام یک مرحله جلوتر از خویشند. عوام سپر بلای علمایند و موشهای آزمایشگاهی آنهایند که دمهایشان به نخی بسته شده و در سوراخ موش علما کنترل می شوند و برایشان غذا می آورند تا کاملاً پروار شوند . آنگاه بواسطهٔ این موشهای آزمایشگاهی خورده می شوند بدون آنکه کسی بفهمد... اینست یگانگی !

۳۱+۱+۰- عشق و عقل فقط نمایشی کوتاه برای همسر است و نمایشی بس شاقّه . لذا عمر زناشوئی ها بس کوتاه است الاّ اینکه هر دو دست از عشق و عقل بردارند و فاسق و دیوانه شوند ... اینست یگانگی !

۳۲+۱+۰- بشر در طی هزاران سال نمایش عشق و عقل و وفا و وجدان بالاخره خسته و هلاک شد و تصمیم گرفت مدرن شود... اینست یگانگی !

۳۳+۱+۰- هر شماره ای یکی ماقبل از آخر است ... اینست یگانگی !

۳۴+۱+۰- هیچکس نمی تواند به موقعش حرفش را بزند زیرا زمان به آخر رسیده است لذا هیچکس حرفی نمی زند الا اینکه نادم می شود . و اینست که همهٔ حرفها مسخره است و جز حرفهای مسخره (طنز) شنونده ای ندارد ... اینست یگانگی !

۳۵+۱+۰- راست ترین حرفها بی خاصیّت ترین و منفعلترین حرفهاست ... اینست یگانگی !

۳۶+۱+۰- آنکه دروغ می گوید نیز بواسطهٔ رسوائیش ، صادق است ... اینست یگانگی !

۳۷+۱+۰- هر عملی رسوا کنندهٔ خدا نبودن بشر است . بدین گونه خدا شناخته و معرّفی می شود در بشر... اینست یگانگی !

۳۸+۱+۰- هر چیزی که وجود دارد می تواند به فکر آید و هر چه که در فکر هست وجود دارد ولی همه چیزهائی که وجود دارند به فکر نمی آیند الاّ در ایدهٔ عدم مطلق . پس هر چیزی که به فکر می آید در آئینهٔ نسبتی از عدم است . فکر کامل ، وجود کامل را می یابد در عدم کامل ... اینست یگانگی !

۳۹+۱+۰- مغز قلمرو وجود است که به عدم می رسد و دل قلمرو عدم است که به وجود می انجامد... اینست یگانگی!

۴۰+۱+۰- فقط آنکه می میرد زندگانیش باور می شود . فقط آنکه قبل از مرگش ، مرگ را با تمام وجود برگزیده است در حیات دنیا باور می شود ... اینست یگانگی !

۴۱+۱+۰- آنکه عاشق باشد فراق می گزیند و به جهنّم می رود همچون ابلیس ... اینست یگانگی !

۴۲+۱+۰- کسی که خودکشی می کند کسی را سراغ دارد که می داند با این کارش او را دوست خواهد داشت ... اینست یگانگی!

۴۳+۱+۰- یگانگی همواره واقعیّت بیرونی دارد مثل هر چیز واحدی که وجود دارد . دوگانگی قلمرو فهم یگانگی است ... اینست یگانگی !

۴۴+۱+۰- فقط صفر و یک وجود دارد که باطن و ظاهر همدیگر است . مابقی اعداد مانع بی نهایت هستند تا یک ها را معیّن کنند ... اینست یگانگی !

۴۵+۱+۰- اگر شمارش نمی بود انسان در بی نهایت گم و نابود می شد . اعداد ناجی انسان در بی نهایت هستند . هر عددی یک ناجی است و فقط یک عدد است ... اینست یگانگی !

۴۶+۱+۰- فیثاغورث هر شیئی را مترادف و جمال یک عدد می دانست و این عشق به اعداد و ریاضیات هرگز در هیچ بشر دیگری رخ نداد . ولی او رسیدن به چنین علمی را مستلزم سالها ریاضت و سکوت می دانست و گوئی خودش نیز بر همین اساس به چنین رازی پی برده بود . این مرتاض بر اساس ریاضت ریاضیات را بنا نهاد و پدر تمدّن علمی بشر شد ، تمدّنی ضدّ ریاضت ... اینست یگانگی !

۴۷+۱+۰- ریاضیات که پدر تمدّن علمی فنی بشر است بر دو فرض محال یعنی صفر و نقطه پدید آمد که طبق تعریفش اصلاً نمی تواند موجودیّت داشته باشد . پس کلّ تمدّن بشری مخلوق «عدم» است پس کلّ جهان هستی نیز از عدم است ... اینست یگانگی !

۴۸+۱+۰- آیا فرق چیزی که هرگز وجود نداشته است با چیزی که وجود داشته و اینک وجود ندارد در چیست ؟ اوّلی وجود عدم است و دوّمی هم عدم وجود است . عدمی که وجود را پدید آورده و وجودی که عدم را . این هر دو یکیست ... اینست یگانگی !

۴۹+۱+۰- کسی که به عدم خود افتخار می کند (خدا)و کسی که به وجود خود مفتخر است (خود) . این هر دو یکیست ... اینست یگانگی !

۵۰+۱+۰- مترادفترین معنای جاودانگی همانا نابودی است ... اینست یگانگی !

۵۱+۱+۰- درک و احساس یگانگی فقط و فقط در انطباق معنای بود و نبود است : بودِ نبود ! ... اینست یگانگی !

۵۲+۱+۰- خوش بودن با درد ، غنی بودن در فقر ، جهان بودن در تنهائی ، زنده بودن با مرگ ، عاشق دشمنان خود بودن ، هیچ بودن در همه چیز ... و خدمتگزار قاتل خود بودن ... اینست یگانگی !

۵۳+۱+۰- آنکه یگانگی را فهم و تصدیق کند می تواند خودش را فهم و تصدیق کند و یگانه باشد در غیر اینصورت دوگانه است در هیکلی یگانه ... اینست یگانگی !

۵۴+۱+۰- آنکه یگانگی را نمی فهمد اصلاً نمی فهمد و لذا یگانه نیست یعنی وجود ندارد زیرا وجود همان یگانه بودن است و یگانه بودن همان وجود داشتن است و وجود داشتن همان یگانه فهمی است . به غیر از چنین انسانی هیچ انسانی دگر وجود ندارد . و نیز همهٔ اشیای جهان هم فقط معنای یگانگی هستند و نه وجود یگانگی . معناهائی که مخلوق انسان یگانه فهم هستند . پس انسان یگانه فهم ، خالق موجودات است ، موجوداتی که معانی هستند و معنای وجودند و نه موجودیّت آن ... اینست یگانگی !

۵۵+۱+۰- انسان به میزانی که نا بودی خود را فهم و احساس می کند وجود می یابد . پس انسان محصول درک یگانگی وجود و عدم است ... اینست یگانگی !

۵۶+۱+۰- هر چیزی بعلاوهٔ خدا و بعلاوهٔ عدم ، چیزی است ... اینست یگانگی !

۵۷+۱+۰- آنکه خودش هست ، نیست . خدا ، عدم است ... اینست یگانگی !

۵۸+۱+۰- کسی که فنا را دوست نداشته باشد خدا را دوست ندارد و از خودش نیز بیگانه و بیزار است ... اینست یگانگی !

۵۹+۱+۰- عاشق ، زالو است ورنه دعوی عشق نمی کرد . عاشق ، فارق و فارغ است ... اینست یگانگی!

۶۰+۱+۰- وجود یافتن ، وجود بخشیدن است ... اینست یگانگی !

۶۱+۱+۰- دیدن ، دیده شدن است ... اینست یگانگی !

۶۲+۱+۰- خواندن ، خوانده شدن است و نه فهمیدن . فهمیدن ، ابداع کردن است و ابداع شدن ... اینست یگانگی !

۶۳+۱+۰- امر به معروف ، عارف شدن است ... اینست یگانگی !

۶۴+۱+۰- ریاضیات محصول ریاضت است زیرا ریاضت کشیدن ، شمارش لحظات و محاسبه و معامله با زمان بی حجاب است و نیز نبرد تن به تن با زمان در تن خویشتن . و نهایتاً صلح و اتّحاد با خویشتن ، که این عرفان است و دشمن ریاضیات ... اینست یگانگی !

۶۵+۱+۰- بستگی دارد که (۰) در کجا باشد : پشت سر یا پیش روی . آنکه آگاهانه و مختارانه و مشتاقانه بسوی صفر (عدم) میرود با هر گام فنا جویانه ده برابر افزون می شود ... اینست یگانگی !

۶۶+۱+۰- آنکه شاکی از هستی خویش است مریض (راضی شده) می شود تا راضی شود به نیستی خویش ... اینست یگانگی !

۶۷+۱+۰- یگانگی در نزد دکانداران دوگانه فروش ، کفر و الحاد و پوچی است ... اینست یگانگی !

۶۸+۱+۰- یگانگی فقط در نزد پوچ شدگان کامل ، همان ایمان است ... اینست یگانگی !

۶۹+۱+۰- انسان تا از دیگران مأیوس نشده باشد به خود نمی رسد . و تا از خود مأیوس نشده باشد به خدا نمی رسد . و تا از خدا مأیوس نشده باشد به ابلیس نمی رسد . و تا از ابلیس مأیوس نشده باشد راضی به فنا نمی شود و جاودانه نمی گردد ... اینست یگانگی !

۷۰+۱+۰- انسان یا مرید است یا مراد. در مریدی، مرادی می کند و در مرادی نیز مریدی می نماید ... اینست یگانگی!

۷۱+۱+۰- وجود از عدم پدید نیامده است یعنی عدم ، نابود نشده که وجود بر جایش باشد . وجود هر آن بر عدم استوار است . این همان عدم است که وجود نمائی می کند همانطور که ذرّات اتم از ضدّ مادّه اند . دل هر ذرّه ای ، عدم است . ذات ، همان عدم است ... اینست یگانگی !

۷۲+۱+۰- «واژه» به معنای وارونگی است . به همین دلیل هر لغتی دارای معنائی است که در قلمرو و تجربه ضدّش را آشکار می کند . به همین دلیل آنچه را که هر کسی خیر می پندارد شرّ از آب در می آید و بالعکس . همانطور که وجود ، عدم را آشکار می کند . یگانگی نیز دوگانه می نماید . هر معنائی ضدّ خویش است ... اینست یگانگی !

۷۳+۱+۰- انسان خردمند ، ضدّ همهٔ امیال و آرمانهای خویشتن است ... اینست یگانگی !

۷۴+۱+۰- هر چیزی چون ضدّ خویش است ، خویش است ... اینست یگانگی !

۷۵+۱+۰- فقط خداست که همانست که هست زیرا فقط اوست که مطلقاً ضدّ خود است و لذا یگانهٔ مطلق است و علّت هر یگانگی و موجودیّت است ... اینست یگانگی !

۷۶+۱+۰- خلق کردن در هر مرتبه ای ، همان واقعهٔ ضدیّت با خود است تا نابود سازی خود . اینست ذات خلّاقیت ... اینست یگانگی !

۷۷+۱+۰- خدمت به دیگران همان واقعهٔ خیانت به خویشتن است . و خدمت به خویشتن همان واقعهٔ خیانت به دیگران است . انسان بین این دو امر مخیّر است ... اینست یگانگی !

۷۸+۱+۰- انسان مجبور است که مختار باشد و مختار است تا مجبور شود ... اینست یگانگی !

۷۹+۱+۰- آنکه قلبی مهربان دارد بظاهر قهّار است و بالعکس ... اینست یگانگی !

۸۰+۱+۰- آنکه ظاهر و باطن یکی است محکوم به عدم است ... اینست یگانگی !

۸۱+۱+۰- آنکه دروغ می گوید نهایتاً دروغ خود را باور می کند ... اینست یگانگی !

۸۲+۱+۰- آنکه به دیگران رحم می کند بخود رحم کرده است ... اینست یگانگی !

۸۳+۱+۰- آنکه به دیگران تهمت می زند بخود تهمت زده است ... اینست یگانگی !

۸۴+۱+۰- آنکه از آسمان می خواهد بر زمین می یابد ... اینست یگانگی !

۸۵+۱+۰- عدوی تو ، دوستِ دین توست ... اینست یگانگی !

۸۶+۱+۰- نزدیکی به زور ، دوری است . دوری به اختیار ، نزدیکیست ... اینست یگانگی !

۸۷+۱+۰- خواستنِ ذهن ، نتوانستن است . خواستنِ دل ، انتقام است . خواستنِ تن ، جان کندن است . فنا خواهی ، توانائی ، عشق و جاودانگیست ... اینست یگانگی !

۸۸+۱+۰- آزادی در اسارت است ... اینست یگانگی !

۸۹+۱+۰- در غربت همه خویشانند ... اینست یگانگی !

۹۰+۱+۰- خویشان نامحرمند ... اینست یگانگی !

۹۱+۱+۰- تو کسی را دوست میداری که دشمن توست پس دشمنِ دشمن خود را دوست میداری ... اینست یگانگی !

۹۲+۱+۰- از چیزی بترس که نمی ترسی... اینست یگانگی !

۹۳+۱+۰- خدا را دشمن می یابی و شیطان را دوست . دوستی که مرید دشمن توست ... اینست یگانگی !

۹۴+۱+۰- چون نمی توانی خود را دوست بداری همواره عاشق دشمنان خویشتنی . پس چه عجب که جمله به تو خیانت کنند ... اینست یگانگی !

۹۵+۱+۰- درستی هر قانونی ناشی از نادرست بودن موضوع آن است ... اینست یگانگی !

۹۶+۱+۰- صدق ، بزرگترین رندی است ... اینست یگانگی !

۹۷+۱+۰- صادق کسی است که هیچ دروغی نمی یابد . برحق کسی است که هیچ ناحقّی نمی یابد ... اینست یگانگی !

۹۸+۱+۰- اعمال بی خودی انسان عامل خودیّت می شوند و اعمال خودی او موجب بیخودی می گردند ... اینست یگانگی !

۹۹+۱+۰- یگانه در مقابل بیگانه است و هر دو از مصدر «گُنه» می باشد . آنکه گناه خود را می پذیرد یگانه است و آنکه گناه خود را به دیگران می دهد بیگانه است . آنکه گناه خود را می پذیرد بی گناه می شود و آنکه گناه خود را نمی پذیرد گناهکار است ... اینست یگانگی !

۱۰۰+۱+۰- هر آنچه که از انسان صادر می شود یا گناه است یا بزودی علّت گناه می شود . اعمال نیک نیز موجب کبر و غرور و سلطه و ستم می شوند . زیرا اصلاً اظهار و ادّعای وجود تماماً گناه است زیرا دروغ است . ولی آنکه گناه کلّ موجودیتش را به گردن می گیرد و از آن توبه می کند پاک می شود و صاحب وجود می گردد ... اینست یگانگی !

۱۰۱+۱+۰- بیگانگی همان احساس بی گُنهی است . و این همان بی وجودی و تباهکاری است . اینست یگانگی !

۱۰۲+۱+۰- احساس بی گناهی و جنون یکیست . و آنگاه که این جنون منجر به جنایت شد تازه فرد «بی گناه» به خود می آید که گوئی اصلاً گناهی ممکن است و لذا می گوید «من نکردم» ... اینست یگانگی !

۱۰۳+۱+۰- همواره قاتل پیامبران و عارفان بزرگ کسانی بوده اند که آنان را مطلقاً معصوم و موجوداتی آسمانی می خوانده اند ... اینست یگانگی !

۱۰۴+۱+۰- « کی بود کی بود ؟ من نبودم !» ... اینست یگانگی !

۱۰۵+۱+۰- بدی یگانگی این است که نمی توانی آدمها را خوب و بد کنی یعنی شقّه کنی و ببلعی آنهم با افتخار ! ... اینست یگانگی !

۱۰۶+۱+۰- اگر معنای یگانگی نمی بود هیچ موجودی نمی بود . یگانگی معنای مادّه است و هر مادّه ای صورت یگانگی است . آنکه این معنا را در نمی یابد کور است و آنان که چنین نیستند همواره انگشت شماری بیش نیستند که بدست کوران کشته می شوند و سپس پرستیده می شوند ... اینست یگانگی !

۱۰۷+۱+۰- هر چه امکانات بیشتر می شود آرمانهائی که مولّد امکانات بوده اند فراموش می شوند : وسیله همان هدف است ... اینست یگانگی !

۱۰۸+۱+۰- هستی ، بایستی است . کسی که چنین نمی بیند هستی ندارد ... اینست یگانگی !

۱۰۹+۱+۰- برای رسیدن به «حال» (هستی) کافیست که مطلقاً هیچ کار نکنی و این آسانترین کارها، مطلقاً محال می آید ، یعنی بازنشستگی ! ... اینست یگانگی !

۱۱۰+۱+۰- همواره تا مقصود فقط یک گام دگر لازم است ولی چون مقصود همان فناست لذا هرگز آن گام را برنمیداری بطرزی جادوئی ! ... اینست یگانگی !

۱۱۱+۱+۰- آنچه که هستی همانست که می خواستی . آنچه که باعث این نسیان است ادّعای وجود است ... اینست یگانگی !

۱۱۲+۱+۰- خدا را تعریف کن تا خودت را تعریف کرده باشی بی هیچ دروغی ... اینست یگانگی !

۱۱۳+۱+۰- انسان جسماً و روحاً معلول روابط است . اینست سرّ دوگانگی و دو گانه پرستی بشرکه همان علیّت پرستی است . این همان قلمرو دوزخ است و ابطال که شدیدترینش همانا روابط به اصطلاح عاشقانه است . ولی انسان تا این جهنّم نابود شدن بلا وقفه را تجربه نکند قدر بهشت را که همان تنهائی است نخواهد دانست ، یعنی قدر بی علیّتی و وجود مطلق را ... اینست یگانگی !

۱۱۴+۱+۰- هستهٔ مرکزی دوزخ همان دعوی عشق و ایثار است که هستی فرد را به نابوده گی جاودانه می کشد . ولی این آتش (عشق) آنقدر لذّت بخش است که به نابود شدن می ارزد. در این نابود شدن است که فرد احساس وجود میکند. او از تنهائی همچون نابودی گریخت ولی به نابودی آتشین مبتلا شد . انسان را از تجربهٔ نابودی گریزی نیست ، تجربه ای که به او وجود می بخشد ... اینست یگانگی !

۱۱۵+۱+۰- فرق کفر و ایمان همان فرق گرما و سرما است : تجربهٔ نابودی در آتش و یخ ! دو تجربهٔ متضاد برای رسیدن به احساس وجود ! ... اینست یگانگی !

۱۱۶+۱+۰- اگر نفس کشیدن نبود هیچکس احساس ایثار نمی کرد زیرا این عمل بدون مزد و منّت و زحمت موجب زندگیست و نیز موجب پیری و مرگ : احساس نابودی و ایثار ! ... اینست یگانگی !

۱۱۷+۱+۰- انسان زنده بودنش را به حساب خود می گذارد و خود را علّتش می یابد ولی ناکامی و مردن را به حساب دیگران می نهد و لذا احساس عظمت و ایثار دارد و ستمگر می شود . ستمی جز ایثار نیست ... اینست یگانگی !

۱۱۸+۱+۰- مالک ، اسیر مملوک است ... اینست یگانگی !

۱۱۹+۱+۰- آنچه که تعلیم و تربیت و هدایت و تکامل بشری نامیده می شود ربطی به صفات و خلق و خوی و طبع نفسانی بشر ندارد بلکه تماماً مربوط به قلمرو ظهور و بروز باطن انسان است که چیزی جز جریان تلطیف نیست و کمال این جریان آن است که کردار درست ضدّ امیال باشد ... اینست یگانگی !

۱۲۰+۱+۰- انسان آن است که کاملاً ضدّ خود باشد و بدینگونه است که خود می شود ... اینست یگانگی!

۱۲۱+۱+۰- صدق یعنی یگانه شدن ظاهر و باطن . ولی این یگانگی آنگاه رخ می دهد که ظاهر و باطن به کمال ضدیّت با یکدیگر رسیده باشد . اینست یگانگی !

۱۲۲+۱+۰- آیا انسان می تواند همان باشد که هست ؟ این همان کمال راحتی است که منجر به محو و نابودی می گردد درست مثل خدا. اینست یگانگی !

۱۲۳+۱+۰- انسان در هر حال همانست که هست ولی بر آنچه که هست شاکی است و این کلّ معنای کفر و حماقت و مرض و بدبختی و جنون و جنایت است و دوگانگی . چون هر آنچه که هست شاکی است و با خود می جنگد می تواند همانی باشد که هست . اینست یگانگی !

۱۲۴+۱+۰- آیا یگانگی همان مالیخولیاست ؟ آری ! اینست یگانگی !

۱۲۵+۱+۰- سمت بیچاره گی همان سمتِ یگانگی است یعنی سمت پوچی ! اینست یگانگی !

۱۲۶+۱+۰- وجود انسان یگانه ، پوچ کنندهٔ هر چه معنا و هویّت است . اینست یگانگی !

۱۲۷+۱+۰- همنشینی با انسان یگانه همنشینی با نابودی است . به همین دلیل هیچکس نمی تواند همنشین خود باشد الاّ انسان یگانه . اینست یگانگی !

۱۲۸+۱+۰- سخن یگانه ، منطق شکن است و لذا در هر موضوعی حرف آخر است . منطق تماماً فاروق است و لذا سخن یگانه ، مرگ منطق است و آغاز خموشی . اینست یگانگی !

۱۲۹+۱+۰- سخن یگانه آغاز گر پایان تاریخ است زیرا آغاز اتّحاد و رضاست و تاریخ ذاتاً بر جدال و نفی و فراق است . سخن یگانه آغاز و پایان تاریخ را بهم می رساند و یگانه می سازد . اینست یگانگی !

۱۳۰+۱+۰- سخن یگانه در عین حال که به پایان رسانندهٔ تاریخ است ، کند کنندهٔ حرکت آن نیز هست و نیز محرّک تاریخ . چرا که با سخنان یگانه بود که انسان بخود آمد و احساس خدائی کرد و خواست تا این احساس را اثبات کند . و این کلّ بستر تاریخ است . اینست یگانگی !

۱۳۱+۱+۰- قهرمانان و معروفان تاریخ از هر حیث مثبت یا منفی ، تماماً مولود سخنان یگانه اند . اینان معرّف بی تائی ها هستند . اینست یگانگی !

۱۳۲+۱+۰- سرنوشت هر کسی در گرو یک سخن یگانه است که شبانه روز در وی نجوا می شود و دارای یک معنای ذاتی و یگانه است : «نابود شو !» . اینست یگانگی !

۱۳۳+۱+۰- یگانه بودن یعنی منحصر به فرد بودن ، بی تا بودن ، غیر قابل قیاس بودن ، غیر منطقی بودن، فوق علّت بودن . و هر چیزی اینگونه است در درجات . به همین دلیل دانش و منطق محکوم به ابطال است زیرا دو گانه پرست است . اینست یگانگی !

۱۳۴+۱+۰- «یگانه» اندیشیدنی نیست و لذا با مرگ اندیشه رخ می نماید . و زان پس هر چیزی فقط یک چیز است و آن چیز همانست که هست ... اینست یگانگی !

۱۳۵+۱+۰- اگر انسان بتواند هر چیزی را همانگونه که هست دریابد، خدارا در هر چیزی یافته است ... اینست یگانگی !

۱۳۶+۱+۰- آنکه نابودی را انتخاب می کند یعنی خود را انتخاب نمی کند (مرید کامل) به قلمرو یگانگی وارد می شود. اینست یگانگی !

۱۳۷+۱+۰- یگانه پرستان ، فنا پرستانند و به همین دلیل محکوم به اعدام (فنا) می شوند . این خودِ آنانند که خود را پیشاپیش محکوم به اعدام کرده اند و بدست دیگران این محکومیّت اجرا می شود و لذا از مجریان این حکم سپاس گزارند . اینست یگانگی !

۱۳۸+۱+۰- کسی که نتواند یگانگی را یعنی فنا را دوست داشته باشد ، نمی تواند هیچکس از جمله خود را دوست بدارد . عشق همان عشق به فنای خود است که چشم انسان را به موجودات که هر یک جمالی از یگانگی اند باز میکند. کسی که نمی بیند چگونه می تواند عاشق باشد . اینست یگانگی !

۱۳۹+۱+۰- کسی که شکم پرست باشد نمی تواند یگانه باشد زیرا شکم هر چیزی را دو گانه می کند : خوشمزه و بد مزه ! ... اینست یگانگی !

۱۴۰+۱+۰- انسان تا زمانیکه «من»ی دارد یگانه نیست یعنی وجود ندارد بلکه مفروض به وجود است... اینست یگانگی!

۱۴۱+۱+۰- بیگانه ترین انسانها آنهایند که سخنان یگانه را شعار میکنند تا شاید بوی یگانگی یابند... اینست یگانگی!

۱۴۲+۱+۰- کاربرد واژه های مترادف از نشانه های بیگانگی است زیرا هر واژه ای یگانه و بی تاست و مترادفی ندارد . اینست یگانگی !

۱۴۳+۱+۰- شوق به تبدیل از نشانه های بیگانگی است. و با اینحال انسان برای مدّتی بیگانگی اش را فراموش میکند. شوق به تقلید نیز همینگونه است تلاشی برای وجود یافتن و یگانه شدن. اینست یگانگی!

۱۴۴+۱+۰- هر تلاشی ، تلاش برای چیزی شدن است ، چیزی واحد . اینست یگانگی !

۱۴۵+۱+۰- عشق به بی تائی! فقط انگشت شمارانی دارای این عشقند و اینان واحد انسانیّت هستند... اینست یگانگی!

۱۴۶+۱+۰- جز یگانگی و بی تائی هیچ شباهت دیگری بین چیزها نیست. اینست یگانگی !

۱۴۷+۱+۰- آنچه که جهل و جنون نامیده می شود تصوّر و باور شباهت هاست . که کمالش در علامت = رخ می دهد . تساوی ضدّ یگانگی است... اینست یگانگی !

۱۴۸+۱+۰- کلّ تمدّن مدرن ، واقعه ای ضدّ بشری است زیرا بر اساس تساوی (=) پدید آمده است (ریاضیات) و لذا تمدّنی بیگانه از بشر است و ضدّ وجود است یعنی ضدّ بشر . به همین دلیل ضدّ خداست ... اینست یگانگی !

۱۴۹+۱+۰- علمِ یگانگی ، علم تشخیص بین اتّحاد و تساوی است ، بین ارادت و تقلید ، بین دوستی و سلطه ، بین دو تا یک و دو ... اینست یگانگی !

۱۵۰+۱+۰- یگانگی در دوستی رخ می نماید و بیگانگی هم در آنچه که بشر مدرن ، عشق می نامد که آدمخواریست . اینست یگانگی !

۱۵۱+۱+۰- «عشق» بزرگترین کارخانهٔ نابودی سازی ارادهٔ به یگانگی است و پنهان ساختن بیگانگی . کارخانهٔ تحریف تجاوز به ایثار : ایثارِ نابودی خویش! اینست یگانگی!

۱۵۲+۱+۰- وقتی می گوئیم «اینست یگانگی !» می توانید بخوانید «اینست بیگانگی !» ... اینست یگانگی!

۱۵۳+۱+۰- کمال یگانگی آن است که بیگانگی را یگانگی بینی ! یعنی عدم را وجود یابی ! ... اینست یگانگی !

۱۵۴+۱+۰- انسان تا خدا را به چشم ندیده است هنوز بیگانه از خویش است زیرا «خود» همان خداست ... اینست یگانگی !

۱۵۵+۱+۰- دوگانگی همان دوگانگی ذهن و دل است . بیگانگی نیز بیگانگی ذهن و دل از همدیگر است. بمیزانی که ذهن (آگاهی) بر علیه دل (احساس و غرایز) عمل می کند آنرا می شناسد و با آن یکی می شود ... اینست یگانگی!

۱۵۶+۱+۰- کسی که دل خود را شناخت یگانه شد ... اینست یگانگی !

۱۵۷+۱+۰- کلّ زندگی جریان ناکامی دل است و جبراً ذهن انسان را با دلش آشنا می کند و او را بسوی یگانگی با خود می کشاند ... اینست یگانگی !

۱۵۸+۱+۰- انسان خلق شده تا یگانه شود یعنی بوجود آید . این واقعه یا بواسطهٔ ناکامی و عذابها ممکن می شود و یا بواسطهٔ جهاد بر علیه دل خویشتن . اوّلی وجودی جهنّمی است و دوّمی هم وجودی بهشتی ... اینست یگانگی !

۱۵۹+۱+۰- هیچکس نمی تواند بر علیه دل خویش عمل کند الاّ به یاری انسانی یگانه که دلش محلّ حضور و اقامت یگانه (خدا) است . کسی که تسلیم انسانی یگانه شد ، یگانه می شود. اینست یگانگی !

۱۶۰+۱+۰- انسان یگانه کسی است که جز بدن خود هیچ مایملک دیگری ندارد و نمی خواهد ... اینست یگانگی !

۱۶۱+۱+۰- بیگانگان ، انسان یگانه را بیگانه می خوانند یعنی آسمانی . و اینست راز بیگانگی آنها . و در این بیگانه خوانی ، با یکدیگر یگانه می شوند . کلّ مردمان فقط یک نفرند . اینست یگانگی !

۱۶۲+۱+۰- دوزخ ، حقّ یگانه سازی (وجود یابی) جبری بشر است . در دوزخ انسان مجبور به پذیرش وجود خود می گردد و جبراً مسئولیتش را می پذیرد . این جبر یگانگی است ... اینست یگانگی !

۱۶۳+۱+۰- جبر و مشیّت و سرنوشتی جز بی تا شدن نیست . اینست یگانگی !

۱۶۴+۱+۰- بیگانه ای که نتواند یگانه ای را دوست بدارد بهتر است که فاصله بگیرد ورنه از فرط احساس حقارت تا سر حدّ نابودی ، دیوانه شده و چه بسا یگانه را خواهد کشت . و نمی تواند او را دوست بدارد الاّ اینکه از او اطاعتی بی چون و چرا نماید زیرا یگانگی همان بی چون و چرائی است ... اینست یگانگی !

۱۶۵+۱+۰- نشانۀ دوست داشتن همان اطاعت بی چون و چراست و بی مزد و منّت و بی حساب و کتاب . و این راه یگانه شدن است ... اینست یگانگی !

۱۶۶+۱+۰- زن ، یگانه است تا آنگاه که مردی وی را لمس کند . و مرد بیگانه است تا آنگاه که زنی را لمس کند و بخود آید و به تازه گی بر بیگانگی خود آگاه شود و بـه همّت تقوا و جهاد بر علیه نفس خود بـه سوی یگانگی حرکت نماید . و زن نیز با اطاعت از شوهر بسوی یگانگی حرکت می کند بـه شرط اینکـه شوهرش در سمت یگانگی باشد ... اینست یگانگی !

۱۶۷+۱+۰- زنِ یگانه مردانه است . و مرد یگانه ، زنانه است (به لحاظ مهر و قهر) ... اینست یگانگی!

۱۶۸+۱+۰- دل کندن و تنهائی ! اینست یگانگی !

۱۶۹+۱+۰- نژاد ، اوّلین و آخرین دشمن یگانگی است : نژاد ! اینست یگانگی !

۱۷۰+۱+۰- چون یگانگی بی چون و چراست در قلمرو منطق تماماً عبث و پوچی می نماید ... اینست یگانگی !

۱۷۱+۱+۰- بزرگترین دشمن یگانگی ، دانشمندانند . و در عین حال هیچکس چون آنان قادر بـه درک عظمت یگانگی نیست ... اینست یگانگی !

۱۷۲+۱+۰- دشمن انسان یگانه ، دوست اوست... اینست یگانگی !

۱۷۳+۱+۰- فراسوی بود و نبود ! اینست یگانگی !

۱۷۴+۱+۰- انسان یگانـه هیچ فرقی ندارد زیرا هیچ فرقی نمی بیند . اینست کـه خویشانش دشمنند و بیگانگان هم خویشان اویند . خویشان در رابطه با او احساس نابودی می کنند و بیگانگان هم احساس هستی و بلکه خدائی می کنند. ... اینست یگانگی !

۱۷۵+۱+۰- گریه حاصل ظهور و فرود آمدن حق است و خنده نیز حاصل ابطال است . و تبسّم حاصل دیدن حقّ ابطال است ... اینست یگانگی !

۱۷۶+۱+۰- انسان یگانه مقصود دین است و همان انسان موحّد بمعنای واقعی کلمه است . بـه همین دلیل همۀ دین داران ریائی او را عامل رسوائی خود می یابند و آرزوی نابودیش را می کنند غافل از اینکـه او نیز همین آرزو را برای خود دارد ... اینست یگانگی !

۱۷۷+۱+۰- انسان یگانه با همه موافق است مخصوصاً با مخالفانش . اینست یگانگی !

۱۷۸+۱+۰- انسان یگانـه ، همـه را می بیند ولی هیچکس نمی تواند او را ببیند زیرا او «خود» را فنا کرده است . اینست یگانگی !

۱۷۹+۱+۰- انسان یگانه در چشم انسان بیگانه ، اسوۀ کامل بدبختی هاست. به همین دلیل احساس خدائی میکند و تمام کبر و کفرش ارضاء میگردد. این بیگانه اگر بداند که انسان یگانه از این نگاه پنهانش باخبر است میگریزد وعدو میشود در حالیکه تا دیروز مرید می نمود . اینست یگانگی !

۱۸۰+۱+۰- انسان یگانه ارادتمندانی بسیار دارد ولی اکثراً حقّه بازانی بیش نیستند که او را در دلشان ، احمق و بسیار گول خور و بدبخت می پندارند زیرا او دروغ نمی گوید و هیچ چیز پنهانی ندارد و مهمتراز همـه آنان را دوست می دارد درحالیکه آنها از وی نفرت دارند زیرا لحظه ای از وی غافل نمی توانند بود و در همه حال با آنهاست... اینست یگانگی!

۱۸۱+۱+۰- انسان یگانه در حالیکه همه را پولدار می کند خودش روز به روز فقیرتر می شود و در حالیکه همه را سالم می سازد خودش مستمراً مریض تر می شود و در حالیکه همه را معروف می کند خودش مستمراً مطرودتر و تنهاتر می شود. اینست که همه او را نابغه ای دست و پا چلفتی می دانند و خود را بسیار زیرک ... اینست یگانگی !

۱۸۲+۱+۰- انسان یگانه در چشم مردمان ، مفیدترین و مضرترین انسان است و لذا نسبت به او دچار اشدّ تناقض عاطفی می شوند . اینست یگانگی !

۱۸۳+۱+۰- انسان یگانه می بخشد و منّت می کشد . انسان بیگانه می گیرد و منّت می نهد ... اینست یگانگی !

۱۸۴+۱+۰- در اشدّ اضداد است که سخن یگانه بیان می شود زیرا بود همان نبود است ... اینست یگانگی!

۱۸۵+۱+۰- آنکه هنوز تضادّی احساس می کند هیچ نمی فهمد . فهم ، فقط یگانگیست و فهیم نیز انسان یگانه است ... اینست یگانگی !

۱۸۶+۱+۰- آنکه شعار یگانگی می دهد و شکمش سیر است بیگانه ای دیوانه است ... اینست یگانگی !

۱۸۷+۱+۰- فقر و تنهائی موجب غیر زدائی و گرایش جبری انسان به خویشتن است و انسان را متوجّه به خویشتن می کند . اینست یگانگی !

۱۸۸+۱+۰- گریز از خویشتن تحت عنوان «عشق» تقدیس شده است . و لذا معشوق و محبوب همواره خیانت می کند تا فرد را بخودش بازگرداند ... اینست یگانگی !

۱۸۹+۱+۰- فقط آنکه بر سرجای خود قرار دارد می تواند جایگاه و موجودیّت سائر چیزها و انسانها را هم در یابد . این همان واقع بینی است در نقطهٔ مقابل جنون . ... اینست یگانگی !

۱۹۰+۱+۰- تفکیک همان توحید است . انسان بیگانه فقط با جهانی از اشباح در هم برهم مواجه است ، با توده ای سیاه و متشنّج . او این عدم تشخیص و تشنّج و بی سر و سامانی را عشق می نامد ، زیرا خود را قربانی این وضعیّتی می یابد که حاصل نگاه اوست . این بیگانه پرستی کاذب وی را به لعن می کشاند . اینست یگانگی !

۱۹۱+۱+۰- ظالم مرید و مخلص ظالم است ... اینست یگانگی !

۱۹۲+۱+۰- بیگانگی نیز یگانگی جبّارانه است ... اینست یگانگی !

۱۹۳+۱+۰- بیگانگی قلمرو عدل است و یگانگی قلمرو محبّت . محبّت ، عدل برتر است و عدالت نیز محبّت پست می باشد. اینست یگانگی !

۱۹۴+۱+۰- یگانگی فقط در وادی معرفت نفس ، درک می شود یعنی آنگاه که انسان، خودش است. اینست یگانگی !

۱۹۵+۱+۰- تساوی حاصل ندیدن است . عدالت حاصل یگانه دیدن است و محبّت حاصل یگانه بودن است. اینست یگانگی !

۱۹۶+۱+۰- یگانگی حاصل بی تائی است و تساوی ، حاصل شباهت . پس یگانگی و تساوی درست در نقطهٔ مقابل یکدیگرند . همهٔ مساویها یکی است . اینست یگانگی !

۱۹۷+۱+۰- انسان بیگانه حتّی در خوردن و جماع کردن ، احساس ایثار می کند و لذا همواره در قحطی است ، قحطی وجود ! عدم خود را ایثار می داند . او برای نجات از مسئولیّت وجود خود ، خود را ایثار می کند ... اینست یگانگی !

۱۹۸+۱+۰- انسان بیگانه چون بمیرد از بیگانگی می رهد زیرا دیگر صاحب تن نیست تنی که موجب انکار او و گریزش بود. اینست یگانگی !

۱۹۹+۱+۰- قیامت همانا یگانه شدن است . انسان یگانه برپا کنندهٔ قیامت هر دورانی است و لذا همه او را مسبّب بدبختیهای خود می بینند زیرا در وجود اوست که اصلاً خود را به جبر می بینند . انسان یگانه ، آئینهٔ یگانه بینی مردمان است. این آئینه را می شکنند ولی آنچه را که دیده نمی توانند فراموش کنند. انسان یگانه ، هدیه کنندهٔ وجود به مردمان است. و چون مردمان ضدّ وجودند (ایثارگر) با او عداوت میکنند و او را اسوهٔ بی عشقی و شقاوت میخوانند. اینست یگانگی!

۲۰۰+۱+۰- آنچه را که همه «عشق» می نامند انسان یگانه ، ظلم عظیم و منشأ جنون می داند . و همگان نیز این حق را باور می کنند و نمی توانند که نکنند . اینست علّت عداوت بیگانگان با انسان یگانه که اسوهٔ محبّت است ... اینست یگانگی !

۲۰۱+۱+۰- انسان یگانه در چشم بیگانگان ضدّ همهٔ ارزش ها و احساسات آنهاست . و با اینحال با همه محبّت دارد و کسی را لعن نمی کند . اینست علّت عداوت آنان با انسان یگانه ... اینست یگانگی!

۲۰۲+۱+۰- مسئلهٔ همهٔ بیگانگان نسبت به انسان یگانه اینست که: چرا مثل ما نیست و با ما همچون ما مقابله به مثل نمی کند، چرا ما را بی تا می بیند ، چرا به ما وجود میدهد تا بی وجودی خود را ببینیم و طالب وجود شویم... اینست یگانگی!

۲۰۳+۱+۰- انسان بیگانه ، عاشق نابودی خویش است و لذا مرید ستمگران است ، مرید کسانی که با او و همچون یک نابوده رفتار کنند ، یعنی از وی هیچ عهد و مسئولیتی نخواهند بلکه شبانه روز او را له کنند و نیازهایش را برآورده سازند . اینست انسان خوب در چشم بیگانگان : انسانی که نابودیش را تصدیق و تقدیس نماید و تحکیم کند یعنی جبّار باشد . انسان بیگانه دشمن آزادی و استقلال خویشتن است . دشمن یگانه بودن است. اینست یگانگی!

۲۰۴+۱+۰- انسان بیگانه ، نیست و نمی خواهد هم که باشد . پس یک رئالیستِ راضی است. یعنی با خود یگانه است. این همان کافر است . ولی نسل چنین کافران خالصی برافتاده است . اینست یگانگی !

۲۰۵+۱+۰- سخن یگانه ، توضیح واضحات است . توضیح آنچه که هست ، می باشد . لذا سخنی سهل و ممتنع می نماید ولی با اینحال ، بطرزی غیر منطقی زیر و رو می کند . اینست یگانگی !

۲۰۶+۱+۰- آنچه که تضاد نامیده می شود مطلقاً واقعیّت ندارد و همان جنون است ... اینست یگانگی !

۲۰۷+۱+۰- سخن یگانه ، بیانِ بیگانگی است . این بیان ، بستر یگانگی است ... اینست یگانگی !

۲۰۸+۱+۰- «بیان» همان بیگانگی است زیرا شرح «بین» چیزهاست نه خود چیزها . خود هر چیزی نیازی به بیان ندارد زیرا بینی ندارد زیرا یگانه است . اینست یگانگی !

۲۰۹+۱+۰- بازی قلمرو تجربهٔ بیگانگی است . آنکه تا به آخر بازی می کند (لاس می زند) تا به آخر بچّه و بیگانه باقی می ماند . جدیّت همان قلمرو یگانگیست . ولی بیگانگان این دو را کاملاً معکوس معنا می کنند یعنی بازی را صمیمیّت می خوانند و جدیّت را بیگانگی . اینست یگانگی !

۲۱۰+۱+۰- بیگانه، بیگانگی را یگانگی خود می یابد، چگونه؟ از طریق بازی و لوده گی و تمسخر و متلک و اهانت و تهمتِ بیگانگی به دیگران. این همان اتّهام خیانت است: خیانت به بیگانگی! اینست یگانگی!

۲۱۱+۱+۰- شوق به تنهائی و لذّت از تنهائی از بزرگترین نشانهٔ یگانگی است... اینست یگانگی!

۲۱۲+۱+۰- عاقبت هر رابطهٔ بیگانه ای یک تهمت است، اتّهام بیگانگی! اینست یگانگی!

۲۱۳+۱+۰- سخن یگانه برای انسانهای بیگانه ، تقدیس جنایت است ، جنایتی که از جنون (بیگانگی) است. و این عدل است . اینست یگانگی !

۲۱۴+۱+۰- روابط بیگانگان با یکدیگر ، جز دروغ و اکراه و ریا نیست و عداوت . و لذا روابط تنگاتنگ غرق در چاپلوسی می شود تا استمرار یابد و دروغها نادیده گرفته شود و عداوتها پنهان بماند . ولی بالاخره آشکار می شود. اینست یگانگی !

۲۱۵+۱+۰- سخن انسان یگانه و وجودش در مردمان ، به پایان رسانندهٔ بیگانگیها و آشکار کنندهٔ آن است یعنی بیگانگی همان بیگانگی می شود ... اینست یگانگی !

۲۱۶+۱+۰- انسان بیگانه چون در خانهٔ وجود خویش نیست لذا در همه جا میهمان و غریب و بیگانه است و لذا در خارج از خانه و وطن و نژاد خود راحت تر است زیرا با بیگانگی خود یگانه است . اینست یگانگی!

۲۱۷+۱+۰- غرب زده گی ، شرق زده گی ، اجنبی پرستی ، جامعه پرستی ، انترناسیونالیزم ، آسمان پرستی ، ماهواره و سفینهٔ فضائی پرستی ، دور پرستی ، خیال پرستی ، آرمان پرستی و نیز خدا پرستی در پشت بام آسمان جملگی از عوارض بیگانگی است از جمله تقلیدها ! بیگانه ، بیگانه را می پرستد . اینست یگانگی !

۲۱۸+۱+۰- «کافران می گویند خدا در جائی بسیار دور است » - قرآن . اینست بیگانه ! اینست یگانگی!

۲۱۹+۱+۰- آنکه خود را در جائی دگر و در زمانی دگر منتظر است بیگانه است. اینست یگانگی !

۲۲۰+۱+۰- آنکه وجود ندارد عاشق است ، عاشق وجود ! اینست یگانگی !

۲۲۱+۱+۰- «وجود» چیزی داشتنی نیست بلکه اتفاقاً نداشتنی است... اینست یگانگی !

۲۲۲+۱+۰- «داشتن» دال بر نبودن است . نبودن ، عطش مالکیّت است خاصّه مالکیّت های عاطفی (عشق) ! آنکه وجود ندارد در عطش تصاحب چیزهائی است که وجود دارد تا بدینگونه برای لحظاتی احساس وجود نماید . اینست یگانگی !

۲۲۳+۱+۰- کسی که وجود ندارد در پرستش چیزی که در خودش وجود ندارد (خدا، وجود، حق، قدرت و ...) به عداوت خونین با همهٔ چیزها و کسانی قرار می گیرد که وجود نمائی دارند . مثل کسی چون اسکندر و چنگیز وو... و بدینگونه از همهٔ کسانی که وجود ندارند ولی وجود نمائی می کنند انتقام می گیرد . اینست یگانگی !

۲۲۴+۱+۰- چاپلوسی و کینه دو صورت واحد از کسانی است که وجود ندارند ... اینست یگانگی !

۲۲۵+۱+۰- اگر کسی ببیند و تصدیق کند که وجود ندارد ، وجود داشتن را آغاز کرده است ... اینست یگانگی !

۲۲۶+۱+۰- وجود ، چیزی جز معرفت بر عدم خویشتن نیست ... اینست یگانگی !

۲۲۷+۱+۰- شاهان و صاحبان قدرت ، اسوهٔ اشدّ احساس نابودی هستند و لذا همواره تلاش می کنند حکیمانی را در اطراف خود نگه دارند تا اندکی از این احساسشان بکاهد . و گاه مرید چشم و گوش بستهٔ این حکیمان می شوند و چه بسا در این رابطه اشدّ احساس نابودیشان به کمال ظهور می رسد و به ناگاه دیوانه می شوند و این حکیمان را به قتل می رسانند ... اینست یگانگی !

۲۲۸+۱+۰- محبّت ناپذیری، امر ذاتیِ انسانهای بی وجود و بیگانه است زیرا براستی چیزی دوست داشتنی در آنان نیست. اینست یگانگی !

۲۲۹+۱+۰- محبّت ناپذیری بصورت جبران متقابل و بلکه چند برابر بروز می کند و تکبّر و انکاری باطنی نسبت به منشأ محبّت .یعنی اینکه : من از تو با محبّت ترم ! ولی انسان محبّت پذیر در قبال منشأ محبّت مستمراً با ادب تر و خاشع تر می شود و مطیع و مرید می گردد . و این همان وجود پذیری است ... اینست یگانگی !

۲۳۰+۱+۰- آنگاه که نیازی صادقانه و خاشعانه بیان شود ادا می شود و این همان حقّی از وجود یافتن و یگانگی (صدق) است که برآورده می شود ... اینست یگانگی !

۲۳۱+۱+۰- آنگاه که نیازی ، جابرانه و یا مکّارانه (با ناز و چاپلوسی) قصد برآورده شدن دارد اگر هم بظاهر برآورده شود باطناً نه تنها برآورده نمی شود بلکه وجود را حریص تر و قحطی زده تر می سازد . کسی که نیاز خود را انکار می کند (کبر) ، وجود را انکار می کند و لذا به قحطی می افتد ... اینست یگانگی!

۲۳۲+۱+۰- عالم بی عمل (ریاکار) ، انسان ضدّ وجود خویشتن است چرا که وجود ، چیزی جز علم بر وجود یافتن نیست که چیزی جز علم بر نیازهای وجود نیست و روشهای درست ارضای این نیازها . و اصلاً علم همین است و بس . زیرا جریان وجود یابی همان جریان علم بر بی وجودی خویش است و راه و روش وجود یابی که همان ارضای نیازهاست . کسی که نیاز را در شأن خود نمی یابد به عذابِ بی وجودی مبتلا می شود و عالمی منافق می گردد که علمش رسوا کنندۀ بی وجودی اوست ... اینست یگانگی !

۲۳۳+۱+۰- بیگانگی همان تکبّر در قبال نیازهای خویشتن است که فرد را ریاکار و جبّار و چاپلوس و قحطی زده میکند... اینست یگانگی !

۲۳۴+۱+۰- عدم همان «آز» (حرص و قحطی) است و وجود هم «نه-آز» است یعنی نیاز ! نیاز به وجود تا خودِ خدا که وجود مطلق ومنشأ و کانون وجود و وجود بخش است . آنکه نیاز را خوار دارد وجود را تحقیر و لعن کرده و این همان کافر است که گاه لباس رهبانیّت هم بر تن می کند ... اینست یگانگی !

۲۳۵+۱+۰- تن انسان ، عدمی در عطش وجود است و این وجود یابی تماماً در جریان ارضای صادقانه و خاشعانۀ نیازها وقوع می یابد . و کلّ احکام دین خدا راه و روش وقوع درست و سالم و با عزّت وجود است در غیر اینصورت جهنّم رخ می نماید که راه و روش باذلّت و عذابِ وجود یابی است . انسان خلق شده تا وجود یابد و می یابد ... اینست یگانگی !

۲۳۶+۱+۰- خستگی ها حاصل تل انبار شدن و رکود انرژی در تن است که باید به مصرف وجود یابی برسد (یعنی معرفت بر عدم ، خود شناسی) و نمی رسد . و اینگونه است که جهنّم واجب می آید زیرا در جهنّم ، عذابها این انرژی را به مصرف می رسانند و رفع خستگی می کنند . اینست یگانگی !

۲۳۷+۱+۰- مؤمن در بهشت است و اگر مستمراً مشغول معرفت نفس (یعنی وجود یابی) نباشد خسته می شود و حوصله اش سر می رود و بالاخره به سوی جهنّم می رود ... اینست یگانگی !

۲۳۸+۱+۰- بهشت ، منزلِ لایق عارفان است و نه عافیت پرستان . عافیت پرستی است که به دوزخ رهنمون می شود ... اینست یگانگی !

۲۳۹+۱+۰- بچّۀ عزیز دردانه به جهنّم می رود زیرا باید بیاموزد که نیازهایش را تقاضا کند چون نیاموخته است پس باید نیازهایش را دریوزه گی کند و برده گی بکشد تا قدر نیازهایش را بداند . اینست یگانگی !

۲۴۰+۱+۰- عذاب رسوائی ، همان رسوائیِ بی وجودی است . انسان برای آنکه رسوا نشود تن بهر خفّت و خواری میدهد . ولی بالاخره بناگاه کلّ وجود نمائی اش بر ملا می گردد . و در اینجاست که احساس می کند که مورد خیانت و نمک بحرامی قرار گرفته است زیرا هر چه که خود- فروشی کرده تا رسوا نشود، رسوا شده است . اینست یگانگی !

۲۴۱+۱+۰- آنچه که انسان مؤمنی را در فراسوی بود و نبود به یگانگی می رساند کشیدن دردِ بی وجودی مردمان است ... اینست یگانگی !

۲۴۲+۱+۰- تربیت نمودن همانا هستی بخشیدن است و آن ، کار انسان یگانه است و همچون رویاندن گل سرخی از قلب سنگ خاراست . این کار هزاران مرتبه از زنده کردن مرده برتر و شاقّه تر است . تربیت نمودن ،جهاندن وجود از عدم است ، عدمی که نامش تن است . این تن هم اگر نمی بود این کار بسی آسانتر می بود زیرا تن ، این امر را بر آدمی مشتبه می کند که گوئی دارای وجود است . کار انسان یگانه در تربیت مرید ، بسیار برتر از خلقت ازلی می باشد . اینست یگانگی !

۲۴۳+۱+۰- آدم ، عدمی است که تن خود را هستی پنداشته است . این کلّ علّت جهل و جنون و بیگانگی است . این همان کفر است . آنکه مادّه را صورت عدم یافت یگانه است . اینست یگانگی !

۲۴۴+۱+۰- حکیمان مکتب الئا ، کسانی چون پارمنیدز ، اگزنوفانس ، جورجیاس ، زنون ، سقراط و فلوطین نخستین انسانهائی بودند که به یقین دریافتند که مادّه همان ظهور عدم است . اینان کاملترین و نخستین یگانه گویان تاریخ بودند. اینان نخستین یگانگانی بودند که امروزه از حافظهٔ تاریخی بشر پاک شده اند و این بدان معناست که بشریّت حتّی بر نابودی خود نیز کمترین آگاهی ندارد : نیست و نمی داند هم که نیست ! اینست یگانگی !

۲۴۵+۱+۰- راز همان رازِ بودِ نبود است . این راز وجود است. اینست یگانگی !

۲۴۶+۱+۰- هیچ چیزی وجود ندارد الاّ آن چیزی که مطلقاً امکان وجود ندارد : اینست علم یگانگی . اینست یگانگی !

۲۴۷+۱+۰- انسان بیگانه به دشمن خود مهربان است و به دوست خود بیرحم... اینست یگانگی !

۲۴۸+۱+۰- انسان یگانه و صاحب وجود فقط یکبار می میرد و نابود می شود و آن به هنگام دیدن نابودی خویش و پذیرش این نابودی است و زان پس جاودانه است . ولی انسان بیگانه چون نمی خواهد نابودی اش را بپذیرد در هر لحظه ای نابود می شود . او نیز جاودانه نابود است ... اینست یگانگی !

۲۴۹+۱+۰- ترحّم به انسانهای بیگانه ، اشدّ شقاوت و بی رحمی است زیرا آنان را در نابودیشان ابدی می سازد . اینست یگانگی !

۲۵۰+۱+۰- بشریّت نابوده که به نابودیش مفتخر است در شقاوت و ناامنی و زجرها غرق می شود . و این انتقام وجود از عدم است و این کمال لطف است ... اینست یگانگی !

۲۵۱+۱+۰- اگر کسی را براستی دوست بداری به حماقت و جنون و بازیگری او رحم نمی کنی ... اینست یگانگی !

۲۵۲+۱+۰- «یگانگی» همواره «این» است نه «آن» . «آن» بیگانگیست ! ولی چون به «آن» برسی یگانگیست ولی هرگز به آنجا نمی رسی زیرا آنجا بیگاه و خارج از زمان و واقعیّت است . انسان همواره به اینجا برسد بخصوص در آنجا . اینست یگانگی !

۲۵۳+۱+۰- وقتی حقیقتی نتواند به نثر بیان شود بیگانه است ولی بیان بیگانگی می تواند بود که سمتِ یگانگیست . اینست یگانگی

۲۵۴+۱+۰- یگانگی همواره اشاره ایست به عدم خویشتن . این اشارهٔ خود وجود است : نور وجود که عین معرفت بر عدم است. اینست یگانگی !

۲۵۵+۱+۰- وجود همان فریادِ عدم است . «خود» فریاد بیخودی است . یگانگی ، فریاد دوگانگیست . این، فریادِ آن است . اینست یگانگی !

۲۵۶+۱+۰- « حال که بی وجودم پس بگذار خود را بکشم ! » . این بازی و مکر کسی است که نمی خواهد بی وجودیش را تصدیق کند... اینست یگانگی !

۲۵۷+۱+۰- «اینست یگانگی !» هرگز معنائی تکراری نیست . اینست یگانگی !

۲۵۸+۱+۰- هر افترائی ، نسبت دادن بی وجودی و بیگانگی و بی هویّتی خود به دیگران است . اگر دیگری این افتراء را به خودت برنگرداند تو خود در عمل به خودت بر می گردانی و اثبات می کنی . اینست یگانگی !

۲۵۹+۱+۰- عاقل آنست که بر بی وجودی خود آگاه و مراقب است . و چنین امری فقط در رابطهٔ مریدانه با یک انسان صاحب وجود ممکن می شود ، در رابطهٔ بین وجود و عدم ! اینست یگانگی !

۲۶۰+۱+۰- خدای آسمانی (غیر وجودی) عامل و باعث بخود آمدن و احساس و فهم از خود بیگانگی بشر است و امر به اطاعتِ از یگانگان (انبیاء و اولیاء) موجب نجات از بیگانگی می گردد ولی اگر این اطاعت انجام نشود از خود- بیگانگی در قالب پرستش ذهنیِ خدای آسمانی ، مبدّل به جنون می شود و بکلّی فراموش می گردد . اینست یگانگی !

۲۶۱+۱+۰- آیا کسی به لحظهٔ مرگش می تواند چنین گفت : « من همانگونه که خواستم زیستم و براستی این خود من بودم که زیستم !» . چنین کسی همان انسان یگانه است زیرا او جهان بی آرزوئی را برگزید ، یعنی جهان نخواستن و نداشتن و نبودن را . لذا او حیات مطلق و هستی ناب را تجربه کرده است چیزی بسیار برتر از اراده و آرمان را . زیرا همهٔ آرزوها را دیگران تجربه کرده بودند و او نیازی به تکرارشان نداشت . او بی تا زیست و لذا کلّ زندگی را همچون هدیه ای لا متناهی یافت و راضی شد . چونکه دید آنکه زیست در او ، نه او بلکه خدا بود . او خدا را زیسته است خدائی که خودِ خودِ او بود . اینست یگانگی !

۲۶۲+۱+۰- کسی می تواند خداوند را همانگونه که لایق است ستایش کند که چون او زیسته باشد بی نیاز و بی تا و تنها . یعنی خدا در ظرف تن او زیسته باشد . پس او بایستی عدم خود را یافته و پذیرفته باشد و هیچ چیزی را بجای وجود بر خود وارد نکرده باشد تا وجود (خدا) را ببیند . اینست یگانگی !

۲۶۳+۱+۰- خداوند در زیر نگاه انسانی که شاهد بر عدم خویشتن است بناگاه یافته می شود . این نگاه همان نگاه خداست .اینست یگانگی !

۲۶۴+۱+۰- عشق به انسانهای یگانه ، صراط المستقیم یگانه شدن است . «مرا دوست بدارید تا رستگار شوید»- مسیح(ع) . اینست یگانگی !

۲۶۵+۱+۰- سخنان یگانه اگر با پذیرش عاشقانهٔ فقر و تنهائی نباشد موجب تخدیری عظیم است و براستی هم موجب اعتیادها می گردد همچون بسیاری دراویش ! ولی این سخنان یگانه به جبر آنها را فقیر و تنها ساخته است . اینست یگانگی!

۲۶۶+۱+۰- هر که راز این ۱ و ۰ را در کنار این شمارش ها نیابد اصلاً به معنای هیچیک از این یگانه ها نرسیده است . اینست یگانگی !

۲۶۷+۱+۰- مطلق ! این بیان دگری از یگانگی و وجود است : طلاق داده شده به ارادهٔ خویش و در خویش و برای خویش ! این همان معنای «یک» است . اینست یگانگی !

۲۶۸+۱+۰- هیچیک از یک ها تکراری نیستند همانطور که صفرها . زیرا هستی دوتا و چند تا نیست که تکراری باشد. اینست یگانگی !

۲۶۹+۱+۰- نوشتن برای هیچ و هیچکس ! اینست یگانگی !

۲۷۰+۱+۰- نوشتن اگر جز برای خویشتن باشد سواد و سیاهی و ظلمت و فریب است. نخستین نویسندهٔ نور، علی(ع) بود. اینست یگانگی !

۲۷۱+۱+۰- نخستین یگانهٔ مطلق بر روی زمین ، علی(ع) بود . اینست یگانگی !

۲۷۲+۱+۰- در هر دورانی یک کتاب ، یگانهٔ آن دوران است . کتاب یگانهٔ قرن بیستم «چنین گفت زرتشت» اثر نیچه بود که همه را صفر ساخت . اینست یگانگی !

۲۷۳+۱+۰- یگانه ترین انسانها تحقیر شده ترین انسانهایند . چرا که عددی فراوانتر و عادی تر و بی ارزش تر از یک نیست . اینست یگانگی !

۲۷۴+۱+۰- همهٔ دشمنانِ انسان یگانه از عداوت خود شرمسار و نادم می شوند زیرا می بینند که او خود بیرحمترین دشمن خویشتن است . اینست یگانگی !

۲۷۵+۱+۰- هیچ بلا و یا عذابی نیست که تصدیق نگردد . نخستین کسی که آنرا تأئید می کند همان است که بر او فرود آمده است . اینست یگانگی !

۲۷۶+۱+۰- همهٔ عذابها هستی بخش اند . اینست یگانگی !

۲۷۷+۱+۰- چه بسا رحمت عذاب آور و عذاب رحمانی ! اینست یگانگی !

۲۷۸+۱+۰- چه بسا نوازش زجر آور و شکنجهٔ روح بخش ! اینست یگانگی !

۲۷۹+۱+۰- چه بسا آدمی که خودش را نفرین می کند ! اینست یگانگی !

۲۸۰+۱+۰- چه بسا عجایب که حیرتی برنمی انگیزند ! اینست یگانگی !

۲۸۱+۱+۰- چه بسا چیزها که اصلاً وجود ندارند ! اینست یگانگی !

۲۸۲+۱+۰- هر چیزی اگر ضدّ خود نباشد اصلاً نیست . اینست یگانگی !

۲۸۳+۱+۰- یگانگی ، باطل کنندهٔ عقول نیست بلکه رسوا کنندهٔ جنون است . آنگاه که جنون رسوا شد ، عقل پیدا میشود. اینست یگانگی !

۲۸۴+۱+۰- عقل همان جنون سواری است . اینست یگانگی !

۲۸۵+۱+۰- اگر هر معنائی دارای ضدیّت با خود نباشد آن معنا را تداعی نمی کند . اینست یگانگی !

۲۸۶+۱+۰- «دروغ» یعنی پنهان ساختن یگانگی اضداد . و رسوائی یعنی نابودی تضاد ! اینست یگانگی!

۲۸۷+۱+۰- انسان اگر عظمت حقّ شکست را بداند هرگز تلاشی نمی کند . تلاش می کند تا این حق را بداند. اینست یگانگی !

۲۸۸+۱+۰- تضاد ، حقّ یگانگیست ، حقّ بودن ! اینست یگانگی !

۲۸۹+۱+۰- عشق به فهم «یگانه» ، تضاد آفرین و حرکت زاست . کلّ تاریخ هستی و تاریخ بشر معلول این عشق است . اینست یگانگی !

۲۹۰+۱+۰- تضاد ، عامل عدالت و سپس وحدت و آنگاه یگانگیست ! اینست یگانگی !

۲۹۱+۱+۰- عادل کسی است که بود و نبود را متوازن می سازد . ولی عارف کسی است که بود و نبود را یکی میکند. و عاشق ، اسوهٔ این یگانگی است . اینست یگانگی !

۲۹۲+۱+۰- آنکه تفکیک می کند توحید می آورد . اینست یگانگی !

۲۹۳+۱+۰- آنچه که حکمت توحیدی را در انسان هضم و جذب می سازد تا دیوانه نشود ، درد است و فقر است و تنهائی . و چه بهتر که این هر سه باشد. اینست یگانگی!

۲۹۴+۱+۰- آنکه با شکم سیر و بی درد ، حکمت توحیدی می خواند ، یا جانی می شود و یا مجنون . اینست یگانگی !

۲۹۵+۱+۰- یگانگی نه مبحثی در ریاضیات است و نه فلسفه و منطق . بلکه کلّ علمی است که روانشناسی نامیده شده است که البتّه به هیچ شناختی از روان نینجامیده است . یگانگی چیزی جز درک حدودِ چیز شدیداً روانی بنام روح نیست. روحی که در کالبد اشیاء محدود و محصور شده بی آنکه اندکی از روان بودنش کاسته شده باشد . این همان واقعهٔ پیدایش موجودات است. پس یگانگی همانا درک جادوئی وضعیّتی بنام «ساکن روان» می باشد . اینست یگانگی!

۲۹۶+۱+۰- سخن یگانه یا خمار انگیز است و یا نشئه زا . در حالت اوّل عداوت زاست و در حالت دوّم محبّت زاست . در هر دو حالت منقلب کننده است . اینست یگانگی !

۲۹۷+۱+۰- هر ایده ای بمیزانی که تضاد انگیز و دیالکتیکی است وحدت آفرین و محرّک است . اینست یگانگی !

۲۹۸+۱+۰- برخی از مشاغل ذاتاً با یگانگی در تضاد است مثل سیاست ، موعظه و طبابت و قضاوت . این مشاغل اتّفاقاً برمدار شعار وحدت ارتزاق می کنند . اینست یگانگی !

۲۹۹+۱+۰- هر مکتبی که بیشتر شعار وحدت و تساوی میدهد اتّفاقاً شدیدتر از تناقضات ارتزاق می کند . اینست یگانگی !

۳۰۰+۱+۰- همهٔ ایده ها تضاد گرایند و ذاتاً متناقض زیرا بر اساس جستجوی یگانگی پدید آمده اند . اینست یگانگی !

۳۰۱+۱+۰- یگانه پرست ترین ایده ها اضدادی ترین آنهایند . مثل ایدهٔ خدا که پرستش چیزی است که وجود ندارد و اگر وجود یابد ضدّ خدا پرستی تلقّی می شود و عین بت پرستی و الحاد می گردد . اینست یگانگی !

۳۰۲+۱+۰- فقط آنچه که مطلقاً وجود ندارد ، لایق وجود است و وجود دارد : خدا ! اینست یگانگی !

۳۰۳+۱+۰- یگانگی ظاهراً عین سرراستی است مثل عدد ۱ که قطعه ای خطّ راست است . ولی به باطن همین خط راست آنقدر بایستی بخود بپیچد تا (.) شود . اینست یگانگی!

(این همان راز ۱ و . در شمارش این یگانه هاست)

۳۰۴+۱+۰- در حکایت است که سردستهٔ یک گروه دزد و آدمکش و اشرار به ناگاه در ولایتی که از بی آبی در قحطی و هلاکت بود بدام افتاد و و دلش بحال مردمانش سوخت و برایشان دعای باران نمود و باران نازل شد و به ناگاه حکیمی قدّیس شد . اینست یگانگی !

۳۰۵+۱+۰- معنای سرنوشت محتوم با آگاهی پیشاپیش از این سرنوشت شوم ، بدان معناست که فرد مبتلا به این سرنوشت نهایتاً راضی شده و خود بدان غایت گام برمیدارد . اینست یگانگی !

۳۰۶+۱+۰- دو چیز تا کاملاً همسان نباشد نمی تواند متضاد شود . اینست یگانگی !

۳۰۷+۱+۰- نیاز حاصل تضاد است . اینست یگانگی !

۳۰۸+۱+۰- هیچ مسکّنی کاملتر و نقدتر از ناله برای درد نیست . اینست یگانگی !

۱+۳۰۹+۰- هیچ بیماری ای نیست الاّ از قحطی محبّت آنگاه که در عطش آنی . و هیچ شفائی نیست جز دل کندن از کسی که از وی انتظار محبّت داری . اینست یگانگی !

۱+۳۱۰+۰- کسی را که دلی نیست بیمار نیز نمی شود . زیرا عنصر یگانگی را ندارد . اینست یگانگی !

۱+۳۱۱+۰- آنچه که اکثر مردمان «یگانه» می نامند یگانه پنداری است . این پندار را نیز از یگانگان به عاریه گرفته اند . در نزد مردمان هیچ چیز واحدی نیز یگانه نیست بلکه مجموعه ای از خواص و شرایط آن چیز است ، نه خودِ آن چیز . حتّی یگانه پنداری چیزی نیز در نزد اکثر مردم تلاشی تا سرحدّ محال و نوعی خرافه است . اینست یگانگی !

۱+۳۱۲+۰- مردمان ، یگانگی هر چیزی را راز یا حکمت آن چیز می نامند . اینست یگانگی !

۱+۳۱۳+۰- هر دردی از تن است و در تن است و دردِ تن است و از تنهائی است چون می گریزد از تن. التیام می یابد چون تسلیم تنهائی خود شود . اینست یگانگی !

۱+۳۱۴+۰- همهٔ تبهکاران حرفه ای نهایتاً خیّر می شوند و چه بسا مؤسسات خیریه برپا می کنند . اینست یگانگی!

۱+۳۱۵+۰- اگر ظاهر و باطن امور همسان می بود اصلاً یگانگی مفهوم و محسوس نمی شد زیرا تفکیک و موجودیتی رخ نمی داد . اینست یگانگی !

۱+۳۱۶+۰- نه تنها هر چیزی دارای ظاهر و باطنی است که بزودی تفکیک شده و مبدّل به دو موجود جداگانه میشوند بلکه موجودات نیز جملگی در حکم ظاهر و باطن همدیگرند . اینست یگانگی !

۱+۳۱۷+۰- آیا یگانگی در تعارض با اخلاق است ؟ انسان فطرتاً بر انگیزه های اخلاقی زندگی می کند منتهی با شرایطی گوناگون . اگر نتایج حاصله یگانه نباشد کلّ اخلاق قابل نفی و انکار است و ستم رخ می نماید . در حالیکه عدالت از اساس اخلاق است : عدالت بین ارزشهای اخلاقی در فراسوی شرایط و نمودها. اینست یگانگی !

۱+۳۱۸+۰- فقط آنکه تنهاست و تنهائی اش را پذیرا گشته و قدر می شناسد محتاج و مستحقّ محبّت است زیرا خود باعث محبّت است . محبّت همانا حقّ تنهائی است و جز بواسطهٔ تنهائی معنا نمی شود . تنهائی همان تن شده گی محض است و محبّت هم معنای این مادّهٔ مستقل و یگانه است . چرا تک درختی در بیابان اینقدر دوست داشتنی و مطلوب است در حالیکه جنگل خفقان آور است . اینست یگانگی !

۱+۳۱۹+۰- آنگاه که دگر هیچ نیست ، چیزی هست که جاودانه است . اینست یگانگی !

۱+۳۲۰+۰- آنکه هست (یگانه) هستی اش را می بخشد به کسی که نیست و بر نیستی اش آگاه و پذیراست. اینست یگانگی !

۱+۳۲۱+۰- «یک» همواره دوتاست ، در غیر این صورت یگانگی مفهوم نمی شد . یگانگی امری در قلمرو معرفت است و نه موجودیّت . قلمرو موجودیّت تماماً یگانه است . اینست یگانگی !

۱+۳۲۲+۰- آنکه نان یگانگی را می خورد دوگانه می شود زیرا یگانگی محتاج نان و آب نیست . اینست یگانگی !

۱+۳۲۳+۰- «امر» موجب «نهی» می شود . اینست یگانگی!

۱+۳۲۴+۰- آخرین و دردناکترین مرحلهٔ یگانگی همانا یگانه شدن بود و نبود است : آنگاه که بود و نبودت حتّی برای خودت نیز یکی باشد . این اشدّ آسودگی ، اشدّ درد زائی است . این نشان بیهودگی بهشت و جاودانگی تن در دنیاست . اینست یگانگی !

۱+۳۲۵+۰- آنچه که باید تباه شود (مال) در دست تباه کاران است . اینست یگانگی !

۳۲۶+۱+۰- مورچه ای ، سلیمان را احمق و ظالم می نامد . اینست یگانگی !

۳۲۷+۱+۰- آنکه بود و نبودش را یکی نیابد هنوز ظالم است زیرا عدالت یعنی یگانگی بود و نبود . اینست یگانگی !

۳۲۸+۱+۰- انسان لااقل بهنگام مرگش جبراً برای لحظاتی یگانه می شود وگرنه نمی تواند بمیرد . فقط انسان یگانه با شوق می میرد زیرا هیچ دوگانگی بین مرگ و زندگی نمی یابد . اینست یگانگی !

۳۲۹+۱+۰- تساویگری و مساوات خواهی ضدّ یگانگی است ولی با اینحال مقدمهٔ یگانگی و اساس آن می شود . تساویگری ، پوچی و نیستی است ولی یگانگی ، معنای مطلق و هستی است . این از آن است . اینست یگانگی !

۳۳۰+۱+۰- تمدّن مدرن تماماً ضدّ دینی است ولی اساس اخلاص در دین است . اینست یگانگی !

۳۳۱+۱+۰- زندگی از گندیدگی پدید می آید . اینست یگانگی !

۳۳۲+۱+۰- آنکه فسادش را حقّ بداند بهمان میزان که راست گفته ، دروغ گفته است : راست گفته بدلیل اینکه خود را مستحقّ فساد دانسته و دروغ گفته به این دلیل که خود را منحصر بفرد نمی کند و میخواهد با دیگران برابر سازد و دیگران را هم به فساد بکشاند زیرا هیچکس را منحصر بفرد و یگانه نمی خواهد . اینست یگانگی !

۳۳۳+۱+۰- تلاش برای مساوی کردن دیگران با خود ، تلاشی برای نابود سازی است و در این تلاش مذبوحانه است که بالاخره فرد منحصر بفرد می شود جبراً . اینست یگانگی !

۳۳۴+۱+۰- یگانگی در چشم ابلهان همان رسوائی است و لذا همرنگ جماعت می شوند و در این همرنگی است که بالاخره رسوا می شوند . اینست یگانگی !

۳۳۵+۱+۰- همرنگی و تک رنگی : تساوی و استثناء : دموکراسی و دیکتاتوری : تواضع و ریاست : این همانست و ضدّ آن است . اینست یگانگی !

۳۳۶+۱+۰- آنکه می خواهد نابود کند نابود می شود و بدینگونه به مقصود خود میرسد . اینست یگانگی!

۳۳۷+۱+۰- کلّ تاریخ بشر بر انگیزهٔ نبرد بشر برعلیه یگانگی پدید آمده است و به یگانگی می رسد . اینست یگانگی!

۳۳۸+۱+۰- هر پایانی ، وقوع نیّت آغازین است . اینست یگانگی !

۳۳۹+۱+۰- انسان دچار نسیان است و کلّ جدالش از همین روست که از یاد میبرد که آنچه که شده همانست که میخواسته است. ولی همین نسیان موجب خواستن های دگر و برتر است و راز استمرار بشر بر روی زمین است. اینست یگانگی!

۳۴۰+۱+۰- آنکه دچار نسیان نباشد هیچکاری نمی کند زیرا می بیند آنچه که هست همان است که باید باشد. اینست یگانگی!

۳۴۱+۱+۰- یگانگی واقعه ای مربوط به مابعد خلقت است یعنی آنگاه که هر چیزی دوتاست . اینست یگانگی !

۳۴۲+۱+۰- تا زمانیکه که خدا غیر «خود» است همه چیز دوتاست . این همان راز مخلوقیّت و موجودیّت است . پس یگانگی انسان همان واقعهٔ خود – براندازی و آوردن خدا از آسمان به زمین و در تن خویشتن است . و این همان قیامت است . هر یگانه ای یک قیامت مجسّم است . اینست یگانگی !

۳۴۳+۱+۰- آنکه دوست می دارد نیازمند دوست داشته شدن است و این امری محال است و لذا مجبور می شود تا خود را دوست بدارد . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۴۴ هیچ کس چون نوکر ارباب را بیچاره ترین و درمانده ترین بشر نمی داند و به همین دلیل خود را ارباب واقعی می یابد . و لذا نوکری امکان پذیر می شود . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۴۵ زندگی پس پردهٔ شاهان و صاحبان قدرت نشان می دهد که براستی بدبخت ترین و ضعیفترین و فقیر ترین افراد بشرند و براستی نیازمند آنهمه ثروت و امکانات و خدمات هستند . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۴۶ « گناهی جز اندیشهٔ خدمت به دیگران نیست » . منسیوس چینی . زیرا چنین اندیشه ای منشأ اشدّ فریبکاری است خاصّه خود – فریبی . و نیز منشأ ابلیسی ترین نوع ستم است و تحقیر دیگران . و لذا هستهٔ مرکزی کفر است . و در عین حال کلّ تاریخ تمدّن بشری بر چنین اندیشه ای پدید آمده است . و لذا قلمرو اشدّ ستم و رسوائی است . بشر خلق شده تا باور کند که خود – کفاست و حتّی نیازی به خدمت خویشتن هم ندارد . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۴۷ علم بعنوان تجربه و فهم و دریافت «هستی» ، عالم را به قلمرو نیستی می کشاند و این عرفان است که تماماً فنا پرستی می باشد . همانطور که علم فیزیک به قلمرو ضدّ مادّه (پوزیترون) رسید . همهٔ حکیمان و عارفان بزرگ تاریخ در مرحلهٔ نخست عالمانی بزرگ بودند و از آن برگذشتند . علمی که به عرفان نینجامد بایستی در علم بودنش تردید کرد . زیرا یک عالم واقعی بوضوح درمی یابد که علم نیز نوعی الهام است و نه محصول تحقیقات علّت – معلولی . این امر اعتراف همهٔ علمای بنیانگزار علوم در تاریخ است : طالس ، فیثاغورث ، اپیکور ، زنون ، افلاطون و ... نیوتون و انیشتن ! در قرآن نیز عالم از مؤمنان مخلص است . کسی که علوم خود را باطل نسازد عالم نیست و به حقّ آن یعنی عرفان و وادی فنا راه نمی یابد زیرا هر آنچه که هست دال بر چیزی است که نیست . هر آنچه که هست فقط یک علامت است نه واقعیّت. ارسطو یکی از احمق ترین علمای تاریخ است که علامت (مُثُل) را واقعیّت فرض نمود و لذا علم را مسخ نمود و تمدّن غیر علمی غرب را بنا کرد . و با اینحال این تمدّن امروزه در غایتش به عرفان های جبری و خرافی گرائیده است . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۴۸ آنچه که حق و حقیقت نامیده می شود یگانگی است که تماماً ابطالگر آرمانهای بشر است پس برخلاف فلسفهٔ ویلیام جیمز ، حقیقت ضدّ رضایت بشر است . ولی در عین حال در تلخی حقیقت و اشدّ نارضایتی حاصل از آن است که رضایت کامل ممکن می گردد . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۴۹ رضایت ، درست آنگاه رخ می نماید که همهٔ آرزوها و ارزش های ذهنی ، درهم شکسته باشد. رضایت ، ضدّ رضایت است . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۵۰ چرا مردان حق و امامان بی آنکه کمترین مزاحمتی برای حکّام داشته باشند (وبلکه بی آزارترین و تصدیق کننده ترین افراد بودند) تمام عمر تحت نظر و زندانها بودند ؟ زیرا مظهر وجود بودند و وجود محض آنها ، نابودیِ هستی مجلّل حکّام را در ذاتشان برملاء می نمود . برخورد حکّام جور با انسانهای یگانه ، جنون آمیزترین برخوردهای بشری بوده است مثل رابطهٔ هارون الرّشید با امام موسی کاظم(ع) که هر بار که حکم قتل او را می داد به دست بوسی و پابوسی او مبتلا می گشت و بر پایش به سجده می افتاد و رهایش می ساخت . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۵۱ آنکه می داند که نیست ، هست . ولی این دانائی مستلزم عمری تزکیه و معرفت نفس است و کلّ تاریخ بشر راه رسیدن به این دانائی است . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۵۲ فلسفهٔ تاریخ ، فلسفهٔ نیستی در هستی است و بالعکس . اینست یگانگی!

۱+۰-۳۵۳ فلسفهٔ یگانگی ، فلسفهٔ سستی و کهولت و انفعال محض است ؟ و آیا بشر تمام عمرش را برای چه فعّالیت می کند و جان می کند ؟ برای رسیدن به چهار صباح بازنشستگی ! اینست یگانگی !

۱+۰-۳۵۴ آنکه یگانگی را فهم کرد فهمیدن را فهم کرده است . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۵۵ انسان چیزی جز فهمیدن نیست . انسان بر مکتب اصالت معرفت آفریده شده است . پس آنکه فهمیدن را فهمید ، انسانیّت خود را فهمیده است و لذا انسان شده است و وجود انسانی یافته و برحقّش رسیده است زیرا فهمیده است که وجود ندارد . اینست یگانگی !

۱۳۵۶+۱+۰- فقط خود مریض است که به مرض خود راضی است و در واقع بـه مقام رضایت جبری رسیده است زیرا واژهٔ «مریض» بـه معنـای ابتلای بـه رضـا است . و امّـا چـرا بـه پزشـک و دارو رجـوع مـی کند ؟ این عذاب تظاهر بـه نارضایتی است ، عذاب تکذیب مرض است . این تکذیب او را بالاخره به مرگ راضی می سازد و با صدای بلند مرگ را طلب می کند و دروغ خود را پس می گیرد . اینست یگانگی !

۱۳۵۷+۱+۰- هر واژه ای معنائی از واژه است به معنای واژگونی ! واژه ها قلمرو واژگون سالاری انسانند یعنی قلمرو نعل وارونه اند . و انسان چیزی جز واژه هایش نیست . انسان بی واژه یا یـک قطعه سنگ است و یا یگانـه ! انسان یگانه انسانی است که واژه ها را در خود واژگون کرده و معنای واقعی آنها را یافته و لذا خموش است. اینست یگانگی!

۱۳۵۸+۱+۰- پارمنیدز می گفت : « همه چیز انسان است » . به همین دلیل بکلّی نفی و از حافظهٔ تـاریخ اروپا پـاک شد تا حدود ۲۵ قرن بعد به ناگاه همهٔ اروپائیان اومانیست (انسان گرا) شدند ولی این خیلی دیر بود و اصلاً از فرط جبر و عذاب و ریا بود و لذا اومانیزم عملاً ماشینیزم از آب درآمد . این ماشین بود که می گفت «من انسانم» . اینست یگانگی!

۱۳۵۹+۱+۰- انسان از فرط کبر و جهلش نخواست که انسان باشد . او خدا بودن را بهتر و برتر مـی دانست و غافل از اینکه خودِ خدا هم «انسان» بود . لذا او خدا بودن خود را نفی کرد و خدا را بـه آسمان تبعید نمود و پرستش کرد . اینست یگانگی !

۱۳۶۰+۱+۰- انسان یا اهل ناز است و یا اهل نیاز . آنکه بی نیاز است نـاز مـی کشد و آنکـه نیازمند است نـاز مـی کند . اینست یگانگی !

۱۳۶۱+۱+۰- رازی جز راز تضاد نیست . آنکه این راز را آشکار می کند تنها می شود . اینست یگانگی !

۱۳۶۲+۱+۰- انسان در حال انجام هر کاری ، یک کار دگر می کند . این دو کار ضدّ همدیگرنـد . و لذا انسان در واقع هیچ کار نمی کند الاّ برون افکنی انرژی خـود . کسی کـه انرژیهـای کـاذب نمی انـدوزد مجبـور بـه این راه و روش جنون آمیز نیست . اینست یگانگی !

۱۳۶۳+۱+۰- انسان به دو روش انرژی وجودش را به مصرف می رساند : خود شناسی و کـار . اوّلی خود را مبدّل بـه فکر می کند و دوّمی هم مبدّل به اشیاء . فکر می ماند ولی اشیاء می پوسد . اوّلی جاودانه می شود و دوّمی محکوم بـه نابودی می گردد . دوّمی اوّلی را می پرستد تا شاید هستی یابد . اینست یگانگی !

۱۳۶۴+۱+۰- هر اندیشهٔ ماندگاری حاصل یگانـه سازی جلوه ای از بود و نبود است . این ویژگی حکیمـان و عارفـان تاریخ است . راز ماندگاری مذهب نیز همین است زیرا همواره بانی این اندیشه بوده که : نبودن، برتر است ! زیرا آنگـاه که در ذهن بشر نبودن برتر از بودن تلقّی شود تازه می تواند یگانه گردد . اینست یگانگی !

۱۳۶۵+۱+۰- نبودن برتر است . لااقل به این دلیل که اکثریّت زمان هستی هر کسی نبـودن است . ارزشِ بـودن (حیـات دنیا) نیز فقط بخاطر درکِ نبودن است . آگاهی بر نیستی خود همان هستی جاوید است . اینست یگانگی !

۱۳۶۶+۱+۰- خود – آگاهی دو جلوه و مرحلـه دارد : هستی- آگاهی و نیستی - آگاهی ! هستی – آگاهی مولّد نیستی است و نیستی – آگاهی هم مولّد هستی مـی باشـد . ایـن هر دو در آن واحد حضور دارد و موجب موجودیّت اسـت . این همان یگانگی بود و نبود است . اینست یگانگی !

۱۳۶۷+۱+۰- اگر کسی علناً و با صدای بلند ادّعا کند کـه بهترین انسان جهان است بـاور مـی شـود . زیـرا حقیقت نمی تواند باور نشود و اگر کسی شهامت چنین ادّعایی را داشته باشد براستی بهترین است . اینست یگانگی !

۱۳۶۸+۱+۰- چیزی که باور نمی شود دروغ است . اینست یگانگی !

۱۳۶۹+۱+۰- هیچکس نیست که به وجود خدا بـاور نداشته باشد . و این خود دلیل کـافی بـر وجـود اوست . این همـان نیستی باوری است . اینست یگانگی !

۳۷۰+۱+۰- انسان ذاتاً نیست باور است و این خود علّت العلل دروغ و ریاکاریهای اوست . انسان در آنچه که نیست خود را بیشتر باور می کند تا در آنچه که هست . این صدق واقعی است . اینست یگانگی !

۳۷۱+۱+۰- وقتی انسان در مملوکاتش احساس وجود می کند ، این یک واقعیّت است زیرا او در خود نیست. جنون عین واقعیّت است . اینست یگانگی !

۳۷۲+۱+۰- آنکه می خواهد با ازخود- بیگانگی (جنون – مسخ شده گی) مردمان مبارزه کند و آنان را بخودشان آورد (انقلابیون) خود در مردمان ، مسخ و ازخود – بیگانه شده است و لذا با انتقام مردم ، بخود می آید به جبر . این اجر نیز می باشد، اجری جبری ! اینست یگانگی !

۳۷۳+۱+۰- هر واقعیّتی ، بیخود و بیگانه و دیوانه و واژگونه است : اینست کمال علم و معرفت بشر دربارۀ جهان . زیرا انسان خود اینگونه است . آنکه بر روی سرش (ذهن) راه می رود همه چیز را وارونه می بیند و برای بر سر جای خود نشانیدن هر چیزی ، مجبور می شود که بر پاهایش بایستد . اینست یگانگی!

۳۷۴+۱+۰- در آئینه ، سمت چپ و راست ، معکوس است . انسان در جهان بیرون از خود ، معکوس میرود و لذا گمراه می شود . پس باید بخود برگشت و در خود راه پیمود که راه راست همین است . اینست یگانگی !

۳۷۵+۱+۰- ولی انسان نمی تواند بخود بازگردد زیرا وجود ندارد . چگونه می توان به چیزی رجوع کرد که وجود ندارد . ولی در رجوع به نیستی خود است که هستی می یابد ، به یاری انسان یگانه ای که در نیستی خود ، هستی یافته است و او آئینه ای است که هستیِ نیستی تو را به تو می نمایاند . او تنها آئینه ای است که دست راست و چپ را معکوس نمی نماید . اینست یگانگی !

۳۷۶+۱+۰- اگر انسان بداند که همۀ دروغهائی که می گوید راست است ، جاودانه می شود و یگانه . اینست یگانگی !

۳۷۷+۱+۰- هیچکس دروغ نمی گوید ولی افسوس که می پندارد که دروغ می گوید زیرا خود را نمی شناسد که تا چه حدّی وارونه است . اینست یگانگی !

۳۷۸+۱+۰- هیچ تهمتی ناحق نیست و اصلاً هیچ دروغی ممکن نیست که بر زبان آید . و لذا فقط انسان عارف (خود شناسی) که تهمت پذیر است از قاتلان خود نیز ممنون است . اینست یگانگی !

۳۷۹+۱+۰- فقط در وجود انسان یگانه ، هر معنائی واقعی است . در مابقی مردمان هر ارزشی ضدّ ارزش و معکوس آن امری است که می نماید و این نیز عین واقعیّت باطنی آنهاست و بیانگر واقعیّت است. اینست یگانگی !

۳۸۰+۱+۰- همۀ علوم انسانی به این دلیل محکوم به ابطال هستند و فریب می دهند که اصلاً انسان را درک نکرده اند و آن همانا حقّ واژگونی انسان در ذاتش می باشد . این همان کفر ذاتی بشر است . اینست یگانگی!

۳۸۱+۱+۰- زن ، عاشق نیاز مرد به خود (زن) می باشد هرگاه این نیاز از بین برود عشق نیز از میان رفته است یعنی دیدگاه سلطه گرانۀ زن نابود شده است . اینست یگانگی !

۳۸۲+۱+۰- روانشناسی واقعی عشق ، تلخ ترین شناختهاست زیرا ماسک از صورت نیاز برمی دارد ، نیازی که نقاب ایثار زده بود . هر گاه که این ماسک برداشته شود یا دوستی آغاز می شود و یا نفرت . اینست یگانگی !

۳۸۳+۱+۰- عشق ، واژگونه ترین تجربه و ادّعای بشر است و لذا جنایت بارترین تجربه هاست . در پس هر جنایتی ، عشقی در میان بوده است . و امّا این دروغ ترین واقعۀ بشری ، اساس کلّ تمدّن بر روی زمین است زیرا اساس تشکیل خانواده است . اینست یگانگی !

۳۸۴+۱+۰- در عشق ، هر فردی خود را با طرف مقابل عوضی می گیرد . و چون خیانت رخ داد هر کسی خود را می یابد و بر جای خود قرار می گیرد . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۸۵- بدترین امور ، بهترین امور پنداشته می شوند و بالعکس . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۸۶- قضاوت برحقّ (یگانگی) برای عامّهٔ مردمان عین حکم به اعدام است . و لذا دموکراسی ها قلمرو قداست دروغهاست . و لذا دروغترین وعده ها باور می شوند . دموکراسی غایت واژگون سالاری بشر در تاریخ است و لذا پایانش . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۸۷- انسان یگانه هرگز امر دروغ و ناحقّی نمی بیند یعنی با جهان یگانه است . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۸۸- آنچه که ظلم ستیزی نامیده می شود (درجامعه) خود علّت ظلم است و به ظلم بدتر می انجامد که خود عدلی برتر است . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۸۹- آنکه خدمت می کند حتماً مورد خیانت واقع می شود تا دست از این تحقیر بکشد . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۹۰- صدق همان یگانه سازی بود و نبود است و لذا اساسی ترین تلاش بشر است که در محور دین قرار دارد . تلاش در صدق ، تلاش در بوجود آمدن است . آنکه صدق را محال و نابود کننده می پندارد نابود است و میلی بوجود ندارد زیرا این بوجود آئی را ریاکاری می نامد در حالیکه خود غرق در ریاکاری است یعنی به زجر و جبر مشغول بوجود آمدن است . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۹۱- انسان یا ریا را انتخاب می کند که همان تظاهر به نیکی و انتخاب دین و تقواست و یا مجبور به ریا می شود که تظاهر به شرارت است . چون انسان ذاتاً بیخود است باید ضدّ این بیخودی شود تا خود شود یا به جبر و یا به اختیار . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۹۲- چون انسان ذاتاً ضد و دشمن خویشتن است با جهاد بر علیه این خود است که با خود به صلح و دوستی می رسد . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۹۳- کلّ جهان اندیشه و منطق و دانش ، جهان فرض ها و مثالهاست . و جهان تکنولوژی هم جهان مدلها و ماکتهای این فرض ها و مثالهاست که بطرزی مالیخولیائی عین واقعیّت و حقیقت مطلوب پنداشته می شود و بواسطهٔ فجایعی بناگاه انسان به یادش می آید که اصل بر فرض بوده است ، فرضی که واقع شده است و کلّ واقعیّت را بلعیده است یعنی انسان را . کلّ خلقت جهان نیز طبق منطق قرآنی بر «جَعَل» است و انسان باید مستمراً به یاد داشته باشد که واقعیّت نیست ولی می تواند آشکار کنندهٔ واقعیّت باشد . راز این آشکار سازی نیز فقط در مسئلهٔ یاد (ذکر) است : یاد بر جعلی بودن ، آگاهی بر نیستی ، اینست یگانگی !

۱+۰-۳۹۴- هستی همان آگاهی بر نیستی است زیرا آنکه نیستی را درک می کند همان هستی است . پس هستی همان معرفت بر نفس است . هستی ، نور معرفت بر نیستی خویشتن است . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۹۵- انسان بمیزان خود – آگاهی دارای حضور خداست . جریان خود شناسی که تماماً مراحل مشاهدهٔ نیستی خویشتن است ، جریان حضور خدا در انسان است . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۹۶- هر سخن حقّی «یک» بعلاوهٔ صفر است . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۹۷- سخنگوی حقایق یگانه ، با هر سخنی بر انسانها وارد می شود و تکثیر و اشاعه می شود و جاودانه می گردد . هر حقگوئی با وجود مخاطبش یگانه می شود زیرا بر بیخودی و نابودیش وارد می شود و عین خود و وجودش می گردد . اینست یگانگی !

۱+۰-۳۹۸- کلام توحیدی ، حاملان و عاملان و ناقلانِ وجودند . اینست یگانگی !

۱۳۹۹+۱+۰- کلمات ، اتمهای وجودند و انسان را بمباران می کنند و نابود می سازند . ولی اگر واژگونه شوند فوتونهای وجودند و انسان را نور باران می کنند . فی المثل بایستی «عشق» ، نفرت فهمیده شود ، «خیر» هم شرّ تلقّی گردد و کفر نیز ایمان درک شود و باید هم نباید وو ... و نهایتاً وجود عدم فهمیده شود. اینست یگانگی !

۱۴۰۰+۱+۰- «واژه ها در نگاه اهل معرفت زیر و رو می شوند .»علی (ع) . علی (ع) نخستین کسی بود که در جهان واژه انقلاب نمود . و هر معنائی را سرجای خودش قرار داد و عادلترین انسان شد . اینست یگانگی!

۱۴۰۱+۱+۰- فقط انسان یگانه است که می داند و می تواند که خدا را چگونه صدا کند که شیطان پاسخ ندهد زیرا او معنای واقعی واژه ها را می داند و بلد است که حرف بزند و لذا حرفش را همه می فهمند . کسی که حرفش فهم نمی شود حرف زدن نمی داند و کلمات را نمی شناسد . اینست یگانگی !

۱۴۰۲+۱+۰- آنچه که انسان را دروغگو ساخته است دروغ از آب درآمدن واژه هائی است که بر زبان می راند . بنابراین او به تجربه ای کور آموخته که دروغ بگوید تا شاید راست از آب درآید . و نیز به تجربه یافته که دروغهایش باور می شود ولی هرگز نیندیشیده که چرا ؟ دروغ مصلحتی که کلّ زندگی بشر مدرن است از همین راز پدید آمده است ، راز جهل بشر دربارهٔ واژگونی واژه ها . اینست یگانگی !

۱۴۰۳+۱+۰- در روایات دینی آمده که خدا نیز در ازل یک «کلمه» بود . جنگ مذاهب نیز بر سر همین یک کلمه است که آن چه بود : یهوه ، کریشنا ، الله ، اوم و ... این کلمهٔ ازلی که گوهرهٔ وجود است معروف به «اسم اعظم » است که فقط همین کلمه است که یگانه است و مابقی جمله بیگانه و واژگونه و دیوانه و دیوانه کننده اند . به همین دلیل رسم «ذکر» اسم خدا پدید آمده که به معنای دوا کنندهٔ همهٔ نیازها و بدبختیها و نابودی هاست . همهٔ یگانگان به این کلمهٔ ازلی رسیده اند منتهی کلمه ای نیست که به واژه آید ، هر گاه هم که به واژه آمده واژگونه و واژگون کننده بوده است و اتفاقاً اشدّ بیگانگی را موجب شده است تا سر حدّ نابودی . اینست یگانگی !

۱۴۰۴+۱+۰- همهٔ فلسفه ها ، فلسفهٔ بیگانگی و واژگونی واژه هایند و لذا شدیدترین فریبها را پدید آورده اند و مردم را به نفرت از فلسفه ها کشانیده اند . اینست یگانگی !

۱۴۰۵+۱+۰- هر لغتی در اصل ریشه اش دارای معنائی دوگانه و کاملاً متضاد است . منتهی در طول تاریخ بتدریج فقط یکی از این دو معنا باقی مانده و معنای دگرش از قلمرو گویش و فرهنگ حذف شده و همین امر موجب گمراهی و فریب و دروغ گردیده است و جهان واژه ها را جهان واژگونیها ساخته است و در این واژگونی ، انسان را بر آستانهٔ نابودی کشانیده تا طالب هستی شود یعنی طالب معنای واقعی واژه ها که همان معنای وارونهٔ آنهاست . اینست یگانگی !

۱۴۰۶+۱+۰- هر میل و غریزه ای در انسان تا در واژه ای منعکس نشود ، قادر به هیچ حرکتی در انسان نیست . این واژه ها بخاطر معنائی که با خود دارند عامل این حرکت هستند . اگر معنای این واژه ها وارونه شود یعنی یگانگیش بارز شود مسلماً محرّک دگرگونه ای خواهند بود و لذا ذات امیال و اراده و غرایز را نیز دگر خواهند کرد. اینست یگانگی!

۱۴۰۷+۱+۰- سقراط حکیم معتقد بود که همهٔ بدبختیهای بشر از آن است که معنای واقعی کلماتی را که بکار می برد نمی داند . ولی او راه حلّی ارائه نداد . راه حل اینست : همهٔ معانی را وارونه و ضدّ کاربرد خصوصی آن در نزد خودتان سازید . اینست یگانگی !

۱۴۰۸+۱+۰- انقلاب کامل معانی! اینست تنها انقلاب واقعی و صالحانه و هستی بخش که خون هیچکس را حلال نمی کند الاّ خون جهل را . اینست یگانگی !

۱۴۰۹+۱+۰- هر واژه ای دو معنای متضاد دارد که هر فردی یکی از این معانی را در زندگی خصوصی و پس پرده اش بکار می برد و دیگریش را در جامعه و ملاء عام . هر گاه جای کاربرد این دو عوض شد انسان صادق می شود و حقّ واژه ها ادا می شود و نجات رخ می نماید . اینست یگانگی !

۱۴۱۰+۱+۰- انسان از هر چه که می هراسد بایستی خود را بسویش پرتاب کند . اینست یگانگی !

۴۱۱+۱+۰- هر واقعه ای محل وقوع یک واژه است . معنای عرفانی هر واژه ای درست ضدّ معنای عُرفی آن است . و در عین حال عرفان همان فهم عُرف است و در واقع عُرفان است . اینست یگانگی !

۴۱۲+۱+۰- فاصله و تضاد بین آنچه که هست و آنچه که باید باشد همان مجال درک یگانگی این دو است. کل تاریخ بشر نیز همین مجال است و لاغیر . اینست یگانگی !

۴۱۳+۱+۰- هر مجالی برای فهم واقعیّت نقدِ یک «محال» است که ممکن شده است . یگانگی همان محالِ ممکن است . اینست یگانگی !

۴۱۴+۱+۰- انسان هر چه را که برای دشمن خود می خواهد برای خود خواسته و به همان می رسد . اینست یگانگی !

۴۱۵+۱+۰- «زمان» همان زمان بین عدم و وجود است . آنکه یگانگی این دو را یافت «برزمان» است : امام زمان ! اینست یگانگی !

۴۱۶+۱+۰- زمان همان زمانِ دوگانگی و بیگانگیست . چون زمان بسر آمد دوگانگی نیز بسر آمده است و انسان مجبور به انتخاب است بین بود و نبود ! هر یک را که انتخاب کند به دیگری میرسد . اینست یگانگی!

۴۱۷+۱+۰- دوگانگی عرصهٔ بی انتخابی و بازی است . خیر بزرگ آخرالزّمان که عرصهٔ سلطهٔ تکنولوژی است انسان را مجبور به انتخاب می کند بین بود و نبود : اینست یگانگی !

۴۱۸+۱+۰- آنکه انتخاب نمی کند انتخاب می شود یعنی بازیچهٔ کامل کسانی میشود که انتخاب کرده اند بود یا نبود را. اینست یگانگی !

۴۱۹+۱+۰- انتخاب کردن به اختیار قلمرو خروج از دوگانگی است . ولی آنکه به گمان خود ، هستی را انتخاب می کند (یعنی خود را) نیز بزودی مواجه با اشدّ دوگانگی هلاکت بار می شود و لذا روی به نیستی می کند (ضدّ خود) . اینست یگانگی !

۴۲۰+۱+۰- آنکه اندک نظر و طمعی دارد به کسی که انتخاب نکرده است و یا به گمانش «خود» را انتخاب کرده ، دچار بی انتخابی و بی اختیاری و دوگانگی می شود . اینست یگانگی !

۴۲۱+۱+۰- آنکه خود و هستی خود را انتخاب کرده اصولاً در عمل نمی تواند انتخابی کرده باشد زیرا «خود» هر کسی کارخانهٔ دوگانگی اوست و قلمرو اضداد است . لذا انسان بدون یاری یک انسان یگانه قادر به انتخابی یگانه نیست. کسی که انسان یگانه ای را انتخاب کرده در واقع انتخابی کرده است و به هستی خود می رسد . اینست یگانگی !

۴۲۲+۱+۰- کسی که رفتاری صادقانه و برخوردی قاطعانه و خالصانه با همسر خود نمی کند نه از روی لطف و ایثار و حتّی ترحّم است بلکه از فرط ظلم است که نمی خواهد همسرش از قلمرو سلطهٔ او خارج شود. و لذا بالاخره با زجر و زور خارج می شود . اینست یگانگی !

۴۲۳+۱+۰- کسی که اهانت و ستم دیگری را پاسخی قاطع نمی دهد و تن به آن می دهد خود از او ستمگرتر است و سودای ستمی برتر در سر دارد و لذا مورد خیانتی عظیم قرار می گیرد و رابطه با عذاب قطع می شود و نمایشِ ایثار شیطانی هم به پایان میرسد . اینست یگانگی !

۴۲۴+۱+۰- زن براستی مجسمهٔ شیطان است تا زمانیکه مرد را بواسطهٔ پائین تنه اش به اسارت و بازی می گیرد و لذا خداوند هم او را از پائین تنه اش ساقط می سازد و این رابطه را برایش عذاب میکند و علناً روسپی اش می گرداند . اینست یگانگی !

۴۲۵+۱+۰- آنکه تو را براستی دوست بدارد کسی را هم که تو دوست بداری نیز دوست می دارد هرچند که هووی اوست . این درس عبرتی از ابلیس است . اینست یگانگی !

۱+۴۲۶+۰- اگر یگانگی و یکتا پرستی همانا پرستش خدا بعنوان یک فرد یا موجودی واحد باشد پس ابلیس تنها موجود یگانه و موحّد و یکتا پرست است درحالیکه خداوند او را کافرترین موجود خواند و لعن نمود . پس یگانه پرستی، دوست داشتن و اطاعت کسی است که خدا دوستش دارد و یگانه است . اینست یگانگی !

۱+۴۲۷+۰- کسی را که خدا دوست بدارد او را فقیر ترین و تنها ترین و مفتخرترین انسان روی زمین می سازد و تو هم اگر چنین کسی را دوست داشتی و اطاعتش نمودی خداپرستی . اینست یگانگی !

۱+۴۲۸+۰- یگانه پرستی ، پرستش دوستیِ خداست با بندگان مخلصش . و این دوستی بصورت فقر و تنهائی و خود-کفائی رخ می نماید . اگر یگانه پرستی ، پرستش واژهٔ خدا و وجود محض خدا بود که همه یکتا پرستند و در رأس همه ابلیس قرار دارد که جز خدا را حاضر به سجده نشد . اینست یگانگی !

۱+۴۲۹+۰- یکتا پرستی ، هوو پرستی است . اینست یگانگی !

۱+۴۳۰+۰- دوست داشتنِ «دوست داشتن» . اینست یگانگی !

۱+۴۳۱+۰- معرفت بر محبّت ، معرفت بر بی چون و چرائی است و از آنجا که کلّ زنجیرهٔ علیّت دارای علّتی بی چون و چرا و فوق علّت است پس معرفت بر محبّت همانا معرفت بر علّت العلل است . و این همان راه رسیدن به دوست داشتنِ «دوست داشتن» است : محبّت شناسی ! اینست یگانگی !

۱+۴۳۲+۰- راه رسیدن به خدا و لقاءالله همان راه رسیدن به خدا در وجود یک انسان اهل محبّت است، راه رسیدن به یگانگیِ یک انسان یگانه . اینست یگانگی !

۱+۴۳۳+۰- محبّت همان قلمرو انهدام منطق و علّت است یعنی قلمرو انهدام دوگانگی . و انهدامی کاملتر از یگانگی بود و نبود ، نمی باشد که ذات علیّت و دوگانگی است . اینست یگانگی !

۱+۴۳۴+۰- پس دوست داشتن محبّت همان دوست داشتن یگانه است . اینست یگانگی !

۱+۴۳۵+۰- یگانگی راه رسیدن به یگانه است در انسانی که بی علّت تو را دوست دارد و بلکه دوست داشتن ضدّ علّت و خلاف تمام حیات و هستی اوست . اینست یگانگی !

۱+۴۳۶+۰- هر چیزی خود علّت خویش است زیرا نابود می شود . اینست یگانگی !

۱+۴۳۷+۰- نابودی تنها واقعه و وضعیّتی است که علّتی نمی خواهد و بی علّت است و لذا تجربه و انتخاب و درک نابودی همانا قلمرو بی علیّتی است که علّت العلل می باشد . اینست یگانگی !

۱+۴۳۸+۰- عشق تجربهٔ جبری و فوق ارادیِ علّت بی علّتی است و در این تجربه اگر انسان به معرفت برسد با خود دوست می شود و تنهائی را می پذیرد و در غیر اینصورت دشمن خود می گردد و در ازدحام نابود می شود . اینست یگانگی !

۱+۴۳۹+۰- حقّ عشق از نفرت برمی خیزد. از این حق یا دوستی پدید می آید و یا عداوت . یعنی یا اتّحاد پدید می آید و یا تنهائی. اینست یگانگی!

۱+۴۴۰+۰- دین یا باعث کفر می شود و یا ایمان . یعنی یا باعث طلاق کامل خود می شود و یا اتّحاد با خود . و منافقان هم بین کفر و ایمان سرگردانند و فاصلهٔ کافران و مؤمنان را پر می کنند . اینست یگانگی!

۱+۴۴۱+۰- کافر ، خود را در آسمان جستجو می کند و مؤمن ، خدا را در خود . اینست یگانگی !

۱+۰-۴۴۲ - فقط اندیشه در یگانگی ، اندیشه است و مابقی خیالبافی و توهّم است که صاحبش را نهایتاً کاملاً از خود-بیگانه می سازد و تن محض می کند . اینست یگانگی !

۱+۰-۴۴۳ - قانون ابدی همان قانون یگانگی است . اینست یگانگی !

۱+۰-۴۴۴ - دشمنان قدر همدیگر را می دانند و دوستان نیز قدر دشمنان خود را . اینست یگانگی !

۱+۰-۴۴۵ - خود و غیر خود : این اساس یگانهٔ دوگانگیست : اینست یگانگی !

۱+۰-۴۴۶ - دوست کسی است که خود را دوست می دارد و دشمن ، کسی است که خود را دشمن می دارد. اینست یگانگی !

۱+۰-۴۴۷ - آنگاه که دیگران به تو باوراندند که دروغهایت را باور کرده اند خود را زرنگ و آنها را احمق میپنداری. اینست یگانگی !

۱+۰-۴۴۸ - عدالت یعنی جدائی محض و برابری دو یک . محبّت یعنی اتّحاد دو یک که می شود یک . شراکت همان دوگانگیست که تحت فرمان قانون یگانگی در عذاب می افتد تا شراکت را باطل سازد . اینست یگانگی !

۱+۰-۴۴۹ - امیال و افکار و اعمال مشرکانه (شراکتی) محکوم به ابطال است . اینست یگانگی !

۱+۰-۴۵۰ - هر رابطه ای که دارای هدفی واحد باشد و جز آن هیچ منظور دگری در طرفین نباشد دوستی است . اینست یگانگی !

۱+۰-۴۵۱ - هدف واحد در رابطه اگر جز رضای خدا و فنای خود نباشد نمی تواند هدف واحدی باشد و موجب دوستی گردد . اینست یگانگی !

۱+۰-۴۵۲ - محبّت اجر عدالت است همانطور که «یک» اساس دو است . اینست یگانگی !

۱+۰-۴۵۳ - اهل محبّت آن است که خود را از طرفین رابطهٔ خود ، پست تر می داند و اینگونه است که عادل می شود . اینست یگانگی !

۱+۰-۴۵۴ - عدالت حاصل تلاش برای برابر شدن نیست بلکه حاصل نگاه پست تر بخویشتن است . سلطه حاصل تلاش برای برابری می باشد . اینست یگانگی !

۱+۰-۴۵۵ - کسی که می خواهد دیگری را به سلطهٔ خود بکشاند مجبور است مرید او گردد . اینست یگانگی !

۱+۰-۴۵۶ - صورتها معکوس سیرتهایند زیرا معکوس آنچه که هستند می نمایند . اینست یگانگی !

۱+۰-۴۵۷ - صاحب کرامت و شفاعت کسی است که کلّ بودش را به قلمرو نبود افکنده است و لذا از این ایثارش خلایق شفا می یابند ، یعنی هستی می یابند . اینست یگانگی !

۱+۰-۴۵۸ - آنکه می خواهد عادل باشد ظالم می شود فقط آنکه می خواهد که اصلاً نباشد ، عادل می شود . اینست یگانگی !

۱+۰-۴۵۹ - اگر فقط خدا لایق هستی است پس احساس و ادّعای هستی در بشر همان علّت العلل ستم و ناحقّی است و نیز علّت ابطال اثبات هستی . آنکه از هستی درمی گذرد لایق هستی است چون خدا . اینست یگانگی !

۱+۰-۴۶۰ - «خود» صفر است و غیر خود «یک» است . خود باید ایثار غیر خود شود تا یک شود . اینست یگانگی !

۱+۱+۴۶۱-۰ آنچه که در هر بند این رساله اثبات می شود «یک» بعلاوهٔ «صفر» است . اینست یگانگی !

۱+۱+۴۶۲-۰ برتراند راسل در کمال منطق پرستیِ ریاضیاتی خود پوچ گردید و از این پوچی ، شاگرد نابغه اش ویتگنشتاین رخ نمود که «یک» بود . اینست یگانگی !

۱+۱+۴۶۳-۰ انسان تا پوچ نشود و پوچی اش را تصدیق نکند لایق و طالب محبّت نمی شود یعنی رابطه با یک انسان یگانه ای که خود را نابود کرده است . اینست یگانگی !

۱+۱+۴۶۴-۰ همهٔ نبوغهای بزرگ تاریخ محصول رابطه با انسانهای یگانه ای بوده که چه بسا گمنامند و یا هیچ کلامی از آنان برجای نمانده است : فلوطین، محصول آمونیوس زاکاس . چنگیز، محصول یک شمن چینی . هیتلر، محصول مادام بلاواتسکی . دکتر شریعتی، محصول دکتر نخشب . نیچه، محصول لوسالومه . سقراط ، محصول یک بانوی گمنام . اینست یگانگی !

۱+۱+۴۶۵-۰ همهٔ قدّیسین بزرگ عمری درد کشیده اند زیرا دشمنان خود را دوست می داشته اند . اینست یگانگی !

۱+۱+۴۶۶-۰ انسانهای یگانه منشأ تفرقه ها بوده اند (منشأ تنها سازیها) . اینست یگانگی !

۱+۱+۴۶۷-۰ آنکه دوستانش را دوست می دارد و دشمنانش را دشمن می دارد بر عدالت است و لذا دوستانش دشمن می شوند و دشمنانش ، دوست از آب درمی آیند . اینست یگانگی !

۱+۱+۴۶۸-۰ عداوت بزرگترین عذابهاست ، عذاب تلاش ستمگرانه برای اشتراک ! اینست یگانگی !

۱+۱+۴۶۹-۰ آنگاه که دوتا یکی می شود جهانیان غرق در تنهائی و بیکسی می شوند و هر کسی جبراً به خودش مبتلا می آید . و این قیامت است . اینست یگانگی !

۱+۱+۴۷۰-۰ حقّ تو در غیر توست خاصّه در متضادترین غیرها نسبت به تو، بیگانه ترین غیرها، تا آن حد که بودش، نابودی تو باشد . اینست آن قانون یگانه ای که موجودات جهان را پدید می آورد . تو فقط در چنین کسی ، به عرصهٔ ظهور کامل میرسی بشرط آنکه تمامیّت مادّه و معنایت را بی مزد و منّت و بلکه با منّت کشی ، تقدیمش کنی . تو ایثار نکرده ای بلکه به قانون وجود یابی عمل کرده ای و عالمی . تو مراد نامیده می شوی و او هم مرید ! اینست یگانگی !

۱+۱+۴۷۱-۰ عقل و علم حقیقی نیز از محصولات محبّت و دوستی است ، از اجرهای یگانگی ! اینست یگانگی !

۱+۱+۴۷۲-۰ آنچه که پنهانست و ارادهٔ به پنهان ماندن ابدی دارد تو را دوشقّه می کند و به قتل می رساند در حالیکه هنوز راه میروی . اینست یگانگی !

۱+۱+۴۷۳-۰ آنکه عرفان را ورای عقل و علم حقیقی می پندارد انسانی دوگانه و بیگانه است از عقل و علم. او دشمن یگانگیست و به همین دلیل ، عارف را جادوگر می خواند . اینست یگانگی !

۱+۱+۴۷۴-۰ آنکه صبور است پیروز می شود و حق بجانب می گردد . صبر ، اتّحاد با خویشتن است . اینست یگانگی !

۱+۱+۴۷۵-۰ عقل ، مهار کردن و زنجیر نمودن علم و تجربه و ادراک است به میخ یگانگی خویشتن . و این همان جریان درون افکنی معرفت است و عارف ساختنِ تن خویش . این همان صبر است . اینست یگانگی !

۱+۱+۴۷۶-۰ هر بازی ای نقش یگانه را ایفا نمودن است : تأتر، سینما، سیاست، عشق ، هنرها و و ... . آنکه براستی یگانه است از هر بازی ای بی نیاز است . اینست یگانگی !

۱+۱+۴۷۷-۰ « دوست تو کسی است که بی او لحظه ای میل به زنده ماندن نداری » علی (ع) - اینست یگانگی !

۱+۰+۴۷۸ - نگاه نکردن به غیر خویش ، گوش فرا ندادن به غیر خویش ، چیزی انتظار نداشتن از غیر خویش و فراموش کردن غیر خویش . اینست یگانگی !

۱+۰+۴۷۹ - یگانه شدن عین مردن در هر لحظه می ماند آنگاه که بر این وادی وارد نشده ای . و چون وارد شدی در هر لحظه زندگیِ برتری یافتن است . اینست یگانگی !

۱+۰+۴۸۰ - در انتظار نبودن ، در اکنون بودن ، خروج از زمان که تو را به دو شقّهٔ گذشته و آینده تقسیم می کند . اینست یگانگی !

۱+۰+۴۸۱ - هر جنبشی دال بر بیقراری در خویشتن و بیگانگیست . انسان بیگانه حتّی در حال نشسته هم می دود و در خواب نیز راه می رود . انسان یگانه چون حرکتی می کند کلّ جهان را به حرکت می اندازد . حرکت او زیباترین رقص ممکن است . حرکت او به مثابهٔ خانه تکانی است . اینست یگانگی !

۱+۰+۴۸۲ - یگانه شدن ، یگانه شدن ، چیزی شدن نیست بلکه پذیرش همانی است که هستی . اینگونه است که انسان همان میشود که هست . و چون هر کسی همانست که هست پس همه یگانه اند ولی این مقام خود را درک نمی کنند و لذا از آن می گریزند تا یگانه نباشند و نمی توانند . اینست یگانگی !

۱+۰+۴۸۳ - کلّ تاریخ بشری محصول تلاش ناکام بشر برای بیگانه شدن است . این تلاش هم محرّک تاریخ و هم ابطال گر و به پایان برندهٔ آن است . اینست یگانگی !

۱+۰+۴۸۴ - کلّ فلسفه و تاریخ فلسفه و حکمت و عرفانهای نظری و شعر و ادبیات و علوم انسانی و تربیتی چیزی جز تفسیر انسانهای یگانه نیست و تلاشی ناکام در تقلید از این یگانگان . اینست یگانگی !

۱+۰+۴۸۵ - تعلیم و تربیت اجباری ، تلاشی مذبوحانه برای یگانه سازی انسانهاست به تقلید از یگانگان . و این تقلیدی منکرانه است و لذا محصولش به اشدّ بیگانگی می رسد و فرو می پاشد . اینست یگانگی !

۱+۰+۴۸۶ - پاک شدن از والد و ولد (پس و پیش) و رسیدن به خود . اینست یگانگی !

۱+۰+۴۸۷ - «آنکه نه حسرتی از گذشته و نه آرزو و نگرانی برای آینده دارد » قرآن . اینست یگانگی !

۱+۰+۴۸۸ - مرگِ باید و نباید : اینست یگانگی !

۱+۰+۴۸۹ - خود را کافر (دروغ زن) دانستن : اینست یگانگی !

۱+۰+۴۹۰ - خود را بیگانه دیدن : اینست یگانگی !

۱+۰+۴۹۱ - عالم هستی بر اتّحاد دو یک است همچون مولکولها . اینست یگانگی !

۱+۰+۴۹۲ - اتّحاد جنس مخالف یگانگیست و اتّحاد جنس موافق نیز اشدّ بیگانگیست تا سرحدّ مالیخولیا مثل همجنس گرائی . لذا اصناف و احزابی که بر اساس موافقت ها و اشتراکات فکر و منافع پدید می آیند اسوهٔ بیگانگی و عداوت هستند و نیز چنین ازدواجهائی . اینست یگانگی !

۱+۰+۴۹۳ - کافرترین انسانها به خالصترین ایمانها میرسند . اینست یگانگی !

۱+۰+۴۹۴ - برابری ، همسانی ، اشتراک ، دموکراسی ، سوسیالیزم و و ... دشمن اتّحاد و یگانگیست یعنی دشمن محبّت . اینست یگانگی !

۱+۰+۴۹۵ - ارادهٔ به برابری منشأ عداوت و ستم و جنون و جنایت است تا سرحدّ خود- براندازی : اینست یگانگی !

۱+۰-۴۹۶ آنکه می خواهد شبیه کسی شود دشمن او می شود و این دشمن رسوا می گردد . اینست یگانگی !

۱+۰-۴۹۷ آنکه می خواهد فدای کسی شود همتای او می شود و بلکه خدای او می شود . اینست یگانگی!

۱+۰-۴۹۸ چاپلوسی و فحّاشی دو صفت واحدهٔ مرد ستمگر نسبت به زن است . اینست یگانگی !

۱+۰-۴۹۹ همهٔ زنان عشوه گر و ملوس ، شکنجه گران رختخوابند . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۰۰ هر تناقض و دوگانگی که می بینی از جهل توست . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۰۱ تضاد واقعیّت ندارد فقط ذهن دوگانه است که اینگونه می فهمد . ذهنی که دروغ می زند تناقض می یابد . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۰۲ تضاد شناسی (دیالکتیک) همان خود شناسی ذهن است که چون به کمال رسد پوچ گردد . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۰۳ انسان تا دوستی مخلص نیافته هیچ دشمنی نیز ندارد . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۰۴ از بابت هر مؤمنی ، هزاران کافر پدید می آید تا قبل از او همه بی نظر و جاهل بودند . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۰۵ کافر ، خود را مؤمن می داند و مؤمن ، خود را کافر می داند . عالم ، خود را جاهل می داند و جاهل هم خود را عالم می داند وو ... پس هر کسی کامل است . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۰۶ زنی که از مرد کینه و نفرت دارد روسپی می شود . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۰۷ آنچه که عشق نامیده می شود حاصل رابطهٔ ضدّین است . هر چه این ضدیّت شدیدتر باشد آن عشق نیز شدیدتر است . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۰۸ عشق بیانگر نیاز انسان به ضدّ خویش است به فنای خویش . و در این فناست که خویش برمی خیزد . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۰۹ انسان بمیزانی که دارای هویّت خودی است عاشق می شود یعنی محتاج ضدّ خود می شود تا فنا شود . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۱۰ عشق ریشه دار و مسئول از مؤمنان است که دارای قلبی خدائی هستند یعنی قلبی یگانه . این نوع قلوب عاشق کافرترین انسانها می شود تا به ایمانشان آورد، مثل عشق شیخ صنعان. اینست یگانگی!

۱+۰-۵۱۱ «دل» عنصر یگانگی انسان است . آنکه ایمان ندارد دلی زنده ندارد و لذا بیگانه است یعنی دوست ندارد . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۱۲ آنکه به دوست مخلصی خیانت می کند دلش می میرد و لذا از خود بیگانه می گردد و بخود خیانت می کند. اینست یگانگی !

۱+۰-۵۱۳ همه را دوست داشتن ، دوست داشتن نیست بلکه بیگانگیست . یگانه کسی است که فقط یکی را دوست داشته باشد در اینصورت از مابقی بیگانه نیست و همه را می شناسد . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۱۴ بیان صادقانه و خاشعانهٔ نیاز ، عامل دوستی و زنده شدن دل است . اینست یگانگی !

۱۵۱۵+۱+۰- انسان محتاج ضدّ خویش است . اگر نیازش را صادقانه و خاشعانه در میان نهد این ضدیّت تبدیل به اتّحاد و محبّت می شود . اینست یگانگی !

۱۵۱۶+۱+۰- نیاز به برآوردن نیاز دیگران بی مزد و منّت و مکر . اینست یگانگی !

۱۵۱۷+۱+۰- آنکه عشقی ندارد عشق بازی میکند . آنکه ایمانی ندارد دین نمائی می کند ، آنکه علمی ندارد فضل نمائی می کند وو ... آنکه نیست تظاهر به هستی می کند . اینست یگانگی !

۱۵۱۸+۱+۰- ترحّم به ضعف و حماقت ، پرورش جنون و جنایت است ، حمایت از بیگانگی است و لذا عامل ترحّم دچار انتقام می شود . اینست یگانگی !

۱۵۱۹+۱+۰- عشق به فرزند ، عشق به بیگانه سازی ابدی اوست برای تصاحب ابدی وجود او . اینست که فرزند انتقام می ستاند . اینست یگانگی !

۱۵۲۰+۱+۰- باطل سازی اندیشهٔ دیگران کاری بزرگ نیست زیرا اسیر زمانه این کار را می کند . کار بزرگ نشان دادن حقّ ابطال اندیشه هاست ، حقّ نابودی ! اینست یگانگی !

۱۵۲۱+۱+۰- نیستی هیچ دلیلی نمی طلبد زیرا علّت هستی است . اینست یگانگی !

۱۵۲۲+۱+۰- اگر ایدهٔ «نیستی» تنها ایده ای است که موجودیّتی در جهان بیرون ندارد پس انسانی ترین ایده هاست و بلکه تنها ایدهٔ انسانی و تماماً انسان است . اینست یگانگی !

۱۵۲۳+۱+۰- اگر هر چه که به ذهن می آید مستلزم موجودیتی در جهان است ایدهٔ «نیستی» بایستی همان «خدا» باشد. همانطور که کلّ مذهب همانا راه مرگ و فنا پرستی است . اینست یگانگی !

۱۵۲۴+۱+۰- آنکه به آنچه که هست راضی می شود هستی اش را روضهٔ رضوان می یابد و در آن می آرامد. در غیر اینصورت هستی اش آتشدان است و از آن می گریزد . اینست یگانگی !

۱۵۲۵+۱+۰- آنچه که انسان را از خود راضی و با خود یگانه می کند ، از خود گذشتن است و مرید غیر شدن . حتّی دزدها هم بخشی از مال دزدی خود را خیرات می کنند تا بتوانند از دزدی خود راضی شوند . اینست یگانگی !

۱۵۲۶+۱+۰- آنکه اشیاء را می پرستد دربارهٔ شان به وسواس می افتد و آن اشیاء به عذاب او می پردازند. این خودِ اوست که در اشیاء حبس شده و می خواهد به تن خود بازگردد و نمی تواند . اینست یگانگی !

۱۵۲۷+۱+۰- آنکه اندیشهٔ فنا را استثماری و ظالمانه می خواند خود بزودی حامی استثمارگران و ظالمان می گردد مثل ارسطو که معلّم سرخانهٔ اسکندر شد . اینست یگانگی !

۱۵۲۸+۱+۰- از بابت بیگانگیهای بشر تجارتهائی متنوّع و جهانی پدید آمده است : تأتر و سینما ، بیمارستانها و تیمارستانها و کلاً دانش پزشکی ، ایدئولوژیهای آرمان گرا ، احزاب سیاسی ، محافل رمالّی و جن گیری و جادوگری ، دادگاهها و زندانها ، درویش گرائی ، قاچاق مواد مخدّر ، مراسم جشن و عزا ، موسیقی ، ورزش های حرفه ای و و ... این داد و ستد بیگانگان و تجارت اجنّه است و مبادلهٔ جنون . و لذا تورّم زا و قحطی آور است زیرا آنچه که مبادله میشود نابودی است ، آنهم نابودی قاچاق و دروغین . اینست یگانگی !

۱۵۲۹+۱+۰- دروغ مصلحتی ! بی تردید هنوز کسی پیدا نشده که بدون هیچ مصلحتی دروغ گفته باشد . مصلحت به معنای صلح نمائی در حین تضاد و جنگ است یعنی پنهان داشتن دوگانگی و بیگانگی ها و نمایش یگانگی ! زندگی انسان بیگانه از خویش ، یک دروغ مصلحتی است ، یک جنگ صلح آمیز ! اینست یگانگی !

۱+۰-۵۳۰+۱ - بزرگترین حماقت خود خواسته ، باور گلایه و ناراحتی است . انسان برای آنکه ناراحت باشد خود را احمق می کند و لذا مجبور است که ناراحتی ها و گلایهٔ دیگران راهم باور کند تا باورش کنند ، چه چیزی را ؟ یگانگیش را ! و اینکه از این بیگانگی و دوگانگی واقعاً ناراحت است . و اینگونه است که کسی براستی ناراحت و مریض می شود . یعنی با بیگانگی اش سازگار می شود . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۳۱+۱ - یگانگی ، خویش و غیر نمی شناسد و به همین دلیل طرفداری ندارد الاّ کسی که جداً قصد خود – براندازی داشته باشد . مابقی هم بدست یگانگی برمی افتند . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۳۲+۱ - آنچه که خرافات نامیده می شود حقایق بیگانه شده از انسان بیگانه از خویشتن است : انسانی که دین را یعنی امرِ به علّت خویش بودن را انکار کرده ، مجبور به اعتراف گشته است . خرافه ، اعتراف کافرانهٔ دین است . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۳۳+۱ - جنون فقط یک دلیل دارد و آن دروغ و ریا می باشد یعنی انکار واقعیّت تا آن حد که خود را نیز انکار کرده است در حالیکه به قصد اثبات خود دروغ می گفت . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۳۴+۱ - انسان نه بخاطر فقر دروغ می گوید و نه بواسطهٔ جبر . فقط برای انکار نیازهایش دروغ می گوید و لذا مستمراً حریص تر می شود و لذا دروغتر . و این سیر از خود بیگانگی بشر است تا آنجا که اصلاً بکلّی یادش می رود که برای چه دروغ می گوید زیرا نیازهایش از وی بیگانه شده اند . و این دیوانگی و رسوائی است . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۳۵+۱ - دروغگو کم حافظه نیست بلکه بتدریج بی حافظه می شود و این عجیب نیست زیرا او اصلاً به قصد پاک کردن واقعیّت از حافظه اش دروغ می گوید . و اینک به هدف خود رسیده است . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۳۶+۱ - کامپیوتر هم محصول دروغگوئی بشر است و هم جانشین بی حافظگیِ حاصل از دروغگوئی بشر. اینست یگانگی!

۱+۰-۵۳۷+۱ - ریاضیات حاصل بیشعوری بشر است همانطور که علم پزشکی حاصل بیماری و دموکراسی هم حاصل بی عدالتی و تمدّن هم حاصل توحّش است . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۳۸+۱ - برای فهم یگانگی ، صداقت کافیست . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۳۹+۱ - بواسطهٔ اندیشهٔ محض نمی توان یگانگی را درک نمود زیرا ذهن خود کارخانهٔ دوگانگیست . پس کافیست که لحظه ای نیندیشید . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۴۰+۱ - این رساله دعوت و تلاش برای لحظه ای مکث است ، لحظه ای صفر . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۴۱+۱ - هر گاه که با واقعه ای ، انسان به قلمرو یگانگی نزدیک می شود خود را به دیوانگی میزند یعنی بیگانگیش را جبراً علنی می سازد . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۴۲+۱ - بیماریها جملگی علائم سلطهٔ یگانگی بر دوگانگی هستند . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۴۳+۱ - زن باطن مرد است و لذا مرد هم زن پرست است . و چون زن ذاتاً کافر (بی نیاز) است مرد هم جبراً به کفر می گراید . هر گاه یک زن مؤمن شود هزاران مرد ایمان می آورند . همانطور که اگر یک مرد ایمان آورد و از سلطهٔ زن خارج شود هزاران زن ایمان می آورند . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۴۴+۱ - همهٔ حقایق قدیمی اند . آنچه که جدید است انکار حقایق است و ابطال این انکار . و نیز اثبات دوبارهٔ حقایق ! کلّ تاریخ کاری جز این ندارد . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۴۵+۱ - یکی هست و نمی نماید . و مابقی نیست و تظاهر به هستی می کند . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۴۶- عالم هستی تماماً گرد و غبار است ، چون فرونشیند جمال یگانه آشکار می شود . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۴۷- هیچ چیزی نه ابتدائی دارد و نه انتهائی . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۴۸- چون همواره یگانه ای بر روی زمین زندگی میکند کلّ مردمان جبراً به خود- براندازی مبتلایند. اینست یگانگی!

۱+۰-۵۴۹- اگر جنون خود- براندازی نمی بود نسل بشر بسیار پیش از این برافتاده بود . اینست یگانگی!

۱+۰-۵۵۰- یکی بود یکی نبود . و این هر دو یکی بود . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۵۱- «آنکه لباسش را زیر و رو بپوشد از همسرش جدا شده است » یک ضرب المثل - اینست یگانگی !

۱+۰-۵۵۲- برای درک هر بند از یگانگی یا لحظه ای سکوت می خواهد و یا تا قیامت اندیشه . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۵۳- یگانه در میان بیگانگان مثل برّه ای در میان گرگان است که او را خواهند کشت و خواهند خورد تا جمعشان یگانه شود . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۵۴- انسان آن است که تن خویش باشد : خویشتن ! در فاصلهٔ بین خویش و تن هرچه هست بیگانه و دشمن است . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۵۵- «هیچ چیزی وجود ندارد » - جورجیاس حکیم . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۵۶- « ای انسان توخود جهانی » - اوپانیشادها . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۵۷- « آنکه خود را نشناخت نابود است . » علی(ع) . زیرا آنکه خود را شناخت دانست که نابود است . این دانائی همان وجود است که ابدی می ماند و توشهٔ آخرت است . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۵۸- «آنگاه که خوب و بد را شناختی خدائی» گوته . زیرا خوب و بدی در کار نیست ، هر امری حقّ است . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۵۹- حق همان یگانگی نیک و بد است . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۶۰- آنکه نیک و بد را مساوی می داند هنوز خوب ، خوب است و بد هم بد است و لذا صفر می شود . این مقدمهٔ یگانه دیدن خوب و بد است ولی اکثراً در این مقدّمه تباه و نابود می شوند . اینست یگانگی!

۱+۰-۵۶۱- آنکه خوب و بد را مساوی می داند مادون بود و نبود است ولی آنکه خوب و بد را یکی می داند از آن فرا می رود و ماورای بود و نبود است . ولی آنکه خوب را خوب و بد را بد می داند در میان بود و نبود دوشقّه است . اوّلی کافر است ، دوّمی عارف است و سوّمی مؤمن مبتدی است . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۶۲- فرق بین کافر و عارف ، فرق بین صفر و یک است . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۶۳- کافر خود را با عارف مساوی می پندارد . این همان تشابه بغایت فریبندهٔ بین مادون و ماورای بود و نبود است . مثل تشابه غروب و سحر . تشابه و تفاوت بین معاویه و علی (ع) . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۶۴- پیامبران ، یگانه پرست هستند ولی امامان و عارفان ، یگانه اند . اینست یگانگی !

۱+۰-۵۶۵- حیوان و عارف هر دو یگانه اند امّا این کجا و آن کجا . اینست یگانگی !

۱+۰-۱۵۶۶ پیامبران ، حیوان دو پا را به دو شقّهٔ نیک و بد تقسیم کردند و لذا باعث مدنیّت (گردهمائی) شدند . و عارفان این بشر دوگانه را دوباره یگانه می کنند و این پایان مدنیّت است و آغاز تنهائی . اینست یگانگی !

۱+۰-۱۵۶۷ خداوند هستیِ نیست نماست و عارف هم نیستیِ هست نماست. و این دو جانشین یکدیگرند. اینست یگانگی!

۱+۰-۱۵۶۸ اگر درست و نادرست مساوی می بود همه چیز می گندید و درهم می شکست ولی اگر درست و نادرست یکی نمی بود هیچ چیز واحدی نمی بود . اینست یگانگی !

۱+۰-۱۵۶۹ عارف کسی است که خود را مسبّب همهٔ خطاها و گناهان و بدبختی های کامل بشریّت می داند . اینست یگانگی !

۱+۰-۱۵۷۰ عارف ، سپر بلای خدا در عالم خاک است . اینست محبّت . اینست یگانگی !

۱+۰-۱۵۷۱ هیچکس در تاریخ جدید جهان همچون نیچه بر کالبد دوگانگی های بشر ضرباتی مهلک وارد ننمود . اینست یگانگی !

۱+۰-۱۵۷۲ عارف ، خود را بدترین انسان جهان می داند درحالیکه نیکوکارترین انسان است . اینست یگانگی !

۱+۰-۱۵۷۳ کسی که هنوز اندکی هم خود را نیکو می داند دوگانه است . اینست یگانگی !

۱+۰-۱۵۷۴ همهٔ انسانها مازوخیست (خود- آزار) هستند . اینست یگانگی !

۱+۰-۱۵۷۵ اگر «بد» نمی بود «نیک» هم نمی بود . اینست یگانگی !

۱+۰-۱۵۷۶ انسان تنها موجود بیگانه و نابوده در جهان است و به همین دلیل تاریخ را پدید آورد تا جبران این خسران باشد . اینست یگانگی !

۱+۰-۱۵۷۷ انسان یگانه را موجودی ضدّ تاریخ و ضدّ بشریّت و تمدّن و رفاه و علم و هنر و فرهنگ می دانند درحالیکه علّت العلل این امور است . اینست یگانگی !

۱+۰-۱۵۷۸ فلسفه ، فرزند ناخلف حکمت توحیدی است . و علم هم فرزند ناخلف فلسفه است و تکنولوژی هم فرزند ناخلف علم است . این ناخلفان جملگی دچار خود- براندازی می شوند . اینست یگانگی!

۱+۰-۱۵۷۹ ارادهٔ قلبی هر کسی محقّق می شود . این همان ارادهٔ خدا در بشر است و امر کن فیکون می باشد . اینست یگانگی !

۱+۰-۱۵۸۰ هیچکس نمی تواند میل قلبی خود را تغییر دهد . این همان جبرِ اختیار است . اینست یگانگی!

۱+۰-۱۵۸۱ آزادی عمل به اسارت نفس می انجامد و درقید نمودن عمل به آزادی نفس . اینست یگانگی !

۱+۰-۱۵۸۲ آنچه که یگانگیست به اشدّ تضاد می ماند ولی فقط در قلمرو ذهن دوگانه . یگانگی ، واقعیّت است و نه ذهنیّت . اینست یگانگی !

۱+۰-۱۵۸۳ آنچه که هگل ، «یگانه» و «مطلق» می فهمید و آن را «خدا» می نامید همان دیالکتیک ذهن او بود که در جمال تاریخ بصورت نبرد اضداد توصیف و استنباط می شد . او تاریخ را عینیّت خدا می دانست. پس خدای هگل دوتا بود : تز و آنتی تز : دیالکتیک ذهن و تاریخ ! سنتز آن کمونیزم مارکس بود که قصد براندازی ذهنیّت و تاریخ را نمود

ولی آنچه که برافتاد «ایدۀ خدا» بود که مرگش توسّط نیچه اعلان شد. و بدین ترتیب فلسفه نیز پس از نبردی دوهزار ساله با حکمت توحیدی ، به پایان رسید و پایانش توسّط هایدگر اعلان شد . و این مرگ دوگانگی بود . اینست یگانگی !

۵۸۴+۱+۰- نیهیلیزم که فلسفۀ قرن بیستم بود همان صفر پرستی بود یعنی نیستی پرستی . اینست یگانگی!

۵۸۵+۱+۰- کلّ تاریخ دوهزار سالۀ فلسفه و دانش و تمدّن اروپائی محصول نبردی است که افلاطون و سپس ارسطو بر علیه نیستی پرستیِ حکمت الئا (پارمنیدز، جورجیاس، سقراط وو ...) آغاز کردند و کلّ این تاریخ به نیستی پرستی انجامید . اینست یگانگی !

۵۸۶+۱+۰- با هر چه که بجنگی آنرا اثبات خواهی کرد . اینست یگانگی !

۵۸۷+۱+۰- یگانگی قلمرو صلح (عمل صالح)است . اینست یگانگی !

۵۸۸+۱+۰- عمل صالح (صلح آمیز) منشأ همۀ جنگهاست . اینست یگانگی !

۵۸۹+۱+۰- جنگ با دین به خرافه می انجامد . اینست یگانگی !

۵۹۰+۱+۰- جنگ با کفر به نفاق می انجامد (کفری شدیدتر) . اینست یگانگی !

۵۹۱+۱+۰- با کسی نمی جنگی الاّ اینکه از او توقّع محبّت داری و برای به صلح رسیدن می جنگی . اینست یگانگی !

۵۹۲+۱+۰- انسان سیاسی کسی است که نمی خواهد پوچ شود و لذا همه کاره و هیچکاره است . اینست یگانگی !

۵۹۳+۱+۰- اگر از بدی بدت بیاید بد می شوی . اینست یگانگی !

۵۹۴+۱+۰- انسان بهر صفتی که مبتلا باشد و آنرا منکر شود بدینگونه این صفت در وی بارز گشته و رسوایش مینماید و از آن صفت بیزار و بری می گردد. اینست یگانگی !

۵۹۵+۱+۰- تلاش انسان در اثبات هر ادّعایی منجر به نفی آن ادّعا می شود . و این نفی اگر تأیید شود اثبات می شود. اینست یگانگی !

۵۹۶+۱+۰- انسان در همه حال برتر از آنست که هست . اگر بر این وضع آگاه باشد هرگز ادّعایی نمی کند که خود را تحقیر کرده باشد . اینست یگانگی !

۵۹۷+۱+۰- انسان از طرفی می خواهد راه و روش و هویّت خود را مبدّل به مکتب و مذهب نماید و جهانی شود . و از طرفی دگر چشم دیدن احدی را که عین او باشد ندارد . اینست یگانگی !

۵۹۸+۱+۰- طرح تضاد همان طرح یگانگی است زیرا تضاد ممکن نیست . اینست یگانگی !

۵۹۹+۱+۰- از بیگانگی بشر همین بس که معتقد به وجود چیزهای متضاد در جهان است . این همان احساس و باور تضاد جهان با خویشتن است که به همۀ روابط تعمیم داده می شود . این تضاد همان کفر بشر است که عین جهل و ظلمت اوست . کفر نیز واقعیّت ندارد بلکه یک ارادۀ جنونی و ناکام است . اینست یگانگی !

۶۰۰+۱+۰- مردمان در اعمال خلاف اخلاق خود بسیار عمیق تر احساس معنویّت و روح می کنند و اتفاقاً در مراسم عبادی احساس انقیاد و افسردگی دارند و خود را تماماً مادّی می یابند . به همین دلیل آدمها برسر نمازها به یاد بدهکاری و طلبکاری خود می افتند . این همان علّت العلل روانی نفاق است . مردمان اگر آن کارهای پس پرده را انجام ندهند نمی توانند در بیرون پرده رفتاری اخلاقی داشته باشند . اینست یگانگی !

۶۰۱+۱+۰- چرا ماتریالیست ها ایثارگرترند ! اینست یگانگی !

۶۰۲+۱+۰- چرا در میخانه ها و مجالس نشئگی اینهمه تواضع و ادب و محبّت خود نمائی می کند ! زیرا انسان بیگانه بواسطهٔ این مواد خود را به اشدّ بیگانگی می رساند و بیگانگی خود را می بیند و تصدیق می کند و بر جای خود قرار می گیرد . اینست یگانگی !

۶۰۳+۱+۰- اگر موادّ مستی زا و مخدّرات و داروهای روان گردان نبود مردمان یکدیگر را نابود کرده بودند . آنچه موجب بیگانگیست موجب اتّحاد است . اینست یگانگی !

۶۰۴+۱+۰- انسان از همان موقع که بواسطهٔ مذهب بخود آمد و خود را دوتا و بیگانه از خود دید طالب مستی شد و شراب هم اختراع شد . اینست یگانگی !

۶۰۵+۱+۰- مستی ، همان احساس یگانگی با بیگانگی خویش است و لذا موجب اتّحاد بیگانگان می شود. اینست یگانگی !

۶۰۶+۱+۰- آن احساس که به مؤمن در عبادات دست می دهد به کافر در حال مستی و تخدیر دست می دهد. مستی ، شریعت کفر است . اینست یگانگی !

۶۰۷+۱+۰- مستی یعنی مدهوش و صفر گشتن ذهن . این از وعده های خدا در بهشت موعود نیز می باشد، وعده به برطرف شدن دوگانگی . زیرا عذابی جز دوگانگی نیست . اینست یگانگی !

۶۰۸+۱+۰- درد از تن نیست بلکه از آن موجودی در تن است که شاهد بر درد است . پس درد حاصل دوگانگیست و انسان را بسوی یگانه شدن می کشاند . اینست یگانگی !

۶۰۹+۱+۰- هر نوع گرفتاری انسان را متوجّه خودش می کند . بی دردی همان بیگانگیست . اینست یگانگی !

۶۱۰+۱+۰- اگر انسان به هنگام هر بیماری و گرفتاری ، هیچکاری نکند و فقط متوجّه خود باشد و به غیر رجوعی ننماید . آن مشکل برطرف می شود . اینست یگانگی !

۶۱۱+۱+۰- فقط بیگانگان کامل (دیوانگان) خوشبختند . اینست یگانگی !

۶۱۲+۱+۰- برای یگانه شدن باید به غایت بیگانگی رسید . و مردمان به سه روش مبادرت به این کار می کنند : مستی ، عبادات و عشق . ولی عارف روشی دگر دارد و آن خود شناسی است که راهی میان بر می باشد . صراط المستقیم ! اینست یگانگی !

۶۱۳+۱+۰- غرایز جملگی بخود آورنده اند ولی به هنگام ارضایشان ، به بیگانگی بیش از پیش میرسانند. اینست یگانگی !

۶۱۴+۱+۰- رهبران سیاسی بدون شراب قادر به امضای قراردادهای تفاهم نیستند . شوروی ها آنقدر الکل خوردند تا با آمریکا به وحدت کامل رسیدند و خود را سرنگون ساختند . اینست یگانگی !

۶۱۵+۱+۰- آنکه طالب یگانگی برتر است محتاج بیگانگی شدیدتر است . اینست یگانگی !

۶۱۶+۱+۰- آنکه میخواهد یگانگیش را به نمایش نهد دچار اشدّ دوگانگی میشود و لذا محتاج مستی و تخدیر میگردد. اینست که اکثر رهبران الکلی و افیونی اند . اینست یگانگی !

۶۱۷+۱+۰- همنشینی با یگانگان اگر با ارادت و اطاعت نباشد مستلزم تخدیر می گردد تا امکان برجای خود نشستن پدید آید . اینست یگانگی !

۶۱۸+۱+۰- آنکه شدیدتر منکر بیگانگی خویش است شدیدتر محتاج مستی و نشئگی می شود تا بیگانگیش را نبیند ولی به اشدّ بیگانگی و لذا تواضع مبتلا می شود و قابل تحمّل می گردد . اینست یگانگی!

۶۱۹+۱+۰- ارگازم جنسی تجربهٔ اشدّ یگانگی است اگر با صدق و پاکی باشد و تجربهٔ اشدّ بیگانگی است اگر با مکر و پلیدی باشد . اینست یگانگی !

۶۲۰+۱+۰- خواب ، تجربهٔ عالی ترین و طبیعی ترین نوع یگانگی است . و لذا پس از بیداری شدیدترین نوع بیگانگی احساس می شود خاصّه بواسطهٔ رؤیاها . اینست یگانگی !

۶۲۱+۱+۰- هر عملی در آن واحد می تواند منجر به حدّی از تجربهٔ یگانگی و بیگانگی گردد . اینست یگانگی !

۶۲۲+۱+۰- یگانگی و بیگانگی واقعه و امری واحد است . اینست یگانگی !

۶۲۳+۱+۰- هیچ چیزی به اندازهٔ تصویر (عکس) برای صاحبش احساس بیگانگی را تداعی نمی کند و بهمان شدّت احساس یگانگی را . عکس پرستی و فیلم برداری از مراسم حاصل افسون این واقعه است : بیگانگی ماندگار و جاوید که جایگزین یگانگیست . اینست یگانگی !

۶۲۴+۱+۰- اختلاف نظرهای شدید (تضاد) بین دو نفر دال بر این امر است که یکطرف دربارهٔ چیزی نظری یگانه دارد و آن چیز را همان می داند که هست و طرف دیگر معتقد است که آن چیز ، بیگانه است و لذا نیست و نباید هم باشد . اینست یگانگی !

۶۲۵+۱+۰- فقط انسان یگانه است که دوری و نزدیکی برایش یکسان است . دوگانگان دوری را دور می یابند و و نزدیکی را هم نزدیک . و بیگانگان ، دوری را نزدیک می یابند و نزدیکی را دور . اینست یگانگی!

۶۲۶+۱+۰- بیگانگان همان کسانی هستند که بر دین وارد شده و طبعاً از یگانگی جانوری خارج شده و به دوگانگی بشری رسیده ولی تقوا پیشه نکردند و در دین مکر نمودند و دین را کالای فریب ساختند و لذا نیک و بد را مساوی نمودند و پوچ گشتند و بکلّی هویّت بشری را از دست دادند و اینک جانورانی دیوانه گشته اند . اینست یگانگی !

۶۲۷+۱+۰- بیگانگی نیز مرتبه ای از یگانگی است همانطور که دوگانگی نیز قلمرو درک و طلب یگانگی است . اینست یگانگی !

۶۲۸+۱+۰- اگر انسان می توانست مرید ارادهٔ خود باشد خدا بود و به کام رسیدهٔ کامل . اینست یگانگی !

۶۲۹+۱+۰- هیچ نوع عمل خلاف وجدان و اخلاق از قبیل خود فروشی و دزدی از فقر نیست بلکه از فخر بر دیگران است . و این نوع اعمال موجب تعادل و تواضع می شوند . اگر قرار بود که فقر موجب فساد شود کلّ نسلهای سابق بشر بر روی زمین می بایستی کاملاً تباه شده باشند . پس فساد اخلاقی ناشی از شکم سیری و فخر و کبر و سلطه جوئی است که این ظلم را مهار می کند . اینست یگانگی !

۶۳۰+۱+۰- چاپلوسی و ملوسی و تعارفات افراطی آن روی تبهکاری و فساد و ستم است . اینست یگانگی!

۶۳۱+۱+۰- امراض مسری فقط به کسانی سرایت می کنند که سپر ایمنی وجود خود را از دست داده اند یعنی ایمان را. واکسن ها ، ویروس ها را نامرئی تر و موذی تر و مهلک تر ساخته اند . امراض لاعلاج بقول پزشکی مدرن ، امراض اتو ایمییون هستند یعنی امراضی هستند که سیستم ایمنی های کاذب و کافرانه را (مثل واکسن ها) درهم می شکنند مثل سارز و ایدز . فقط پناهنده شدن و ایمان آوردن به مرگ و نیستی است که انسان را ایمن می کند . این واکسن ِضدّ نابودی است . اینست یگانگی !

۶۳۲+۱+۰- طبق قوانین نجوم و فیزیک هسته ای و اصل عدم قطعیّت (هایزنبرگ) انسان هرگز نمی تواند ستاره ای در آسمان و نیز الکترونی در ساختمان اتم را در همان موقعیّتی که هست مشاهده کند و لذا اندازه گیری نماید (به لحاظ

مکانی و زمانی) این بدان معناست که انسان همواره از زمان عقب است و فقط نبودِ چیزها را درک میکند و آنچه که هستی می یابد در واقع نیستیِ آن چیز است . انسان ، اکنونیّت و هستیِ هر چیزی را فقط بواسطهٔ معرفت نفس درک می تواند کرد و نه بواسطهٔ علم بیرونی . اینست یگانگی !

۶۳۳+۱+۰- کلّ علوم و آگاهی بشر از طریق هوش ذهنی اش و بهمراه همهٔ امکانات سوپر دقیق تکنولوژیکی اش ، فقط دریابندهٔ عدم چیزهاست . کمال درک ذهنی بشر همان عدم است . خدای ذهنی بشر نیز عدم خداست و نه وجود خدا (خدای کافران و مشرکان) . اینست یگانگی !

۶۳۴+۱+۰- طبیعی است که الهیّات فلسفی به کفر انجامد همانطور که انجامیده است . زیرا اصلاً فلسفه به نیّت انکار حکمت الهی پدید آمد . اینست یگانگی !

۶۳۵+۱+۰- «هرکه خود را شناخت همه چیز را شناخت و هر که خود را نشناخت هیچ چیز را نشناخت.» علی(ع) . اینست یگانگی !

۶۳۶+۱+۰- آنگاه که انسان نمی داند که از چه بابت درد و رنجی می کشد این حضورِخودِ خداست چرا که او بی علّت است و دردش هم بی علّت و لذا بی دوا . همچون دردهای مادام العمر مسیح(ع) و محمّد(ص) و علی(ع) و امام سجّاد(ع) . اینست یگانگی !

۶۳۷+۱+۰- یگانگی درد است ، دردِ «بودن» که بودن را به نبودن می کشاند که به نبودن خشنود شوی . این همان درد تنهائی است . اینست یگانگی !

۶۳۸+۱+۰- آنگاه که انسان بی هیچ گناه و خطا و ستمی درد می کشد فقط برای خداست که درد می کشد و درد تنهائی خدا را می کشد ، این دردِ حضور او در تن انسان است . درد محدود و محصور بودن در تن. درد تن بودن . آنگاه که انسان هیچ نمی فهمد با خدا روبروست . اینست یگانگی !

۶۳۹+۱+۰- آنگاه که نژاد پرستی به اوج شدّت رسید خاندان از هم فروپاشید : بچّه ها تحویل شیرخوارگاهها و مهد کودکها و مدارس شدند ، همسران تحویل کارخانه ها و رؤسا و عشرتکده ها شدند ، والدین تحویل تیمارستانها و بیمارستانها گشتند و خانه ها مسافرخانه گردید . اینست یگانگی !

۶۴۰+۱+۰- امروزه انسان یا یگانه می شود و یا بیگانه ، حدّ وسطی وجود ندارد و دیگر دوگانگی امری بس شاقّه و محال می آید . اینست یگانگی !

۶۴۱+۱+۰- آنکه در جستجوی حقیقت است بسوی تنهائی رانده می شود . انسان بین حقیقت و جمعیّت مخیّر است : یگانگی و بیگانگی ! اینست یگانگی !

۶۴۲+۱+۰- دردها شب ها بسراغ انسان می آیند زیرا انسان در شبها تنهاست. این حقیقت است که بسراغ انسان می آید . حقیقت فقط در تنهائی شب بسراغ انسان می آید . رؤیاها نیز از همین نوعند . اینست یگانگی!

۶۴۳+۱+۰- صداقت و حماقت امری واحد تداعی می شود زیرا انسان صادق بلایا را نیز بجان می خرد و اعتراضی ندارد . اینست یگانگی !

۶۴۴+۱+۰- درستی یا نادرستی هر اعتقادی در نزد صاحبش در گرفتاریها و در شرایط مرگ و نیستی به محک زده میشود. نیستی نه تنها محک هر اعتقادی است بلکه خود آخرین اعتقاد است . و لذا اعتقادات نیست گرایانه همواره پایدارند . اینست یگانگی !

۶۴۵+۱+۰- قلمرو جاودانهٔ حقایق ، نیستی است . اینست یگانگی !

۶۴۶+۱+۰- هستی و نیستی همواره جانشین یکدیگرند . اینست یگانگی !

۱+۰-۶۴۷ - آنکه هستی را برمی گزیند نیست می شود . آنکه نیستی را برمی گزیند هستی می یابد : بیگانگی و یگانگی ! اینست یگانگی !

۱+۰-۶۴۸ - سوء تفاهمات محصول محبّت و رحمت هستند زیرا ایثار هیچ علّتی ندارد . اینست یگانگی !

۱+۰-۶۴۹ - رحمت خداوند علّت کفر بشر است . به همین دلیل همهٔ مؤمنان در جرگهٔ بیماران و فقراء و مطرودین هستند . اینست یگانگی !

۱+۰-۶۵۰ - بدبینی بخویشتن علّت ستم بری است و خوش بینی بخویشتن علّت ستمگری . اینست یگانگی!

۱+۰-۶۵۱ - واقعیّت نه خوب است نه بد . و لذا انسان دوگانه مطلقاً آنرا نمی بیند و فقط آنرا تکّه پاره می کند . ولی انسان بیگانه را مطلقاً با آن کاری نیست . و انسان یگانه فقط آنرا تماشا می کند . اینست یگانگی!

۱+۰-۶۵۲ - دوست داشتن یکی موجب تحقیر دیگران است و لذا همه را برعلیه او به عداوت می کشاند. اینست یگانگی!

۱+۰-۶۵۳ - انسان بمیزانی که نیستی می گزیند محبوب می شود و احساس هستی می کند . اینست یگانگی!

۱+۰-۶۵۴ - خداپرستی که همان عدم پرستی است موجب عداوت کلّ عالم هستی می گردد و لذا خدا پرست مخلص در اشدّ رنج و فقر و بیماری و انزوا قرار می گیرد تا بکلّی فنا گردد و مصداق ادّعایش گردد . اینست یگانگی !

۱+۰-۶۵۵ - وقتی کسی محبوب می شود همه سئوال می کنند :«مگر او چه کرده است ؟» . چون او هیچکاری که موجب محبوب شدن او باشد نکرده و بلکه از سائرین هم متکبّرتر و خودخواه تر بوده است لذا کلّ محبّت انکار و طرد می گردد و تهمت ها پدید می آید تا آنجا که خود فرد محبوب هم دربارهٔ محبوبیّت خود تردید کرده و عاشق را متّهم میکند و بسوی دشمنانش می رود . اینست یگانگی !

۱+۰-۶۵۶ - محبّت اگر مشمول ارزشی می بود و علّتی مادّی یا معنوی می داشت محبّت نبود بلکه تجارتی مادّی یا معنوی می بود . لذا محبّت همان غارتگر ارزش های بشر است که ذاتاً دوگانه اند . اینست یگانگی!

۱+۰-۶۵۷ - انسان نیکو نیاز به محبّت ندارد بلکه انسان بد است که محتاج محبّت است . خوبی است که بدی را دوست میدارد . اینست یگانگی !

۱+۰-۶۵۸ - اگر انسان خوب ، انسان بد را دوست ندارد پس چه فرقی بین خوب و بد . اینست یگانگی !

۱+۰-۶۵۹ - دوگانگی ، بیگانگی ، تضاد ، اتّحاد و یکتائی : انواع و درجات یگانگی ! اینست یگانگی !

۱+۰-۶۶۰ - آنکه وظیفه نمی شناسد بیگانه است و این وضع را بصورت احساس و ایدهٔ ایثار برای خود توضیح می دهد و بدینگونه بتدریج به قلمرو تضاد و عداوت وارد می شود زیرا می بیند که کسی از بابت ایثارگریهایش قدرش را نمی داند ! زین بعد از کلّ رابطه ساقط شده و نابود می گردد . اینست یگانگی !

۱+۰-۶۶۱ - محبّت تماماً برخلاف احساس و ایدهٔ ایثار است . ایثار ماسکی بر عداوت است از فرط نیازی موذیانه . اینست یگانگی !

۱+۰-۶۶۲ - عداوت و انتقام و جنایت محصول نهائی احساس و ادّعای ایثار است . اینست یگانگی !

۱+۰-۶۶۳ - آنچه که فهم یگانگی را سخت می نماید آنست که هیچ رنگ و بو و طعمی ندارد و اشتها آور نیست و لذا اهالی شهوت و شکم را با آن کاری نیست . اینست یگانگی !

۶۶۴+۱+۰- در هیچ جائی به اندازهٔ محافل مافیائی ، واژه های عشق و ایثار کاربردی حرفه ای ندارد . اینست یگانگی!

۶۶۵+۱+۰- فقط «ایثار» است که جنایت و خیانت را افتخار می نماید . اینست یگانگی !

۶۶۶+۱+۰- فهم ذات محبّت همان فهم ذات مذهب و خداشناسی و اخلاق و وظیفه شناسی است . زیرا امور و احکام اخلاقی تماماً فوق علیّت هستند . آنکه فراسوی علیّت قرار دارد علّت ها را نیز فهم می کند و مابقی اسیر علل هستند و در آن دیوانه گشته اند . اینست یگانگی !

۶۶۷+۱+۰- حقّ یگانه در دوست داشتن است نه دوست داشته شدن . و دوست داشتن اجر عدالت است . و عدالت نیز نیستی گزینی برای خویشتن است در مقابل خداوند . اینست یگانگی !

۶۶۸+۱+۰- آنکه برای نیازهای دنیوی روی به دین می کند به همان دلیل از دین روی برمی گرداند . علم و حقیقت و معرفت نیز همینگونه اند . دین برای دنیا نیست زیرا خداوند انسان را بی دین هم رزق می دهد. دین باید برای خدا باشد یعنی برای گذشتن از دنیا ، برای فنا . اینست یگانگی !

۶۶۹+۱+۰- هر درد و رنجی ، سرآغاز جدائی ها و آشنائی هاست . اینست یگانگی !

۶۷۰+۱+۰- انسان به لحاظ تن و روان ، محصول رابطه است یعنی محصول دوگانگی است و فقط با ادای حقوق رابطه که همان محبّت بی انتظار است به سوی یگانگی حرکت می کند و خود می شود . اینست یگانگی !

۶۷۱+۱+۰- شک ، حیرت ، انکار و یقین : چهار مرحله از سیر رسیدن به یگانگی است . اینست یگانگی!

۶۷۲+۱+۰- «یقین» عبارت است از پذیرش هستی بعنوان هستی! هر چیزی به این دلیل هست که هست. اینست یگانگی!

۶۷۳+۱+۰- طبق قانون «عدم قطعیّت» در فیزیک اتمی ، تلاش برای محاسبه موجب از دست رفتن «موقعیّت» است . زیرا هستی به حساب نمی آید . بقول علی(ع) «آنچه که به حساب می آید هلاکت است.». اینست یگانگی !

۶۷۴+۱+۰- طبق قانون و فرمول نسبیّت انیشتن ، هر مادّه ای بمیزان سرعتش مبدّل به انرژی (معنا) می شود . یعنی راکدترین چیزها بی خاصیّت ترین و بی معنا ترین چیزها هستند . برحسب چنین قانونی بود که بمب اتمی ساخته شد و عالم مادّه کلّ معنا و نیرویش را به بشر ارزانی داشت و بشر را به هلاکت و فلاکت انداخت . امروزه این قانون شامل حال خود بشریّت هم گردیده است و مفیدترین انسان دونده ترین و سریعترین و مخرّب ترین انسان است . نسبیّت انیشتن غایتِ بیان ماتریالیزم تکنولوژیکی است که قدر هستی را در نابودی معرّفی نمود زیرا می خواست از طریق ریاضیات بر دوگانگی مادّه – انرژی فائق آید . این نظریهٔ علمی که ادامهٔ تکاملی فلسفهٔ اتومیزم یونان باستان بود که بر علیه سوفیست های نیستی گرا پدید آمده بود بالاخره نیستی پرست شد یعنی بمب پرست ! اینست یگانگی !

۶۷۵+۱+۰- آنکه در جیبش پول دارد در سرش عقلی ندارد . اختراع پول سرآغاز انحطاط عقل در تاریخ است . زیرا پول همان تعیّن و تجسّم عقل (به بند کشیدن) است ، عقلِ برون افکنده شده ! اینست یگانگی !

۶۷۶+۱+۰- ثروت اندوزی وسیلهٔ انتقام از کسانی است که تو را دوست ندارند تا آنها را به بند کشی تا تظاهر به محبّت نمایند . اینست یگانگی !

۶۷۷+۱+۰- انسان بیگانه ، محبّت را چاپلوسی می داند . و در ادامهٔ این چاپلوسی به ناگاه سیمای دیو را می بیند ، سیمای بیگانه را . اینست یگانگی !

۶۷۸+۱+۰- انسان بمیزانی که خدا را دوست دارد مورد محبّت کسی واقع می شود که شقی ترین دشمن خداست . زیرا دوست داشتن خدا ، دوست داشتن نابودی خویش است . اینست یگانگی !

۶۷۹+۱+۰- مُرید ، دشمن خداست زیرا مُراد دوست خداست . اینست یگانگی !

۶۸۰+۱+۰- منطق یگانگی درست ضدّ منطق ریاضیاتی و حسابی بشر است . یگانگی دشمنی جز علم حساب ندارد در حالیکه علم حساب بر اساس تشخیص «یک» پدید آمده است . اینست یگانگی !

۶۸۱+۱+۰- آنچه که علّت- معلول نامیده می شود همان قانون وحدت ضدّین است . اینست یگانگی !

۶۸۲+۱+۰- کسی که حقّ وحدت ضدّین را درک و تصدیق نکرده باشد هیچ امری را درک و تصدیق نکرده و هنوز جاهل و کذّاب است . اینست یگانگی !

۶۸۳+۱+۰- اگر یک بعلاوهٔ یک براستی یک می شد هرگز کار به سه و چهار و پنج و بی نهایت نمی کشید. فقط بی نهایت است که مترادف معنای یک است و لذا آخرین عدد و پایان هر حسابی است . کلّ علم ریاضیات به امید رسیدن به یک پدید آمده است . اینست یگانگی !

۶۸۴+۱+۰- اگر کسی می توانست قلباً انسان یگانه را دوست بدارد انسان یگانه دست از خداپرستی (یگانگی) میکشید. الاّ اینکه آن دوستدارنده نیز یگانه باشد . اینست یگانگی !

۶۸۵+۱+۰- «چرا مرا دوست نمی داری ؟» اینست امّ المسائل بشری که محرّک تاریخ و علم و صنعت و هنر و سیاست و اخلاق و معنویّت است تا شاید هر کسی بتواند خود را دوست بدارد و در واقع شاید مصنوعات بشر بتوانند صاحبش را دوست بدارند . اینست یگانگی !

۶۸۶+۱+۰- انسان آنگاه که محبوب واقع شود و در این امر به اطمینان برسد دیگر هیچ تلاشی نمی کند و بتدریج در این وضع احساس پوچی می کند و به سوی دشمنانش میل می نماید و از کسی که او را دوست دارد منزجر می گردد . انسان لایق دوست داشته شدن نیست فقط خداوند لایق دوست داشته شدن است و کسی که خدا را دوست می دارد . اینست یگانگی !

۶۸۷+۱+۰- اگر کسی تو را دوست داشته باشد هیچ امری از جانب تو و مربوط به تو ، او را ناراحت نمی کند و بلکه او را در دوستی اش تقویت می کند و تعمیق می نماید خاصّه جفاها . اینست یگانگی !

۶۸۸+۱+۰- دوست داشتن سنگدلان موجب نزدیک شدن به کانون کمال لطافت یعنی خداوند می گردد . اینست یگانگی !

۶۸۹+۱+۰- اشدّ ضدیّت و عداوت است که گروهها و احزاب و فرقه ها را پدید آورده که ارکان تمدّن محسوب میشوند. تمدّن محصول رشد فزایندهٔ توحّش است و لذا مستلزم قوانینی جبّارانه و جبّارانه تر است. انسان واقعاً متمدّن انسان یگانه است که در درجهٔ اوّل توانسته با خودش کنار بیاید . اینست یگانگی!

۶۹۰+۱+۰- یک مرید به میزانی که در ارادتش میل به سلطه بر دوگانگان دارد و موفّق نمی شود با مرادش به عداوت می رسد و نهایتاً علناً به کافران می پیوندد و کافران برای چند روزی او را به ریاست برمی گزینند و به ناگاه ساقطش نموده و نابودش می کنند . این همان غایتی است که مرید می بایستی از درب محبّت و معرفت در رابطه با مرادش نائل آید . اینست یگانگی !

۶۹۱+۱+۰- انسان بیگانه چون دارای معارف یگانه (توحیدی)شود مبدّل به یک دوگانه ای خطرناک (منافق) می شود و متلاشی می گردد و آنگاه اگر بیدار شود و توبه کند میل به یگانگی می یابد . اینست یگانگی !

۶۹۲+۱+۰- آنچه سنگ را ذوب می کند آتش است . تنها علاج قلوب سنگ ، قهر و غضب است . این همان حقّ دوزخ است . اینست یگانگی !

۶۹۳+۱+۰- ازدواج ذاتاً واقعه ای مجرّد کننده و رهائی بخش از دوگانگیست . اینست یگانگی !

۶۹۴+۱+۰- فقط در سرانجام عشق است که هستهٔ مرکزی دوگانگی نفس می شکند . اینست یگانگی !

۶۹۵+۱+۰- عشق – نفرت ، عیش – عذاب ، چاپلوسی – تهمت ، بزدلی – قدرت ، شتاب – تخریب ، کبر – حقارت وو ... اینها ارزش های دوقلوی قلمرو دوگانگی اند . اینست یگانگی !

۶۹۶+۱+۰- اشیاء و وقایع یگانه اند ولی ارزش ها و معانی آنها در روان بشر دوگانه اند . هرگاه که شیء و واقعهٔ واحدی برای انسان دارای معنا و ارزشی واحد شد، انسان یگانه شده است . اینست یگانگی !

۶۹۷+۱+۰- هر گاه هر چیزی فقط و فقط یک چیز شد (در نزد انسان) خداوند درک شده است . اینست یگانگی !

۶۹۸+۱+۰- احمق ترین انسان آن است که به نیّت ریاست و جلب نظر و کسب هویّت اجتماعی روی به دین و معرفت نماید . چنین کسی به غایت رسوائی و خواری میرسد . اینست یگانگی !

۶۹۹+۱+۰- فقط مردمک چشمان نیست که تصاویر را وارونه می سازد بلکه گوشها و شامّه و لامسه و ذائقه نیز دارای دریافتی وارونه هستند ولی انسان بواسطهٔ تجربه کلّ اشیاء و جهان را یکبار دگر وارونه می سازد تا سر جایشان قرار گیرند . امّا دربارهٔ معانی و ارزشهای اخلاقی و مسائل روحی نیز چنین وارونه سازی را انجام می دهیم تا هر ارزشی واقعی باشد و ما را به راهی معکوس هدایت نکند ؟ فقط انسان یگانه و عارفِ نیست گرا مبادرت به چنین کاری می کند و لذا هرگز فریب نمی خورد و ناکام نمی گردد . چگونه؟ از طریق قرار دادن نیستی بر جای هستی ! اینست یگانگی !

۷۰۰+۱+۰- من نیستم پس هستم ! اینست یگانگی !

۷۰۱+۱+۰- فکر و احساس و گفتار و اعمال درست و عادلانه فقط محصول یگانه بینی و یگانه پذیریِ هستی و نیستی است . تا قبل از رسیدن به این یگانگی همه چیز انسان دچار تردید و خطا و تهمت و ستم است . اینست یگانگی !

۷۰۲+۱+۰- هر چیزی از درون و برونش در محاصره و فشار بلاوقفهٔ نیستی است تا نیستی خود را پذیرا شود و به میزان این پذیرائی است که هستی هر چیزی رخ می نماید و چیزی هست . اینست یگانگی !

۷۰۳+۱+۰- افلاطون به نقل از سقراط ، حکمت و شجاعت و دوستی را سه رکن فضیلت نامید که همان عدالت است . ولی عدالت را هرگز تعریفی واحد ننمود . عدالت همان یگانگی هستی و نیستی است که حکیمان الئات بنایش را گذاشتند و مورد انکار افلاطون و ارسطو قرار گرفتند . این بی عدالتیِ افلاطون و ارسطو نسبت به استادان خود موجب ایجاد تناقض در ذات فلسفهٔ آنها شد . این دو تن خود علناً همان سه رکن عدالت و فضیلت را زیر پا نهادند . حقّ دوستی را و حقّ شجاعت پذیرش یگانگیِ بود و نبود را و لذا حقّ حکمت را زیر پا نهادند و لذا از مسیر عدالت خارج شدند و بخدمت ظالمان درآمدند . اینست یگانگی !

۷۰۴+۱+۰- جالب است که افلاطون در رسالهٔ «جمهوری» علناً بنای سوسیالیزم و اشتراک جنسی را نهاده است و هیچیک از فلاسفهٔ اسلامی این امر را دچار مسئله نکردند و اصلاً نادیده انگاشته و افلاطون را پیامبر فلسفهٔ اسلامی ساختند درحالیکه فلسفهٔ مانی و مزدک را لعن نمودند و این تهمت ها را بدون آنکه در فلسفهٔ مانویت مطرح شده باشد به این فلسفه نسبت دادند و این فلسفه را تکفیر نمودند . همین معامله را با حکمت اسماعیلیّه و حسن صبّاح نیز نمودند و همه را ملحد خواندند ولی این یونانی بانی فلسفهٔ اشتراک را تقدیس نمودند . این اجنبی پرستی جنون آمیز از جمله ذات مشترک همهٔ بیگانگان است . اینست یگانگی !

۷۰۵+۱+۰- انسان با تولّدش از قلمرو یگانگی بود و نبود خارج می شود و دوباره با مرگش به این قلمرو رجعت میکند . فاصلهٔ بین تولّد و مرگ همان فاصلهٔ بین بود و نبود است . اینست یگانگی !

۷۰۶+۱+۰- اگر حیات دنیوی بشر فقط یک منظور ذاتی داشته باشد آنست که یگانگی بود و نبود را به بشر بفهماند : آگاهی بر این یگانگی ! این آگاهی همان توشهٔ آخرت و گوهرهٔ وجود انسان و جاودانگیست. اینست یگانگی !

۷۰۷+۱+۰- دوگانگی قلمرو آزار و تهمت است . این عجیب نیست که هر مازوخیستی (خود – آزار) در آن واحد یک سادیست (مردم آزار) باشد زیرا او خود را همواره دیگری می بیند و فدای دیگری و نیز خدای دیگری . همهٔ ایثارگران اینگونه اند . اینست یگانگی !

۷۰۸+۱+۰- گریز مردمان از خود- شناسی همان گریز از یگانگی بود و نبودشان است زیرا فقط در خودشناسی این حقیقت آشکار می شود . درد در یگانگی بود و نبود خویشتن نه دیگران . وگرنه بود و نبود دیگران همواره امری واقعی برای خود است . به همین دلیل است که تنها راه عدالت همان خودشناسی است که خود هم مثل «غیر» در بود و نبود یگانه می شود و دست از ستم بر دیگران برمی دارد . کسی که خود را نمی شناسد ظالم است و آنکه نمی خواهد خود را بشناسد میخواهد ظالم بماند و لذا به خود – آزاری و خود – براندازی جبری مبتلا می گردد تا جبراً عادل شود . اینست یگانگی !

۷۰۹+۱+۰- حکیمان الئا چون پارمنیدز و زنون از طریق اثبات یگانگی حرکت و سکون توانستند بطریق علمی و هندسی به وحدت وجود برسند .

۷۱۰+۱+۰- آنکه از گذشته اش نادم شد درد بسراغش می آید که او را از این ندامتش پشیمان نسازد . اینست یگانگی!

۷۱۱+۱+۰- ظلم همان مقصّر دانستن دیگران در سرنوشت خویش است . این باور موجب انتقام و نهایتاً جدائی و تنهائی می شود و ظلم زدائی می گردد . خود ظلم موجب ظلم زدائی می شود . اینست یگانگی !

۷۱۲+۱+۰- درد، ظهور بیماریست و لذا نابود کردن درد بهر شکلی (مسکّن یا جرّاحی ...) به معنای استقرار و استمرار بیماریست . لذا دانش پزشکی دانش ضدّ سلامتی است . اینست یگانگی !

۷۱۳+۱+۰- آنچه که دوست داشته می شود موجب بیماری است . اینست یگانگی !

۷۱۴+۱+۰- سلامتی و درستی و راستی فقط محصول گذشتن از خیرِ شرّ است . اینست یگانگی !

۷۱۵+۱+۰- تا شرّ هر خیری آشکار و تأیید نشود صدق ممکن نمی شود . اینست یگانگی !

۷۱۶+۱+۰- بیماری که بازتاب بیگانگی هاست حاصل ورود غیر به خویش است که از طریق طبیعت و روابط اجتماعی در وجود رخنه می کنند . به همین دلیل کم خوری و تنهائی اساس سلامت است . غیر عامل عیش و عیّاشی است و در نقطهٔ مقابل سلامت قرار دارد . انسان بین عیش و سلامت مخیّر است . اینست یگانگی !

۷۱۷+۱+۰- دوستدار ، بیمار می شود و دوست داشته شده ، سالم می شود . زیرا دوستدار ، نیمی از بودِ دیگری را (دلش) را می رباید و بر بود خود می افزاید و خود را از تعادل بود و نبود خارج می کند . درحالیکه دوست داشته شده ، نیمی از بودش را می دهد و متعادل در نیستی و هستی گشته و کاملاً بی بار می گردد و لذا غرق در سلامت و عزّت است . به همین دلیل است که عاشق احساس ایثار می کند زیرا مختل گردیده است که در واقع نیستی خود را از دست داده و ایثار کرده است . به همین دلیل هم معشوق ، هرگز این ایثار را باور ندارد . اینست یگانگی !

۷۱۸+۱+۰- «دنیا» به لحاظ لغت به معنای «نزدیک شده» است . این همان آخرت و متافیزیکی است که به انسان نزدیک شده است و نیز بر انسان حرام گردیده . انسان از هر چه نزدیکِ لذّت بخش باید فاصله بگیرد و این تقواست . اینست یگانگی !

۷۱۹+۱+۰- انسان از جذابترین چیزها باید بپرهیزد وگرنه به عذابهایش مبتلا می گردد. عذاب و عیش اموری موافقند. اینست یگانگی !

۷۲۰+۱+۰- سقراط بانی مذهب «دانائی – توانائی» است . ولی او دانائی را محصول دوستی با حکیم می دانست نه مدرسه . «توانا بود هر که دانا بود» یک شعار سقراطی است . تکمیل شدهٔ مذهب سقراط همان عرفان اسلامی است که واقعهٔ مُراد و مُرید می باشد . فضیلت که شامل حکمت و دوستی و شجاعت و عدالت است فقط در این رابطه رخ میدهد.

مکتب اهل مدرسه پس از دوهزار سال ثابت کرد که اتفاقاً محصولی جز ستم و بزدلی و شقاوت و جنون ندارد . این وارونگی از افلاطون آغاز و در ارسطو تبدیل به مکتب شد . آکادمی افلاطون اسماً مدرسهٔ دوستی بود ولی اشدّ شقاوت را در شاگرد اوّل خود یعنی ارسطو بروز داد که تربیت کنندهٔ اسکندر بود . آموزش اگر با مریدی نباشد مولد جنون و شقاوت است . زیرا فقط در مریدی است که اصل ذاتی تعلیم یعنی یگانگی بود و نبود رخ می دهد و در غیر اینصورت هر آموزشی پروار کنندهٔ ستم و سلطه است . آموزشی جز یگانگی بود و نبود نیست . اینست یگانگی!

۷۲۱+۱+۰- علم فقط دل شناسی است که به انسان، دربها و منافذ ورود و خروج دل را می شناساند تا غیری را بر دل وارد نکند و هر چه غیرهای وراثتی و عاریه ای و بیگانه را از دل براند یعنی غیر خدا و اولیاء را. اینست یگانگی!

۷۲۲+۱+۰- شیطان همان جاذبه های امور دنیوی است حتّی اگر در قالب عبادات و خیرات عمل کند. هرچه که باعث غرور گردد شیطانی است و باید ترک شود یعنی هر غیری که بتواند چنان بر فرد وارد شود که خود را بر جای او بنشاند موجب غرور است و بیگانگی. اینست یگانگی!

۷۲۳+۱+۰- هر که بر اساس ناتوانیهایش خود را حق بجانب سازد که «من کردم ولی نشد» در واقع عقل و معرفت خود را زیر پا نهاده و حقّ را به جهل و جنون داده و به آن مبتلا می شود . درواقع حق را به ناحق داده است و به ناحق می گراید . اینست یگانگی !

۷۲۴+۱+۰- هر ناتوانی نیز در هر درجه ای حاصل نادانی و نقض معرفت است و باید با معرفتی برتر جبران شود . مکتب اصالت معرفت (معرفت کافیست !)تنها مکتب اجرای عدالت و حقّ یگانگی وجود انسان است . اینست یگانگی !

۷۲۵+۱+۰- نخواستن همان نتوانستن است . این قانونی مربوط به خواستن های برحق و یگانه جوست وگرنه در امیال بیگانه جو همواره خواستن همان نتوانستن است . اینست یگانگی !

۷۲۶+۱+۰- هیچ صفتی در انسان دگرگون نمی شود مگر اینکه صاحبش از آن به اندازهٔ کافی متنفّر شده باشد . این نفرت بایستی تاسرحدّ نابودی و نفرت از خویش باشد زیرا هر کسی بواسطهٔ صفاتش احساس وجود می کند . لذا هر تغییری در نفس مستلزم ارادهٔ به خود – براندازی و میل به فناست و کمترین از این هر تغییری بی ریشه است . اینست یگانگی !

۷۲۷+۱+۰- آنگاه که امیال بیگانه کننده و شیطانی تحت عنوان حکمت و شعارهای دینی عمل می کنند بسرعت کلّ وجود فرد را تحت فرمان مطلقهٔ خود گرفته و فرد را بغایت ازخود – بیگانگی می رسانند زیرا هر عمل زشتی تقدیس میشود و شهامت مطلق گرائی می یابد . و اینگونه است که فرد ساقط می شود و همهٔ آن امیال زشت نیز ساقط میگردند و فرد بر آستانهٔ یگانگی جبری قرار می گیرد و مجبور به صدق می شود . پس تظاهر به یگانگی نیز جبراً به یگانگی می کشاند . اینست یگانگی !

۷۲۸+۱+۰- همزیستی با یک انسان یگانه ، موجب رسیدن به غایت بیگانگی است که فرد را یا به توبه ای ذاتی می رساند و یا به جنایت که مبادرت به قتل آن انسان یگانه می نماید . اینست یگانگی !

۷۲۹+۱+۰- انسان بمیزانی که احساس وجود دارد در خطر نابودی است و بمیزانی که احساس نابودی دارد در مصونیّتِ هستی قرار می گیرد : کافر و مؤمن ! اینست یگانگی !

۷۳۰+۱+۰- تظاهر خوشبختی و نیکی و درستی و فضیلت و ... باعثِ شدنِ این امور نیست زیرا مطرود و ملعون دیگران است زیرا مخاطب این تظاهرها دیگرانند ولی تظاهر به بدبختی و حماقت و بیماری و ... باعث «شدن» می گردد زیرا مقبول و مطلوب دیگران است . تظاهر به هستی موجب نیستی می گردد و تظاهر به نیستی موجب هستیِ نیستی می شود . یگانگی همانا تظاهر نکردن است . اینست یگانگی !

۷۳۱+۱+۰- یگانگی در قلمرو ظهور و بروزش برای غیر ، عین پوچی و هیچی است . «یک» که صفری پیش روی دارد . اینست یگانگی !

۷۳۲+۱+۰- برای انسان دوگانه همهٔ امور به مثابهٔ اشتغال است یعنی اشغال نمودن فاصلهٔ بین دوگانگی ها. هدر دادن عمری که موجب نابودی است ، تلاش برای ندیدن نابودی خویش : نابود کردنِ نابودی ! اینست یگانگی !

۷۳۳+۱+۰- نزدیکترین مؤمنان در رابطهٔ پیامبران ، کافرترین انسانهای دوران خود بودند همانطور که نزدیکترین شاگردان در رابطه با حکیمان نیز احمق ترین انسانهای دوران خود بودند . و درست به همین دلیل پیروان هر حکمت و مذهبی بانی مذهب و حکمتی کاملاً متضاد با استاد خود بودند و آنچه که در تاریخ جاری شد حکمت ضدّ حکمت بود و مذهب ضدّ مذهب . حقایق یگانه بنابر ذاتشان هرگز امور اجتماعی و تاریخی نمی شوند و همواره در برخی از افراد بشری ادامه می یابند و نه در گروههای اجتماعی . بنابراین آنچه که مثلاً در اروپا ادامه یافت نه حکمت سقراط و حتّی افلاطون بلکه فلسفهٔ ارسطو بود که علناً برعلیه مبانی حکمت سقراط پدید آمد و همانطور که کلّ مسیحیّت هم استمرار وارونه سازی حقایق دین مسیح بود وو ... . مُرید همواره به همان شدّت که ضدّ مُراد خویش است جذبش می شود و بعدها چنان وانمود می شود که آن مرید وصی و ادامه دهندهٔ مرادش بوده است در حالیکه تحت تعلیم و تربیت مرادش فقط کفر و جهلش پروار شده و عظمت یافته و جهانی گردیده است . حقّ همواره راز بقا و توسعهٔ باطل بوده است . اینست یگانگی !

۷۳۴+۱+۰- انسان یگانه که همان انسان هستی دار است موجب به بار آوردن انسانهای بیگانه می شود . کلّ تاریخ تمدّن در همهٔ جوانب مادّی و معنوی اش قلمرو به بار نشستن بیگانگی و دیوانگی بشر تحت الشّعاع یگانگی بوده است. اینست یگانگی !

۷۳۵+۱+۰- انسانهای یگانه عاشق شقی ترین دشمنان خویشند . ولی انسانهای بیگانه عاشق همتایان خویشند . از رابطهٔ اوّل ، کلّ تاریخ تمدّن رخ نموده است و از رابطهٔ دوّم فقط نابودی و تخریب و عذابها پدید آمده است و جنایات . و با اینحال دوّمی محصول ناخلف اوّلی است . اینست یگانگی !

۷۳۶+۱+۰- یگانگی انسان یگانه خود دلیل لازم و کافی برای عدم استمرار تاریخی اوست زیرا او بی نیاز از این استمرار است زیرا خود در خودش جاودانه است . اینست یگانگی !

۷۳۷+۱+۰- هر آنچه که مایل به استمرار در تاریخ است بیگانه و بی وجود است زیرا تاریخ همان مادّهٔ عدم بشر است و ظرف امکان و مهلتِ وجود یافتن حقیقی و یگانه است . اینست یگانگی !

۷۳۸+۱+۰- انسان آن است که خود وصیِ خویشتن باشد . اینست یگانگی !

۷۳۹+۱+۰- آنچه که به ارث می رسد ظرفهای نابودی است . اینست یگانگی !

۷۴۰+۱+۰- انسان کافر در بهشت احساس نابودی می کند چون قلمرو انفعال و تنهائی مطلق است . و انسان مؤمن هم در جهنّم احساس نابودی می کند چون قلمرو اشتغال و اشتراک است . اینست یگانگی !

۷۴۱+۱+۰- فقط در شکست هاست که برای لحظاتی بود و نبود یکی می گردد و این یگانگی ابدی می شود. مرثیه ها و حماسه های تراژیک جمله نوحه هائی برای یگانگی است و لذا این نوع آثار که تبدیل به رسم و سنّت می شوند کانون های تاریخی کفر و بیگانه پرستی بشرند همانطور که نخستین برپا کنندگان عزا برای واقعهٔ کربلا همانا اهل کوفه بودند که بزرگترین خیانتها را نمودند . اینست یگانگی !

۷۴۲+۱+۰- وحشت بشر از یگانگی در واقع همان وحشت از خودِ خداست. زیرا خداست که مظهر یگانگی بود و نبود است . این وحشت علّت العلل بیگانگیها و دیوانگیهای بشر است و در غایت این وحشت است که بشر باز به خدا رجوع می کند . اینست یگانگی !

۷۴۳+۱+۰- در قلمرو تاریخ ، فقط بود و نبود توده های عامی که اکثریّت قریب به اتّفاق بشریّت را تشکیل می دهند ، یکی است . یعنی آنان که بیش از سائرین از این یگانگی گریختند . اینست یگانگی !

۷۴۴+۱+۰- آنچه که انسان را به ارادهٔ خودش به مستی و تخدیر می کشاند (خود – فراموشی) فرار از یگانگی (تنهائی) است . و اگر عصر مدرن عصر تخدیر شده به این دلیل است که تنهائی ها آشکارتر و شدیدتر خودنمائی می کند زیرا عصر آخرالزّمان و قلمرو قیامت (تفرید) است . این تخدیر همانا خود – نابودی در قلمرو یگانگی جبری است . اینست یگانگی !

۷۴۵+۱+۰- هر یک از بندهای این رساله فهم گردد کلّ کتاب فهم شده است . اینست یگانگی !

۷۴۶+۱+۰- نخستین بانیان ماتریالیزم در یونان باستان خداپرست و بلکه صوفی بودند مثل هراکلیت و دموکریت . هر فکری فقط تحت الشّعاع یگانگی قابل تولید است هر چند که آن ذهن درست برعلیه یگانگی فعّالیت کند . کلّ علوم و فنون غربی محصول نبرد دانشمندان بر علیه یگانگی است . اینست یگانگی !

۷۴۷+۱+۰- علوم و فنون در معنای کلّی و نهائی فقط یک کار کردند و آن تولید اشتغالاتی بیگانه کننده برای بشر بوده است تا از شرّ دوگانگی برهند . چون بهرحال جنون آسانتر از دغدغه و تردید و تذبذب است. مشاغل مدرن تماماً مشاغل بیگانه کننده اند و لذا مستلزم آموزشهائی شدید و فشرده و طولانی مدّت می باشند . و لذا کسانی که مثلاً با کامپیوترها کار می کنند دچار شدیدترین امراض روانی و عصبی می شوند . اینست یگانگی !

۷۴۸+۱+۰- تعلیم و تربیت اجباری محصول عصر آخرالزّمان است که عصر تنها شدن جبری می باشد . این نوع تعلیم و تربیت بشر را بسرعت بیگانه می کنند تا در حین نابودی مبتلا به هستی محض نشوند و از تضاد مرگبار بین بود و نبود برهند . کسی که نمی خواهد تنهائی خود را بپذیرد مجبور است خود را بسرعت بیگانه و دیوانه سازد یا بوسیلهٔ تخدیر و یا اشتغالات فزاینده و بازیهای شدید و روز افزون . اینست یگانگی!

۷۴۹+۱+۰- انسان به هیچ جائی نمی رود مگر برای فرار از تنهائی . و هیچ کاری نمی کند مگر برای ندیدن تنهائی خویش . و این همه برای روبرو نشدن با خدا در خویشتن است ، برای دوستی نکردن با دوست ازلی است ، برای رها نشدن از تنهائی ابدی است ! اینست یگانگی !

۷۵۰+۱+۰- انسان نه تاب تحمّل تنهائی را دارد و نه دوستی را . انسان عاشق دوگانگی است ولی افسوس که عمر دوگانه پرستی بشر به پایان رسیده و بسرعت به جنایت میل می کند . اینست یگانگی !

۷۵۱+۱+۰- دوستی آنست که یکی باشد و دیگری نباشد . فقط دوستی بین بود و نبود ممکن است مابقی تجارت و شراکت و دغلبازی و تعارف و ریاکاری است و لذا عقده و کینه و خیانت . اینست یگانگی !

۷۵۲+۱+۰- مسئلهٔ مشورت در اسلام مشورت دربارهٔ «امر» است یعنی همکاری و همدلی دربارهٔ امر خدا (یگانه) و نه امیال و اهداف مشترک نفسانی که ذاتاً دوگانه اند . مشورت و همکاری در امور دوگانه منجر به اشدّ دوگانگی و لذا فروپاشی می گردد . اینست یگانگی !

۷۵۳+۱+۰- آنچه که باعث شمارش و بانی علم حساب گردید ناتوانی در دریافت عدد یک بود ، ناتوانی در درک یگانگی چیزها . این ناتوانی باعث تجزیه و تحلیل امور نیز شد . بشر پنداشت که با کاهش و یا افزایش چیزها می تواند آنها را دریافت و درک نماید و خود نیز دارای این یگانگی گردد و از قحطی وجود نجات یابد غافل از اینکه فقط با فرو رفتن در خود می توان هستی یافت و نیز یگانگی چیزها حاصل این یافتن هستی خویش است . اینست یگانگی !

۷۵۴+۱+۰- آنکه خود را یافت هر چیزی را یافت و آنکه خود را نیافت هیچ نیافت . اینست یگانگی !

۷۵۵+۱+۰- هر چیزی متشکّل از ذرّات نابوده است . اینست یگانگی !

۷۵۶+۱+۰- ناتوانی بشر در درک یگانگی وجود واقعی چیزها منجر به دو افراط و تفریط شد : فلسفهٔ الهیّات و دانش ذرّه ای (فیزیک ، شیمی ، میکروب شناسی ، ژنتیک وو ...) : کل گرائی و جزء گرائی دو گریز از واقع گرائی بود . کل گرائی نهایتاً به مسئلهٔ هستی فی الذّاته رسید که عین نیهیلیزم و مکتب اصالت پوچی و نابودی شد و جزء گرائی هم به ضدّ مادّه در ساختار اتم رسید که همان عدم است . این هر دو جریان بظاهر متضادِ روح گرا و مادّه گرا به عدم پرستی

رسیدند چون یگانگیِ واقعی چیزها را درک نکردند و قابل دسترسی نیافتند . این دو نوع نیست گرائی ماوراء طبیعی و مادون طبیعی بود که به نتیجه ای واحد رسید زیرا دارای ماهیّتی واحد بود و آن انکار نیستی بود که به تصدیق نیستی انجامید . اینست یگانگی!

۷۵۷+۱+۰- بشر بمیزانی که یگانگیِ خود را درک کند قادر به درک یگانگی سائر چیزهاست . اینست یگانگی !

۷۵۸+۱+۰- انسان بمیزانی که در انتظار لحظه ای بعد است آن لحظه هرگز نمی رسد و این همان قحطی وجود است در برهوت زمان :«قسم به زمان که انسان در خسران است» - قران . اینست یگانگی !

۷۵۹+۱+۰- آنچه که تنهائی را قابل تحمّل می کند فقر و گرسنگی است . و لذا فقر و معرفت توحیدی لازم و ملزومند . اینست یگانگی !

۷۶۰+۱+۰- گرسنه شو تا مرا ببینی و تنها شو تا بمن برسی : حدیث قدسی . این سخنِ یگانه است با انسان ، پیام هستی است به نیستی . اینست یگانگی !

۷۶۱+۱+۰- آنچه که به نیستی و انسان نابوده و بیگانه ای ، هستی می بخشد محبّت است . لذا محبّت شناسی همان هستی شناسی است و قدر محبّت را دانستن و حقوقش را که همان ارادت است ادا نمودن ، موجب هستی یابی می شود و نیز عامل معرفت توحیدی و قلبی و پایدار . زیرا اگر محبّت نباشد ، هستی منوط و مشروط به نیستی است و لذا محبّت نشناس جز به عذابها که جملگی طعم نیستی را به انسان می شناسانند هستی پذیر نمی شود . و کانون محبّت بر روی زمین انبیاء و عارفانند و لذا کانون هستی بخشی بهشتی ! اینست یگانگی !

۷۶۲+۱+۰- معنا و احساس هستی و نیستی در نزد بشر کاملاً معکوس و وارونه است . این بدان دلیل است که واقعاً هم وارونه است زیرا خدا که اصل هستی است ناپیدا و نامحسوس است و عین نیستی می باشد . اینست یگانگی !

۷۶۳+۱+۰- توصیفِ نیستی در منطق بشری عین توصیف خدا در کتب آسمانی است . از زمانی که چنین خدائی به بشر معرّفی شد که بایستی پرستیده شود و عصر بت پرستی ختم گردید بشر هم نیستی پرست شد یعنی بیگانه پرست و لذا دچار دوگانگی گردید زیرا آنچه که نیست (خدا) می بایستی عین هستی فرض شود. بت پرستی ها خود قلمرو بیگانه پرستی بود که بواسطهٔ مذاهب به اشدّش رسید که همان غیر پرستی مطلق است که همان نیستی پرستی است که خدا پرستی نامیده می شود . بدین طریق بشر مجبور به تخیّل و تصوّر و تفکّر شد و ذهنش به حرکت درآمد و علوم و فنون پدید آمد و کالاهای صنعتی برجای بُتهای طبیعی نشست . درواقع از زمانیکه خدا مترادف نیستی ، بر ذهن بشر وارد شد ذهن بشر دچار تخیّل شد و امکان آرزو بافی و آرمان سازی یافت . ولی در آخرین کتاب آسمانی یعنی قرآن ، خدای ذهنی (ظن) خدای شرک و ظلم عظیم و تهمت به خدا محسوب شد و طرد گردید و برجایش انسان یگانه ای به نام امام قرار گرفت و لذا این شعار پدید آمد که «بی امام ، کافر است» . و بدینگونه خدا بالاخره آشکار شد و هستی یافت یعنی انسان با خدایش یکی شد و نیستی و هستی یگانه گردید . اینست یگانگی !

۷۶۴+۱+۰- ترک عادت موجب مرض نیست بلکه موجب برون افکنی چیزهائی از وجود انسان می شود که وجودش را تسخیر کرده و لذا میل به خروج ندارند و با وجود انسان ستیزه می کنند تا بمانند زیرا وجود انسان خوش ترین جای جهان است زیرا کانون جاودانگی است . پس برای انسان رنج حاصل از ترک عادت همانا رنجِ خود شدن و بسوی یگانگی رفتن و دفع بیگانه هاست . فقط بیگانگی و بی وجودی و نابودی است که اعتیاد آور است و لذا هرچه که بیخود کننده تر است اعتیاد آورتر است . اعتیاد حاصل از موادها ، اعتیاد حاصل از تجربهٔ درجات مرگ و نابودی است که بواسطهٔ سموم حاصل می شود . ترک اعتیاد همان جنگ عدم با وجود انسان است و میل به تخدیر هم همان میل ذاتی انسان به نابودی و رجعت به قدیم است . انسان به عدم ، اعتیادی میلیارد ساله دارد زیرا میلیاردها سال نبوده و چند صباحی به بود آمده است . به همین دلیل هرچه عادت زا باشد کفر است . و آیا چه چیزی عادت زا نیست ؟ حتّی هوا اعتیاد آور است . احساس وجود انسان بیگانه و کافر چیزی جز عادات او نیست . هر چیزی که بر انسان وارد می شود او را به درجه ای از نیستی می کشاند زیرا جز انسان هر چیزی در جهان ، مادّه ای از عدم است . فقط انسان است که حاصل گوهرهٔ جاودانگی است . ترک عادات جنگ با عدم است و لذا کلّ امر دین (تقوا) چیزی جز ترک عادات نیست . و عجیب است که هنوز هم اکثر علمای دینی در حلال یا حرام بودن موادّ مخدّر و داروهای روان گردان تردید دارند . این

تردید دال بر بی تقوائی آنهاست . دال بر عدم پرستی و کفر آنهاست . میزان حلال و حرام همان میزان اعتیاد زائی است. اینست یگانگی !

۷۶۵+۱+۰- هرگاه زنی عاشق یک مرد عارف شد مؤمن است زیرا عاشق مردی شده که او را نمی پرستد. همهٔ زنان کافر عاشق عشقِ مردان بخودشان هستند و همین امر منشأ فحشا و بی وفائی آنهاست. زنی که عاشق مردی یگانه باشد عاشق خداست و مابقی عشق های زنانه تماماً از کفر و فسق است زیرا عشق مردان به زنان نیز از کفر و فسق آنهاست و فقط منوط به پائین تنه است . پس در واقع این نوع زنان ، عاشق پائین تنهٔ خویش هستند و هستی شان یک سوراخ محض است یعنی عدم . آنچه که به چنین زنانی احساس وجود می دهد میزان دریوزه گی مرد در رختخواب است. چنین عشقی (دریوزه گی) موجب فحشای نفسانی زن است و چنین مردی عملاً مشغول فاحشه ساختن همسر خویش است چون خود چنین است . اینست یگانگی !

۷۶۶+۱+۰- نابود کننده ترین رابطه ، رابطهٔ یک کافر و مؤمن است برای مؤمن . و این حقّ نهائی مؤمن در سمت یگانگی است . به همین دلیل یک مؤمن برای طی درجات یگانگی و اخلاص ، محتاج یک کافر مطلق در رابطه ای تنگاتنگ بوده است خاصّه در مرحلهٔ نهائی توحیدش . و چه بسا بدست این کافر به قتل رسیده است . اینست یگانگی !

۷۶۷+۱+۰- اگر یک مؤمن یگانه ای دردی نداشته باشد هیچ امکان تحمّل حیات دنیا را ندارد . این درد تنها پیوند دهندهٔ او با دنیاست . این درد همان درد بودن در ظرف نابودی است (تن). این همان درد خدا در تن است . اینست یگانگی !

۷۶۸+۱+۰- تن انسان یگانه ، عالیترین مادّه در جهان هستی است زیرا قطعه ای عدم است که مبدّل به هستی شده است . خاصیّت شفاعت و کرامت و برکتِ تن او از همین روست . اینست یگانگی !

۷۶۹+۱+۰- خدمت به بدن انسان یگانه ، عالیترین عبادتها و نقدترین اجابتها و گشوده ترین درب بهشت است . هیچکس به ایمان و علم و حکمتی نرسید الاّ بواسطهٔ خدمتش به انسان یگانه ای . بواسطهٔ خدمت ، علی(ع) و سلمان(ع) به بار آمد و بواسطهٔ مکالمه و مباحثه هم عُمر و عمروعاص. اینست یگانگی !

۷۷۰+۱+۰- دانائی که اساس توانائی می باشد محصول خدمت مشتاقانه به استاد است نه محصول گوشهائی دراز (الاغ). گوش دراز فقط حمّالی چموش پدید می آورد و نمک بحرام ، مثل ارسطو. اینست یگانگی!

۷۷۱+۱+۰- انسان اگر مشتاق حقیقت باشد دوصد چندان عاشق صاحب و حاملِ حقیقت می شود زیرا می بیند که دارا بودنِ حقیقت چه نتیجه ای انسانی ببار می آورد (استاد) . و در غیر اینصورت او فقط یک تاجر است ، تاجر حقیقت . اینست یگانگی !

۷۷۲+۱+۰- تاجران حقیقت (حمّالان معارف توحیدی) بدترین عواقب را دارند زیرا چیزی را حمل و تجارت می کنند که از آن نفرت دارند . مثل شغالی که در پوست پلنگ رفته باشد و کم کم باورش شود که پلنگ شده است . اینست یگانگی !

۷۷۳+۱+۰- معضلهٔ «تضاد طبقاتی» بزرگترین سوء تفاهم و هولناکترین بلاهتی بود که دانش مدرن مرتکب شد . نظام سرمایه داری و کمالش یعنی امپریالیزم که به قوّت ماشینیزم که ثروت ملل را به طور تصاعدی افزایش می دهد و تورّم سرمایه پدید می آورد نه تنها تضاد طبقاتی حاصل از اختلاف طبقاتی پدید نیاورد بلکه همان تضادی که در دورانهای پیش بود را کاملاً از بین برد و استثمارگر و استثمار شده را به وحدت کامل رسانید . کلّ نهضت سوسیالیستی در طی این دو قرن که جوامع بشری را در بر گرفت و مذهب واحد جهانی شد فقط و فقط بر اساس چنین تضاد موهومی قرار داشت که پیش بینی می شد . این بدان معنا بود که تضاد طبقاتی هرگز وجود نداشته که بخواهد موتور حرکت تاریخ باشد و ماتریالیزم تاریخی و دیالکتیکی را تفسیر کند . مارکس براستی انسان نشناس ترین فیلسوف تاریخ غرب است و انسان نشناس تر از او هگل است . زیرا آنچه را که آنها تضاد نامیدند وحدت و یگانگی بود . آنها یگانگی را تضاد فهمیدند . آنها هر کاهش و افزایش و تبدیل تفریقی را نیز تضاد نامیدند تا آنجا که مائو حتّی رابطهٔ بین یک تابع ریاضیاتی و مشتق آنرا تضاد خواند . و این غایت جنون ازخود بیگانگی حاصل از ریاضیات و علم مکانیک بود . به همین دلیل آنها کمونیزم را در گرو تکنولوژی اتوماسیون می دانستند . در واقع یک انسان کمونیستی در نظر آنها چیزی شبیه یک روبات (آدم الکترونیکی) بود . این اندیشمندان بزرگ که فلسفه و علوم و تکنولوژی را باهم داشتند چرا تا این حد

دیوانه شدند . فلاسفهٔ دوهزار سال پیش از اینها عاقلانه تر اندیشیدند . آیا علم موجب جنون و بلاهت می شود ؟ آیا تجربهٔ دوهزار سالهٔ فلسفهٔ طبیعی موجب حماقت فلسفی شد ؟ در فلسفهٔ هگل بود و نبود خدا یکی شده بود به همین دلیل مارکس با حذف آن توانست کلّ فلسفه اش را بکار گیرد و هیچ کمبودی هم رخ نداد و به جای کلمهٔ «خدا» کلمهٔ «جبر» و «تقدیر تاریخی» را قرار داد . و نکته همین است : چون بود و نبود خدا در منطق و ذهن این فلاسفه یکسان شد همهٔ واقعیّتهای بشر به دو شقّهٔ متضاد تقسیم گردید (در ذهنشان) و مکتب اصالت تضادِ پدید آمده در تاریخ به اوج کمال رسید و عین خدا مقدّس گردید تا آنجا که معتقد شدند هرکه دیالکتیکی نیندیشد اصلاً علمی و عاقلانه و رئالیستی نیندیشیده و باید نابود شود . در حکومت شوروی هزاران اندیشمند فقط به جرم دیالکتیکی نیندیشیدن اعدام و تبعید شدند زیرا ضدّ بشریّت تشخیص داده شدند و ضدّ عدالت . عدالت و کمونیزم و علم و رئالیزم در نظر آنها همان پرستش تضاد بود یعنی پرستش اشدّ تضاد تا سرحدّ نابودی . همانطور که امروزه نیز امپریالیستها هر فکری را که به وحدت کامل بازار آزاد جهانی انتقادی داشته باشد تروریست و ضدّ بشریّت می دانند . این ادامهٔ همان است . این ادامهٔ تکاملی و غایت خداپرستی ایده آل و ذهنی ای بود که از افلاطون آغاز شده بود همانطور که سوسیالیزم و جمهوری خواهی ها هم تحقق مدینهٔ فاضلهٔ افلاطون بوده است . زیرا افلاطون خدا را هم مَثَل اعلیٰ نامید یعنی یک ایدهٔ مطلق . ایدهٔ مطلقی که عین نیستی است بنابر این بانی فلسفی ماتریالیزم مارکسیستی : هگل بظاهر خداپرست مطلق بود. هگل همان افلاطون قرن نوزده بود که دیالکتیک را عرش معرفت می خواند . و این سرنوشتِ کاملاً منطقیِ خدای فلسفه است . خدا در همهٔ فلسفه ها یک تعارف است. چون ظلم بعنوان امری که از کسی بر دیگری وارد شود بزرگترین تهمت به خدا بعنوان خالق بود لذا با چنین نگاهی بود که خدا محکوم به نابودی شد و لذا همهٔ فلسفه های اجتماعی و اخلاقی و تاریخی مبدّل به فلسفه های اصالت ظلم شدند و به نبرد با امری پرداختند که خلاف واقع بود و لذا واقعیّتهای بشری را به دو شقّهٔ ظالم و مظلوم تقسیم کردند و آرمانهائی چون برابری و آزادی پدید آمد که تماماً حامی ظلم و تقدیس تضاد بود و لذا خود این آرمانها ، بانی ظلم های مدرن گشتند و جهانی ترین و شدیدترین ستمها را مقدّس ساختند و به اجرا درآوردند . در واقع آنچه را که اینها ظلم نامیدند چیزی جز اندیشه و فلسفهٔ خودشان نبود که دچار خود – براندازی شده است . اینست یگانگی !

۷۷۴+۱+۰- عالم بی عمل نه تنها کذّاب بودن خود را اثبات می کند بلکه کاذب بودن علم خود را نیز اثبات می نماید و این هر دو کذبی واحد است. اینست یگانگی!

۷۷۵+۱+۰- تاریخ منطق بشری ثابت می کند که میزان درستی هر سخنی و ادّعا و علمی در نفس خود آن امر نیست زیرا کاملترین حدّ منطق در ریاضیات و ریاضیات فلسفی و فلسفهٔ منطق و ریاضی در بزرگترین نوابغ این علم در قرن بیستم بطالت ذاتی خود را اثبات کرد در راسل و وایتهد و شاگرد نابغه ترشان ویتگنشتاین و مهمتر از همهٔ اینها در گودل که بدین صورت درآمد که : آنچه که درست است بهمان میزان درستی اش نادرست است . و علاوه بر این علمی بودن علم یعنی درست بودن آنچه که علم نامیده می شود بواسطهٔ آلبرت انیشتن بزرگترین نابغهٔ علمی عصر جدید ، نیز به زیر سئوال رفت و بالاخره پس از ۲۵ قرن سخن حکیم الهی پروتاگوراس یونانی یکبار دگر علیرغم نبردی که کلّ تمدّن غرب بر علیه او به پا داشت اثبات شد که «میزان هر چیزی انسان است.» و امّا میزان راستی هر انسانی چیست ؟ بی تأمل این میزان همان «صدق» است و صدق هم چیزی جز یگانگی سخن و عمل نیست . و تفاوت ذاتی حکیمان قدیم با فلاسفهٔ پس از آنها تا به امروز همین امر صدق است . آنها حکیمانه می زیستند ولی اینها عملاً حتّی از مردم عامی هم شریرانه تر زیست می کنند و این بدعت منافقانه را ارسطو نهاد . این بدعت که : می توان و بلکه بایستی حکیمانه سخن گفت ولی حاکمانه زیست ! قدّیس وار سخن گفت ولی شقیانه زیست . عاشقانه سخن گفت ولی فاسقانه زیست . عالمانه سخن گفت ولی جاهلانه زیست . عادلانه سخن گفت ولی ظالمانه زیست و ... و بلکه درست چنین است زیرا دیالکتیکی است ! این همان بر عرش نشاندن دیالکتیک است که خطبهٔ عقدش را افلاطون خواند . او این درس دیالکتیکی را از شهادت خود – خواهانهٔ سقراط آموخت و بدینگونه کلّ حکمت استادش را وارونه ساخت . او استادش سقراط را یک ابله متعصّب پنداشت آنگاه که دید او بین مرگ و زندگی ، مرگ را برگزید . او شهادت برای اعتقاد را درک نکرد و مرگ و نیستی را حقیر شمرد و لذا دوگانه پرست و دیالکتیکی و در واقع منافق گردید . او شاهد بود که سقراط به آسانی می توانست خود را در دادگاه آتن کاملاً تبرئه سازد . نه تنها چنین نکرد بلکه چنان قاضی را مفتضح ساخت که او را مجبور به صدور حکم اعدام ساخت و با اینحال قاضی بین حکم اعدام و تبعید و یا سکوت گزیدن سقراط را مخیّر ساخت و سقراط اعدام را انتخاب کرد و جام شوکران نوشید . افلاطون به حیات جاوید اعتقادی نداشت ولذا با این انتخاب استادش ، به حکمت استاد کافر نمی شد و بلافاصله پس از شهادتش مدرسه براه نمی انداخت و کتاب دیالوگ را نمی نوشت که همهٔ اساتید سقراط را مسخره کند و لوده و ابله و شارلاتان معرّفی نماید ولی از سقراط فقط یک مجسمهٔ سنگی باقی بگذارد تا بتواند نان شهادتش را بخورد و خودش را در دنیا (تاریخ) جاودانه کند . او مجبور بود دیالکتیکی شود زیرا انتخاب سقراط را کاملاً خلاف حکمت سقراط می دانست. پس معلوم بود که او اصلاً مغز حکمت

سقراط را درنیافته بود و لذا دیالکتیکی اش نمود تا با برداشت خودش سازگار گردد . به همین دلیل همهٔ رساله های افلاطون به نتایجی نیهیلیستی منتهی می گردد درحالیکه خود او صوفیست های الئا را که اساتید سقراط بودند ، به همین امر متّهم نموده بود که حکمت های جملگی مأیوسانه و منفعل و پوچ کننده است . درحالیکه گل سرسبد و عصارهٔ فلسفهٔ افلاطون یعنی «جمهوری» نهایتاً جمهوریّت را ناممکن اعلان می کند زیرا بقول خودش متأسفانه هیچ حکیمی حاضر نیست که حاکم شود . این پوچی گری ِ آشکار در تمام رساله های او واضح است که حاصل نبرد باطنی او با سقراط و حکمت و انتخاب اوست . تا اینکه ارسطو از اینهمه نفاق آشکار استادش یعنی افلاطون به تنگ آمد و پرچم ماتریالیزم را بر افراشت و با افلاطون علناً اعلان جنگ نمود و به روایتی او را تهدید به مرگ کرد و حتّی مترصّد مسموم ساختن او گردید و بالاخره به دربار شاه مقدونی پناه برد و معلّم سرخانهٔ اسکندر و پرورندهٔ او شد و نخستین امپریالیزم جهانی را برپا ساخت . این امپریالیزم باطن آموزه های افلاطون بود که از ارسطو آشکار گردید . و در عصر جدید هم امپریالیزم از قلب تجربهٔ سوسیالیزم که همان رؤیای مدینهٔ فاضلهٔ افلاطون بود سر بر آورد و بدینگونه گند دروغ مقدّس و مقدّس ترین دروغ کلّ تاریخ فلسفه یعنی دیالکتیک درآمد و عمرش بسر رسید و قیامت آغاز شد که در واقع قیامتِ ابطال ِ تمدّن ارسطوئی ِ اروپاست . اینست یگانگی!